

افغانستان؛

سرزمین

افراط و خشونت

در نبود توزیع عادلانه

معرفت، قدرت و ثروت

ش کارورز خاوری

اه دا به فرزندان زمان ، به آنانیکه پویایی فکری
و خرد شانرا در گویو سنگوارگی نمی بندند.

افغانستان؛

سرزمین خشونت و زیاده روی

در نبود پخش دامن دانه ی

دانایی، دارایی و توانایی

نویسنده: شفیع الله کارورز خاوری

کابل، سال 1385 خورشیدی

چاپ نخست، شماره گان: 1000 جلد

جلد اول

قدرت؛

فر اهورایی؟

یا شر اهریمنی

فهرست

سخن نخست

- یکم : قدرت، مشروعیت، زعامت
- کابینه های مهم سده بیستم
- تشکیلات، وزرا و اجرات آنها

- دوم : خشونت در نمونه های تاریخی
- اسطوره ها
- تاریخ معاصر

- سوم : هجو خشونت و مدح مدارا
در ادبیات (مولوی و حافظ)

- چهارم : خشونت در حکومت نیم سده مصاحبان

- پنجم : قدرت سیاسی از لوله کدام تفنگ بر آمد؟
- خشونت بنام "انقلاب"
- // // "مرحله تکاملی"

- ششم : آیا اسلام دین خشونت است؟
- خشونت بنام شریعت
-

- هفتم : تزویر، سیاستی در برابر کیاست
- تبلور تزویر در تبعیض

هشتم : مدعیان "انقلاب" و "مصالحه" و داعیان "قوای دوست"
- مصالحه ملی، وفا یا ریا؟ سیاست افغانی یا روسی؟
- آیا داکتر نجیب الله خواهان مصالحه بود؟

پیش گفتار

بنام خداوند جان و خرد
کزو برتر اندیشه بر نگردد

افغانستان سرزمین افراط و خشونت است ، که بزرگترین عامل آن می تواند در نبود توزیع عادلانه قدرت ، ثروت و معرفت مطالعه شود، بیماری های نا علاج را طبیبان مختلف تشخیص های گوناگون می کنند بیماری کشور ما در این مجموعه بیشتر ناشی از گرایش به افراط ، تفریط و خشونت تشخیص شده است . در این کتاب پس از نگاهی عمومی به این قضیه ، قدرت مشروعیت و زعامت از دیدگاه های گوناگون و از لحاظ تیوریک مورد بررسی مختصر قرار گرفته ، تشکیلات و کابینه های مهم سده بیستم معرفی شده و پس از آنکه نمادی از خشونت در اسطوره ای تاریخی و متون ادبی ارائه شده ، افراط و تفریط در حکومت های چپی و راستی مورد بررسی گذرایی قرار گرفته است و به تزویر به حیث سیاستی مطرود در برابر کیاست در دهه های اخیر نگاه شده و تبلور آن در تبعیض ، فساد و مصالحه جستجو شده، بخش اعظم کتاب که در آن افتقار و استحمار وسیله ی در دست استعمار و استبداد و همچنان فساد لوکوموتیف تزویر و درپایان استعمار در پرتو اخوت اسلامی به بررسی گرفته شده بود از اثر مشکلات تخنیکی از چاپ باز ماند.

در بخش دوم کتاب پس از درنگی بر فرهنگ؛ افراط، تفریط و خشونت در عرصه های فرهنگی چون دین، زبان، ملیت، فلکلور، ساختار اجتماعی و نقش زنان، در مورد آشتی تمدن ها و ادیان و اینکه چگونه می توان اسلام عزیز را در جهان غرب پذیرفتنی تر ساخت، تاملاتی صورت گرفته، زبان دری و نوروز که خاستگاه آن کشور ما بوده و جهانگیر شده چگونه در زادگاهش زیر شلاق عبدالرحمن خان تا طالبان قرار گرفته است و اینکه در مدنیت آریایی همه الهه ها زن بوده اند چگونه در خانه خود و شرعیت طالبانی محصور ماندند و چگونه ساختار قبیلوی ما می تواند چالشی در برابر تدین، تمدن و مدیرنیت قرار گیرد و چگونه از آنهمه عروج به این همه نزول رسیدیم به بحث و بررسی گرفته شده است کوشش شده است زنبور وار به بسیاری از گلستان های دانش معاصر به قصد مکیدن شیره گل های معرفت سیری شود که حاصل آن اگر شهدی بوده و یا نبیسی، به قضاوت خوانندگان می گذاریم، در نقل قول و اقتباسات در پرتو آزادی های نوشتاری معاصر هیچ گونه قیدی در نظر گرفته نشده، در جایی از قول نویسنده و در جای دیگر هم از منابع دیگر بدون محدودیت سود برده شده است. نسبت مشکلات در تایپ و گرافیک در همه جا علامت و نام نویسنده گان دیگر ذکر نشده اما در اخیر کتاب در فهرست ماخذ نام کتاب، نویسنده و صفحه مورد استناد یاد داشت شده است.

من طریق سعی می آرم بجا
لیس للانسان الی ما سعی

سخن نخست

اندازه نگه دار که اندازه نکو است

افغانستان سرزمین افراط و تفریط است، زیاده روی می‌تواند در ابعاد مختلف و اشکال متنوع در فرد، جامعه و ملت تبارز نماید، افغانستان را مورخان، جامعه شناسان، زمین شناسان، باستان شناسان و دیگران، بنام های مختلف منجمه سرزمین دره ها، غازیان و قهرمانان یاد کرده اند. آنگاهی که در آخرین سال هزاره اول در بلژیک، درس آموزش زبان داشتیم، در جریان درس آموزگار از هر که در مورد خصوصیات هموطنان و میهنش می پرسید، نوبت به من رسید من گفتم من از کشوری می آیم که داناترین، خوبترین، مهمان نوازترین، جوانمردترین و... و برعکس آنرا دارد یعنی کشور من کشور "ترین ها" است، که برای همه هم صنفان جالب بود و از آن بعد کوشیدیم آنرا ثابت نمایم و در جهت بیون رفت از آن و هم برای آگاهی از آن بنویسم. انارشی، دیکتاتوری، مطلق گرائی، یکدندگی، تکتازی، خشونت تزویر، هیپیزم کارهای روزانه مارامیسازند.

در مقابل اعتدال، عدالت، اقتصاد، قضا، مساوات، برابری، میانه روی، ترین ستیزی، قسط، تسامح، تساهل، مدارا و دیترمینه مشروطیت و داد صفتی هستند که بیشتر در حرف تبلور دارند.

"خیر الامور اوسطها" می تواند به خوبی از موضع دین در نفی افراط و تفریط و تائید اعتدال و میانه روی دفاع کند.

حتی در خوردن و نوشیدن هم اسراف به مثابه افراط نکو هش شده است (کلووا الشربوا ولا تسرفوا) و یا آنکه در آغازین سوره فاتحه در قرآن کریم بجای راست و چپ صراط مستقیم را هدایت میگیریم، همه مشکلات و گرفتاری های جامعه از قانع نبودن در حدود اجتماعی خویش و اسراف و زیاده روی است که حاصلی جز زشتی و زوال آدم ندارد.

"نه به آن شوری شور، نه به آن بی نمکی" میتواندمشعل خوبی فرا راه مان باشد.

آقای محمد حجازی نویسنده خیلی معروف داستانی دارد بدین مضمون: دانشمندی از زمین به مریخ رفت. در خیابانهای مریخ راه میرفت، تابلوها سینماها و آگهی های سینمایی و روزنامه هارا نگاه می کرد. ناکهان آگهی بی دید که پروفیسور فلان، دانشمند معروف مریخی، باموشک از زمین بازگشته و تحقیقاتش را راجع به کره زمین و کشف تازه ای که حاکی از وجود موجودات زنده زمینی است، به عرض شنوندگان محترم میرساند.

دانشمند زمینی میگوید: چون خود زمینی بودم، دوست داشتم در این کنفرانس مریخی ها شرکت کنم و کردم، مریخی ها با هیجان عجیبی به حرفهای پروفیسور گوش می دادند، چون فکر می کردند که در هیچ جای جهان _ جز در کره مریخ _ حیات وجود ندارد، حالا این کشف کرده که در کره بسیار پستی (به قول ملک الشعراء بهار: گفت این گوی مدور که زمین خوانی چیست؟ گفت سنگی کهن، خورده براو تپپائی) موجود زنده هم هست.

پروفیسور می گوید: هیات ما رفت و اینجا و آنجا تحقیقات کرد و دریافت که در زمین موجودات زنده زیادی هست که از

همه تکامل یافته تر _یا اقل پر مدعا ترین_ موجودی است بنام بشر. چه بگویم که بتوانید تصور کنید که این چگونه موجودی است؟ فقط توجیه میکنم که مثل یک خیک _مشک_ است که چهار دستک دارد و دوتا هم سوراخ، روی زمین می خزد، با حرص و هیجان و کنجکاوی عجیبی بجان همه چیز می افتد. زمین کوهها، اشیاء، حیوانات و درختها همه را غارت میکند، و پس از فراغت از غارها دو دسته میشوند و بجان هم می افتند و آنقدر می کشند _و از کشتن لذت میبرند که_ یک دسته میماند و آنهاکه بیشتر کشته اند عنوان قهرمانی می یابند و مدال می گیرند و شخصیت‌های برجسته تاریخشان همینایی هستند که خودشان را بیشتر از همه کشته اند.

و کار عجیب دیگری که می کنند این است که با همه هوش و بزرگی و زرنگیشان، میوه های طبیعی و سرسبزیهای بسیار معطر و خوب طبیعت و گوشت‌های سالم و طبیعی بدن حیوانات رامیگیرند، امانی خورند. آنها را در ظرفهایی میریزند و مواد مختلفی مثل ادویه، فلفل، زردچوبه و روغنهای گوناگون، اضافه می کنند و روی آتش می گذارند تا میسوزد. بعد می خورند، و دلشان درد می گیرد، آنوقت به آدمهای محترمی التماس می کنند و پول میدهند که بزور دوا و تنقیه، آنچه را که خورده اند از معده شان بیرون بکشند. نفهمیدم برای چه چنین کاری می کنند.”

یکی از آشنایان که باری در رشته حقوق، ماستری داشت به گذشته کارمند بودنش در حزب وطن هم می بالید و مدعی سوسیالیزم بود در سایه حاکمیت جنگسالاران زمین موروثی پدرش را بنام خود کرده و خودش فرار کرده بود. ببینید کسی

که حق خانواده اش را داده نتواند می تواند از قسط و سوسیالیزم دفاع کند؟

انتخاب راه اعتدال می تواند مجدداً وطن عزیز مانرا از این حالت و حشمتاک سیاسی و تاریخی نجات دهد چنانچه راه دیگری برای نجات کشور از وضع کنونی سراغ شده نمی تواند .

نظریه اعتدال محصول تاریخی تفکر علمی و منطقی است _ محصول مفید و موثر افکار و عقاید مثبت جامعه بشری است ، راه اعتدال انتخابیست از جمع بندی تجارب تلخ و شیرین گذشته و نتیجه گیری معقول و علمی است از روند تکامل اجتماعی .

در اعتقادات دینی هم گفته می شود که راه درست حد وسط دارد و دو طرف شیطان همیشه متر صد است که چه کسی و کجا و کی در دو سمت جاده حرکت می کند همان وقت است که او فرصت پیدامی کند و آن کسی را که به سمت چپ متمایل است چپ تر کندو آن کسی را که به سمت راست متمایل است راست تر، تا این که بالاخره از جاده منحرف شده ، سقوط کند . یعنی انسان در هر طرفی که هست شیطان با او هست انحرافش را بیشتر می کند تا به سقوط برود . البته شیطان درینجا تعبیر سمبولیک دارد.

نی نه اندر هر سری شرمیکند آنچهان را آنچهانتر میکند آنجا که خطر نیست حد وسط است . انبیاء همواره همین حد وسط منظور نظرشان بوده است و لذا آنها در خط مشی خود جهت هدایت مردم عکس شیطان عمل می کنند . یعنی هر کسی را در هر سمت جاده می بینند که می خواهد منحرف شود او را به حد وسط رهنمون می گردند . اگر طرف در سمت

راست است مقداری چپش می کنند و اگر درست چپ است مقداری راستش می کنند و خ لاصه حد وسط را منظور نظر دارند

یک کسی هست که خود را غرق در مادیات، خورد و خوراک و شهوت و ... کرده، مقداری تکانش می ده و به سمت آخرت می برند تا تع دلیل شوند، یک کسی که ترک عیش و نوش کرده و به اصطلاح زهد ورزی کند - آنها هم به غلط - او را هم به دنیا تشویق و ترغیب می کند و او را ح د وسط می آورد در اینجا داستان ع اصم بن زیاد و برادرش جالب است.

به حضرت علی (ک) خبر داده اند که علاء بن زیاد بیمار است. حضرت برای عیادت او به خانه اش رفتند دی دند خانه وسیع دارد. فرمودند: من به تو یاد می دهم که در این خانه چه بکنی! در این خانه مهمانی کن. فقرا را دعوت کن و به آنها احسان نما صله رحم انجام بده و ...

اعلاء در ضمن صحبت ها عرض کرد از برادرم عاصم خبر دارید که چه می کند؟ او دست از زن و بچه برداشته و به عبادت مشغول شده. حضرت فرمود بروید الان او را حاضر کنید. رفتند و او را آوردند. فرمود: چرا این کار را کردید؟ چیزی را که خدا بر تو حلال کرده ترک کردی مگر خدا چیزی را بر تو حلال کرده که باطناً می خواست که تو آنرا ترک کنی؟ (انت اهون علی الیه من ذلک) تو کوچک تر از آنی که خدا با تو چنان کند انسان چپست که خدا با او تعارف کند؟ چیزی را میل نداشته باشد و او را حلال کند.

راه درست حد وسط است و راه (صراط المستقیم) که در سوره حمد هر روز و هر شب می خوانیم و انحراف از آن یا

افراط است و یا تفریط یعنی یازده روی و تند روی و یا کوتاه آمدن و یا کند رویی. همین افراط و تفریط ها است که عده یی را بیچاره و بد بخت میکند ، و جداً باید از آن پرهیز کرد زیرا شیطان از همین طریق آنان را فریب می دهد.

کسانی بودند که در طول سال هر روز را روزه بودند و هر شب را شب زنده داری داشتند و تا صبح بیدار بودند (قائم اللیل و صائم النهار) این قبیل افراد در بین شان بسیار بود ، و کسی که این طور است شیطان هم از این راه منحرفش می کند. و کسی که درس می خواند باید بداند در کنارش عبادت هم است و این دو باید در حد تعادل در کنار یکدیگر باشد . بعضی ها به عبادت زیاد می پردازند و به زندگی کم تر می رسند که بهتر آن باز هم اعتدال است .

نه تنهادر اسلام سنتی بلکه با شناختن عدالت به معنای بودائیش ، نه معنای که در ذهن ماست ، با شناخت خوی ش و غرایض و پیوند ها و نیاز ها و فرصت رشد بخشی - نشان در وسعت عدالت و اعتدال به معنای این است که در زندگی یک مبنای اخلاقی داشته باشیم . مسایل ذهنی و نامحسوس و فلسفی و ریاضت ها را رها کنیم ، و تنها اساسی برای اخلاق بریزیم. اخلاق چیست ؟ کیفیت بودن و عمل کردن ، این اساس اخلاقی بر چه استوار است : بر عدالت .

عدالت یعنی به هر کدام از غرایض و پیوند ها و امیال و نیاز ها ، به اندازه طبیعی شان ، زندگی بخشیدن و مجال حیات دادن . و این همه رابطه متناسب و متعادل بر قرار کردن و در یک کلمه اعتدال یعنی میانه روی .

افلاطون نیز مبنای اخلاق و سعادت را اعتدال میان قوای گوناگون (خشم و غضب و ...) می داند می گوید این ها نیرو های مختلف روحی استند ، ایجاد اعتدال میان آنها سلامت روح را به وجود می آورد . چنان که در بدن هم میان چهار عنصری که مزاج آدمی دم ، بلغم ، سودا، صفرا را می سازند باید روابط عادلانه برقرار کرد و روش معتدل داشت . چون با اعتدال در زندگی مادی ، به اقتصاد سالم دست می یابیم ، و با اعتدال میان قوای معنوی به روح سالم می رسیم، که آن زندگی مادی و این اخلاق است.

پروفیسور اوت شاندل می گوید : (تاریخ علم شدن انسان است) اگر به تاریخ کشور خود حد اقل پیش از اسلام دقت کنیم میبینیم که در عرصه نظامی شخصیتی در سطح ابو مسلم خراسانی داریم که هم افتخار عرب است و هم عجم ، در عرصه ادبی بزرگمردی در سطح حکیم ابوالقاسم فردوسی داریم که حماسه تاریخ را آفرید ، هویت نامه ما را نوشت و عجم را بدان پارسی زنده کرد ، در عرصه علمی دانشمند مشهوری چون خوارزمی و در عرصه فلسفه ، طب و حکمت ابوعلی سینای بلخی را داریم . گرچه از لحاظ زمانی دیگر در نیمه دوم هزاره گذشته و هم از لحاظ مکانی در مقایسه با سایر کشور ها جای خود را نتوانستیم حفظ کنیم به نظر من آنچنان که گفته می شود تاریخ قضاوت نمی کند قسمیکه دیده می شود تاریخ را مورخ می نویسد این وجدان است که می تواند قاضی یا داور باشد آنهم اگر آگاهی برایش داده شود و بیدار هم باشد آنچه در این سال ها بنام تاریخ می نویسند بیشتر تاریخ در نقش مدعی المعلوم یا دادستان و وکیل مدافع تبارز می کند تا داور. ادبیات و تاریخ افغانستان مشحون از مدح و هج و است.

تاریخ ما تاریخ خشونت است تنها در هفتاد سال اخیر کودتاها و کودتا نماهای خانواده چرخى، ولى خان دروازی عبدالملک عبدالرحیم زى، محمد داود، هاشم میوند وال، تره کی، امین، کشمرن، کارمل، نجیب و ... اعتصاب مظاهره قیام و شورش. ببیند که تنها در سال 1229 چهار پادشاه (امان الله خان، نصرالله خان، کلکانی و نادر خان) حکومت را در دست داشتند در حالیکه در چهل سال دیگر 1933 تا 1973 یک پادشاه (ظاهر شاه) و باز سال 1979 (در یکسال تره کی، امین، کارمل) و یا هم سال 1992 (در یکسال نجیب الله، عبدالرحیم هاتف، صبغت الله مجددی و برهان الدین ربانی). بی نظیر بوتو خود زن بود که از طالبان دفاع کرد که زنان را پشت در می راند و یا ادیب و ژورنالیست آگاهی که خانم و دخترش هنر مند بودند به دفاع از طالبان نشرات کرد. ریا تزویر و فریب، سرو پای زندگی ما را فرا گرفته است آنکه برای ایدیولوژی طبقه کارگر مبارزه می کند پدرش را که کارگر، دهقان و یا کسبه کار باشد به دیگران سرمایه دار معرفی می کند هیچ کس نمی گوید فرزند دهقانم هر کسی خود را جنرال، انجنیر و دوکتور معرفی می کند در حالیکه اگر در نهایت واقعیت هم باشد باشد ه مان نباید خود را آن چنان معرفی کند. جنرال فقط در بین افسران و سربازان جنرال است. دوکتور نیز در نزد مریض ها و انجنیر هم در نزد کارگران. همه مخاطبان که سرباز، مریض و کارگران هستند. حبیب الله را بچه سقاء می گویند گویی سقایی بد تر از رهنی است.

غیر از پیامبران برحق سایر انسانها از دانشمند و صاحب نظر و نویسنده. متفکر و عالم، همه باید بر حرف شان

یاقشاری نکنند. آناتول فرانس، یک حرف دارد که هیچ گاه نباید آنرا فراموش کنیم - ما که به مبدأ غیب اتصال نداریم. او می گوید: عالم کسی است که فرق بین من میدانم را با من می پندارم بدانند - این تعریف بسیار دقیقی است - بلی عالم کسی است که فرق میان من میدانم را با من می پندارم بدانند - یکی از علایم عالم و فرق او با جاهلیت همین است - جاهل همیشه حرفش این است: این مطلبی این طور نیست آن طور است، این زیبا و آن زشت است، این حق و آن باطل است، این آدم خوب و آن آدم بد است. این طرز بیان جاهل است. در میان انسانهای معمول، فقط جاهل مطلق محدود و متحجر است که همیشه همه چیز برایش " این است و جز این نیست " مغز منجمد قالب های ثابت دارد و درونش مشحون از محتویات ثابت و تا آخر عمرش با همان ها سرخوش و سرگرم و سر انجام با همان ها می میرد که با آنها زاینده شده است. دوکتور شریعتی در میعاد با ابراهیم می گوید: من در یک کلاس به عنوان یک شاگرد، کنفراسی تهیه کرده و نظریات جامعه شناس ها را در باره یک موضوع خاص به نام طبقه اجتماعی جمع آورده و نقل می کردم، از جمله به نظریه چند از خود استاد گروپیچ که در علم جامعه شناسی یکی از شخصیت های بزرگ جهانی بوده استناد کردم، پس از پایان کنفرانس پرسید: این نظریه های که به این عبارات و به این معانی نقل کردی از کیست؟ من متعجبانه گفتم از خود تان است. گفت نه مال من نیست! من با شعف و موفقیت آمیزی گفتم: من از صفحات کتاب خود تان با این شماره ها ... یاد داشت کرده ام برایم گفت این مال چند روز پیش است من حالا آنطور فکر نمی کنم.

همه در فکر آنند که بشریت را عوض کنن ولی هیچ کس در این فکر نیست که خو در عوض کند. در هر گرد آم دی هموطنان ما براحتی از دیگران انتقاد می کنند در حالیکه خود بیشتر عامل بی نظمی های اجتماعی و فساد هستند.

بین سال های 2002 و 2004 در اداره پناهندگی در جنب وزرات داخله بلژیک به حیث مترجم کار می کردم خانواده ای را بر خوردم که تمامی سیستم های کشور را به بله انتقاد می گرفت. سئوالات آغاز شد در آغاز پرسیدم نام خانوادگی یا تخلص؟ برایم گفت افغان ها تخلص ندارند. گفتم تاریخ تولد؟ در آغاز ندانست بعد گفت در تذکره ام نوشته شده 23 ساله 1354 باور کنید در تمام جهان افغانستان یگانه کشوری است که مردم آن هویت و شناسنامه دقیق ندارند.

بعضاً افراط و تفریط در کرکتر اشخاص معین دیده می شود. چنانچه شهزادگی عبدالرحمن با تصفیه های قومی اش، آزادی های قسمی حبیب الله خان با آن همه قضاوتش، مردم سالاری نمایی شاه محمود خان با مشروطیت ستیزی اش قابل مقایسه نیست که بد بختانه در سه دهه اخیری قرن بیستم تکرار آن را بخوبی می توان دید آیا واقعاً فرزندان همان آریانای کهن که حد اقل منبع تغذیه ادیان شرق و حتی خاستگاه آن بود و هزاران سال پیش با تدویر مهستان (نشست خبرگان) در مهاباد مظهر مردم سالاری سنتی بود هستیم که امروزه جهل آنقدر در رگ و پود ما دیده از یک طرف ادعای مدنیت چند هزار ساله می کنیم و از جانبی سرو کله ما از قبيله بیرون نمیشود که با وجود شش میلیون شاگرد مکتب و حدود 500 رسانه جمعی به این همه خرافات چنگ بزنیم. اگر روشنفکر است جامعه متوجه نشد که روشنفکرش چه می گوید و جامعه

هنوز وجودش را احساس نکرده است چرا که جامعه ما زبان روشنفکر را نمی فهمد از جانب دیگر روشنفکر بیشتر ویژگی های مکتب رفته را دارد در حالیکه روشنفکر اروپا در متن جامعه و کلیسا به کار روشنفکری پرداخته است بیشتر روشنفکر تحصیل کرده و مکتب رفته ما چگونگی استفاده از جهل افراد را برای رسیدن به قدرت خود مطالعه می کند، روشنفکر راستین باید هدفش زدن پل باشد که بین خود و توده تفاهم ایجاد کند. باید انفصال را با اتصال، کنار رفتن را با کنار آمدن تبدیل کند و برای وصل کردن بیاید نه برای فصل کردن، بسیاری روزنامه ها و جراید گویی در استعمال واژه های کم استعمال واژه های خارجی (تازی و چه غربی) و یا واژه های جدید جا نافتاده باهم مسابقه می دهند هیچ کسی به فکر آن نیست که باید ساده نوشت تا مردم بیدار شود و اگر کسی ساده بنویسد او را متهم به کمبود مطالعه و یا ضعف در نوشتار می کنند.

دیگر شرقی بودن به در د شرق نمی خورد امروز پیشرفت های سرسام آور دانش مرز شرق و غرب را باهم وصل کرده است.

انسان در همه جا انسان است، چه شرقی و یا چه غربی، تنها ذهنیت هاست که شگاف را بین شرق و غرب ایجاد کرده است. تاجائیکه که تجربه نشان داده امروز (پول) در هر دو بلاک به حیث مح و اصلی قبول شده است، ولی یگانه بد بختی در این جاست که شرق به خود اتکاء ندارد تا غرب پشتیبان او نباشد. شرقی ها عادت کرده اند تا دست ناشناسی از بازوی شان محکم نگیرند خود به خود از جا بر خاسته نمیتواند.

هلپز می گوید: خوبی و نیکویی از بشریت بوجود آمده است. ه مه در ساحه تحمل شکیبایی و استقامت بوده است. خبیث ترین انسانها تا زمانیکه فرصت بد کردن و ضرر رساندن دیگران را نیافته اند انسان های خوب و قابل اعتماد جلوه می کنند اما وقتی که به قدرت رسیدند و قابلیت انتقام جویی را پیدا کردند به کابوس ها تبدیل می شوند که وحشی ترین انسانها از دیدن شان احساس نفرت میکنند در حالیکه لازم نیست کسی از کسی انتقام بگیرد زیرا سر انجام روزگار مرده اش را بدروازه اش می اندازد و عفو نشانه بلند فکری و انتقام علامت رذالت و کوتاهی فکر است و هیچ چیزی پست تر و بی معنی تر از ان نیست که انسان عمر عزیز خود را صرف مجادله و زدو خورد با این نماید وانسرن نبلید آسایش و راحت را از نفس خود صلب کند.

در همه جا زور حکومت می کند و همه چیز طبقاتی است حتی در عشق طبقه فاعل و مفعول وجود دارد و در ترافیک طبقه سوار و پیاده ه .اینکه در افغانستان طبقه زن میگویند این غلط نیست، درست هم است زیرا واقعاً مردم بر زنان به چشم لایه و طبقه می بینند نه به چشم جنس و نیمه یی از اجتماع، آنها با آنکه مادرشان زن، همسرشان زن است، خواهرشان زن است. تمام الاله های شان در طول تاریخ زن بوده و بیشترین با ر شان را زن برداشته ،اینکه زن با یک دست جهان را می لرزاند و بادست دیگر گهواره را می لرزاند ارزش نمیدهند.

به گونه نمونه در نیمه قرن گذشته شیزنی به نام حاجی نیک بخت را مردم به حیث وکیل خود در قریه خوستک ولسوالی جرم بدخشان بر می گزینند او هشت شب با اسبش به

طرف فیض آباد تنها حرکت می کرد فردا هشت صبح نزد والی می رسید پس از حل مشکلات محلی ساعت هشت شب دیگر به خانه بر می گشت همه شب راه می رفت تا خیری را نمی شناخت.

بی زن خانه شان بی چراغ و بی عاطفه است باز هم متاع و کالا می پندارندش مظالمی را بر این موجود ظریف روا می دارند به هر که می خواهند به شوهرش می دهند. اگر پسر زشت معیوب باشد و داماد و خواستگار هر که باشد برای شان تفاوتی ندارد باید دختر از خانه گم شود در هیچ صورتی با او مشوره نمی کنند. وقتی زن هم به کشور های پیشرفته و صنعتی جهان غرب رفت به خوردترین مشکل به پولیس تلیفون می کند و پولیس و قاضی ن ظام غرب برای تساوی حقوقی و اینکه در دفاع از حقوق زن قرار دارد شوهر را به زندان می برد شکنجه اش می کند جواب افراط او را در تفریطش می دهد آنگاه است که مقایسه کردن دشوار می شود. زن افغان در کشورش متاع بی ارزش است که خریدار هم ندارد ولی در آنجا لیلی هلمز رابط میشود بین قصر سفید و طالبان یا ظاهره ظاهر خواهر احمد ظاهر، سلمانی و آرایش گر خاص بوش پسر می شود و یا حماسه کوهستانی. در سفری که به کلیفورنیا ی امریکا داشتم در سن فراسسکو و حومه آن بیشتر از صد هزار افغان زندگی می کنند من کمتر خانواده بی را یافتم که طلاق در آنصورت نگرفته باشد یا جدایی و جدال.

استاد محمد یوسف کهزاد در داستان، خدا عشق را آفرید می

نویسد:

زیبایی بهر رنگی که جلوه کند زیباست نباید به آن فرمولی قایل شد و او را به محدودیت ها کشید آنچه من فکر می کنم که لخت بودن یک زن صدمه به جلوه زیبایی او نمیزند (وینوس) الهه زیبایی یونان باستان به این علت شهرت جهانی یافته که بوهنه بود. تمدن امروز بخاطر فرار از آشفتگی های زندگی به سکس پناه آورده اند.

اگر به تاریخ تمدن بعضی از کشور ها نظر بیندازیم پدیده امروز نیست بلکه ریشه تاریخی دارد بطور مثال در همین کشور باستانی هند معابد زیادی وجود دارد که دیوار ها و نمای خارجی آن با صحنه های عشق بازی تزئین شده است. معابد لکشمی شهر کاجورای هند مثل صحنه های ی است که هنوز هم برای انسان های امروز تازه گی دارد و از طرف دیگر در زندگی امروز نمایانند ناحیه کمر و ناف در کشور هند یک امر عادی است که هیچ انگیزه از سکس در آن دخالت ندارد در حالیکه در تمام کشور های اسلامی نظر به قیودات مذهبی مقررات اجتماعی یک قباحت و یک تجاوز به اخلاق و تر بیه اجتماعی است به معنای دیگر یک گناه کبیره است. هر کشور از طرز تفکر و فرهنگ خود تعریف ها دارد که دادن یک تصویر روشن و جامع از رسم و رواج ها کاری نهایت دشوار است.

در بعضی از کشور های رو به انکشاف که با تمدن برهنه امروز کم تر تماس دارد در باره زن منحط تر و محدود تر قضاوت می کنند تنها نعمتی که کشور های مترقی مدعی است، بین مردمان شرق متساوی تقسیم شود فقر و گرسنه گی است. و به همین دلیل است که جوامع شرق هنوز با بافت و طرز تفکر شرقی بودنش سخت پایند محدودیت ها هستند در

حالیکه خوب می دانند تظاهر می کنند و چون به خلوت می روند مرتکب کارهای دیگر می شوند ، همه این بدبختی ها زائیده فقر و تضاد های اجتماعی است که ظاهر را خود را تجرید شده فکر می کنند ولی هستند کسانیکه به وسیله ثروت سرشار خود از یک اروپایی اروپایی تر شدند.

اکثر جوانان این کشور ها که بخود هم عقیده چندانى ندارند زنگی تقلیدی را تا آخرین درجه ابتد ال کشانیده اند به اندازه یی در این راه پیشروی کرده اند که کشور های غربی در برابر شان احساس عقب افتادگی می کنند ما مردم شرق از بس بی باور شده بودیم و بما اجازه نمی دادند که در برابر غرب قامت راست کنیم امروزه بایک دنیای عص

ی روبرو هستیم که اعتدال را نمی شناسد و همیشه در دو قطب افراط و تقریط ایستاده است . همه کار های که در ساحات زندگی بوده شکل افراطی داشته است . در دوستی ، در کینه ، در جنگ، در عشق، و در خشونت همیشه جانب افراط را

گرفته ایم و به همین علت به مظاهر پوسیده و منفی تمدن غرب نا آگاهانه گرایش پیدا کردیم و غرب هم میوه فاسد شده تمدن نوین خود را به طرف شرق سرازیر میکن د تا از آن تغذیه کند و تفاله آنرا به تمدن خود بیفرایند . اگر بیطرفانه قضاوت کنیم رسوایی های که امروز دامن شرق را محکم

گرفته است در غرب وجود ندارد بطور مثال یک نوع از آن میوه های فاسد سلاح های ثقیل و کشنده تا سرحد سلاح ذروی است که از مرز غرب گذشته در شرق انبار شده است تا شرق این سلاح را در شکم خود خالی کرده و خانه خود را به آتش بکشد یعنی چرا؟ آیا شرق تعادل فهم خیر و شر را از دست داده است؟ نه

آیا صعود خیال شرق راه مالیخولیای ی را در پیش گرفته است؟ خیر

آیا در جلوه گاه ابدی خود همه چیز را بدون پشتیبانی غرب در خود نا ممکن ساخته است؟ نه

شرق عنعنوی به خاطر هماهنگ ساختن به همه تجلیات زندگی امروز به (ماده) ضرورت دارد. به دالر، به لیره و به یورو یک طرف جنایت می فرود شد و طرف مقابل می خرد «شرق نا آرام به خاطر پول قاتل خود می شود و در دادوستد های غیر اخلاقی هویت خود را تا اندازه از دست می دهد و سنت های پر ارج خود را زیر پای می گذارد از این رو شرق امروز به نراد خانه غرب تبدیل شده است و به خود افتخار می کند که به سلاح هستوی دست یافته است. این خودکشی های قهرمانانه همیشه در طول تاریخ میراث شرق بوده است که تراژدی منطقه را بار آورده است و غرب آنرا تماشا میکند. کشور های ما هم یک نمونه از همان ابتکارات غرب است که فرمول های تاپه شده را به کشورها صادر کرده اند تا با ساتور دو تیغه غرب گردن یکدیگر را ببرند و پاداش خود را در بانک های غرب ذخیره کنند.

به اساس آیه وکان ظلموماً مجهولاً انسان در اصل جاهل و ظالم بوده است مانند دیگر حیوانات آدم می تواند با اخلاق بالای خود کار کند و از خود انسان بسازد جسم انسان مهم نیست. این آدم است که انسان می شود و به مقام خاتمیت می رسد و خلیفه الله یا جانشین خدا در روی زمین می شود به حقوق شهروندی دست می یابد و راه های فرامردن و پسا مدرن را طی می کند، اگر انسان از نسل میمون هم باشد یا از نسل فرشته مهم نیست مهم اندیشه است.

ای برادر تو همان اندیشه ای مابقی جز استخوان وریشه ای
(مولوی)

در اندرون انسان اهورا مزدا است اگر متصف به پندار نیک
گفتار نیک کردار نیک باشد و هم اهریمن است و شیطان این
دیگر بخودش متعلق است چه می خواهد شود.

اگر انسان را تحجر فراگرفت و خشک مغز شد و افق
دیدش تنگ آمد از راه خشم و بهانه های دینی و مذهبی از
جاده خارج می گردد و از راه عدل عدول می کند.

در حالیکه آمار ساز مان جهانی خوار و بار حکایت می
کند که در آمریکا خوراکی که سگ ها و گربه های خانواده
های آمریکایی مصرف می کنند برای سیر کردن تمام گرسنه
گان جهان کافی است و مواد غذایی که هر روز در زباله دان
ها میریزند تمام آسیا و آفویقا را از کمبود غذایی نجات می دهند
امروز کعبه های متدین عصر ما به ضرورت تکنولوژی
ایدیولوژی شان را به کفا ر می فروش در کشور ما در
فولکلور مردم گفته می شود در پیاله ی چای اگر خس بیاید ،
در خمیر کردن اگر پارچه ببرد ، اگر آب در هنگام ریختن
صدا دهد، اگر ظروف چای در خط معین قرار بگیرند ...

مهمان می آید یا گفته می شود هر روز عید نیست که کله
بخوری یا دویی را روز عید معلوم است یا به یکدیگر خطاب
می کنند بچه شیر و مسکه، ببینید فقر بیداد می کند چقدر نان
دادن به یک مهمان گرانی می کند به جز عید که مردم کل چه
می خورند یا همه مردم که لباس شان را می برند دویی برهنه
می م اند نماد های از فقر استخوان سوز مردم ماست که این
افتقار وسیله استعمارشان را فراهم کرده است .

تعدادی اشخاص که خود را قربانی رژیم های چپی کردند و در جهاد کشته شده اند بیشتر ناشی از ستم نادری بود و ناشی از تنفر در برابر آل یحیی که هیچ کس برای شان هم اشکی نریخت. داود خان با آنکه یک بنیان گذار جمهوریت و مرد اقتصاد و اداره بود چون به آن خاندان وابسته بود حتی همکارانش از وی دفاع نکردند.

در زمان و جام ع ای که زندگی می کنیم همه دروغ می گویند همه تظاهر می کنند و در پرده های تزویر خود را مقدس نشان می دهند راستی و صداقت از مود افتاده جامعه انسانی آنها را از دیداد برده است. امروز دنیا حوصله شنیدن حرفی را ندارد که بر پایه نیرنگ استوار نباشد گوش مردم برای شنیدن حقیقت شنوا نیست چقدر منزجر می شوند که ایشان را یکی از حیوانات بشمارید.

جهان هرکس به اندازه شناخت او از جهان و زمان ن هرکس پاره بی از جهان او است، در غرب پس از جنگ های صلیبی تا حال از حکومت کردن کلیسا تا عبادت کردن در کلیسا و تبلور در لایس یزم و سکولاریزم دین پس از پروتست در حال از بین رفتن نیست بلکه در حال اعتدال است زیرا قلمرو حاکمیت دین سرزمین وجود آدمی است جایی که بلدور کردن شیطان نفس به عقل و عشق می رسد و خلیفه می شود، برداشتی که ما از دین داریم چه تفاوتی با ادیان اولیه دارد.

اگر قرآن خواندنی است پس چرا ما آنرا بیشتر توسط قاریان می شنویم و چرا آنرا هضم نمی کنیم مستقیماً از ارشادات بر حق آن سود نمی بریم چرا بین خود و خدا وسیط می گزینیم به جای آنکه در متن قرآن در آی می چرا متوجه

تجوید زیرو بم و میلودی های آن هستیم اگر اجتهاد نکنیم چگونه خواهیم توانست از اتهام تروریزم فندومیتالیزم جامعه جهانی خود را نجات دهیم احمد کسروی می گفت کشاکش کیش ها از بکار نگرفتن خرد است و خرد ها را آموز گاری باید. اشتباهی که عده بی مرتکب می شوند یکی گرفتن حکومت با حاکمیت است اسلام حکم و حاکمیت را برای خدا می شناسد و حکومت را به مردم می سپارد تا وسیله بی برای تربیت و رشد آنها گردد آنهاهی که به نام اسلام خشونت مهرزند و به روشنفکران هجوم می برند مردم را به خود بیشتر از سکولار ها بد بین می سازند. با آنکه عبدالرحمن بدوی فیلسوف معاصر می گوید مکتب یا مذهبی که همه حقایق و معانی مکتب خویش را در کلمات یک بعدی و روشن ادا کند این مذهب ماندنی نیست برای همین تمام آثار ادبی که سمبولیک است جاویدانه اند در ادبیات اروپا هم سبک ادبی سمبولیزم است اگر این گفته را رعایت کنیم پس رسالتی که برای روشنگری داریم انرا چگونه اداکنیم الحاد، ارتداد، زندقه راه افراط است تعصب و تحجر هم صفات خوب نیست راهی را که در حوزه فرهنگی ما مولانا، خیام، ابن سینا و بعداً سید جمال الدین افغانی، علامه اقبال لاهوری، دوکتور علی شریعتی، محمود طرزی، صلاح الدین سلجوقی، عبدالکریم سروش و داود نیکزاده طرح کردند در آن اعتدال است، پروتست است و رنسانس و نجات این هزاره نو.

اقبال می گوید اسلام و کمونیزم هر دو از انسان دم می زنند و به دعوت او می پردازند اما کمونیزم کوشیده است تا انسان را از خدا به سوی خاک فرود آورد بر عکس اسلام می کوشد تا او را از خاک به سوی خدا ببرد.

در زبان نیز ما از واژه های استفراق شده بیگانگان استفاده می کنیم در حالیکه خود شان آنرا نمی دانند مانند بوت، موتر و... وقتی فارسی سچه واژه را به کار ببریم ملامت مان می کنند که این واژه ایرانی است در حالیکه تازی (عربی) آنرا بکار ببریم برای شان قابل قبول است این در حالی است که با عرب ها نه نزدیکی خونی داریم و نه فرهنگی نه چندان تاریخی و نه زبان های مان ریشه مشترک دارند در مقابل با ایران زبان مشترک داریم فرهنگ، تاریخ، مرز ما، نژاد ما مشترک است اینکه ایرانیان با غرور امروز ما را از بالا به پایین می بینند و تحقیر می کنند پاسخ آنرا نباید تاریخ و فرهنگ بپردازد.

نام ایران هم مواخذ از آریانا است و حقیقتی بنام ایران سابقه کهن دارد ایران فرهنگی همان آریانا است اما ایران سیاسی فقط فارس است. بسیاری از نخبه های ادبی تاریخ ما را که ایران از خود می شمارد شاید هم برای آن باشد که بالای آثار و شخصیت آن بیشتر از ما کار کرده، ما افتخار می کنیم که مولانا جلال الدین محمد بلخی هموطن ما است بیاید بپذیریم که او ترک بود ترک ها از هر چند دکان و بنیاد فرهنگی یکی به نام مولانا دارند ما نداریم لباس پوشیدن او را تقلید می کنند سماع او را با مباحثات اجرا می کنند در بانکنوت رسمی کشور شان فوتوی او درخشش دارد.

مولانا در آنجا عروج کرد در قونیه ترکیه هم مدفون گشته است مولانا خود زادگاهش را با پدرش بهاء الدین ولد با عالمی از یاس ترک گفته زیرا در افغانستان نمی گنجید امروز هم با عاید جهان گردان دلباخته ی او ملیون ها دالر به اقتصاد ترکیه سرازیر می شود. کالبد سید جمال الدین افغانی را از

ترکیه آوردیم که از کنزرها بود این پیامبر عجم، خداوند گار
بلخ که مغز قرآن را در مثنوی اش دارد خود فراموش کردیم
ما خوشحال مینه داریم، اکبرخان مینه داریم. مگر مولانا از
ما نیست، یا کوچک است.

با پیروی کثرت برای وحدت و وحدت برای کثرت مانند
بلژیک و سویس می توانستیم یک میلودی را برای سرود ملی
خود برگزینیم، گوینده هر زبان با زبان خودش آنرا می خواند
که قبلاً تنظیم شده است ما هم می توانیم همین کار را کنیم یعنی
در موزیک معین به زبان های گوناگون کشور گوینده هر
زبان خودش می خواند زیرا بلژیک هم چند زبان دارد و در
بین کشور های مطرح جهان چون فرانسه، آلمان، انگلستان
و هلند قرار داد

پس از آنکه جهان سوی یک قطب شدن حرکت کرد دیگر
از دیتانت خبری نشده گویی این اصطلاح با پیمان وارسا یک
جا مرد پس از کنفرانس کشور های اسلامی در 24 قوس سال
1373 در مراکش سخنگوی کنفرانس گفت افغانها توافق نمی
کنند بگذار آنقدر باهم بجنگند تا آستی کنند

در سال 1992 من با حدود چهل محصل می خواستیم به
تاجیکستان از طریق شیرخان بندر برویم شهردار ناحیه پنج
برای ما حکایت کرد که در جنگ های بین جناح ها و احزاب
تاجیکستان نوزده نفر افغان به نفع کمونیست ها می جنگیدند و
چندین نفر دیگر به نفع نهضت اسلامی، وقتی جنگ
تاجیکستانی ها تمام شد افغان ها تا آخرین رمق حیات به جنگ
برای منافع گروهی تاجیکها ادامه دادند.

با وجود آنکه چرخش قرن ذاتاً هیچ معنا و مفهومی
ندارد، ادراک انسان از این تحول گذشت به زمان بسیار پر

معنی و تعیین کننده است. قرن بیست و یکم در حالی شروع شد که هنوز عفریت جنگ، خشونت، فقر، بیماری جهل و گرسنگی سایه شوم خود را بر زندگی بشر گسترده دارد هنوز دولت‌ها به خاطر منافع موهوم ملی و عصبیت‌های قومی منابع محدود ملت را خرج تسلیحات رنگارنگ نابودکننده مینمایند. هنوز سیاستمداران روی اجساد قربانیان نژاد پرستی، تصفیه‌های قومی و تعصبات مذهبی، بیش‌رمانه شرط بندی می‌کند. دولت‌های قدرتمند و مداخله‌گر هنوز به خاطر کسب وجهه ملی و استقرار نظم موهوم جهانی در گوشه و کنار دست به کشتار می‌زنند و با حمایت از نظام‌های ظالم و خودکامه از بالای سر ملت‌ها، رهبران و دولت‌مداران را به فساد و تباهی می‌کشند. هنوز خرافات، جهل و خود پرستی در قالب ایدئولوژی‌های چپ و راست به خورد ملت‌ها داده می‌شود. هنوز تباهاکاران، دروغ‌پردازان، لاف‌زنان، رشوه‌خواران، غاصبان، فاجران، عاملان دزدی و فساد، سفالگان، ریاکاران و انبوه بی‌اخلاقان دیگر بر ملت‌ها حکومت می‌کنند. نهاد‌های ملی، منطقه‌ای و جهانی از حل معضلات جوامع و انسانها قاصرند، چون آنها خود در فساد دستگاه دیوان‌سالاری غوطه می‌خورند.

اینک در اخیر مقدمه چند نمونه از افراط و تفریط را ذکر می‌کنیم:

در زمان داود دگروال عبدالواسع از بولغین شمالی خود سرراانه از نیم‌روز به ایران حمله کرد که مشکلات زیادی بار آورد. در تطبیقات نظامی سال 1975 رسولی در دارالامان می‌گفت همین ارتش استقلال پشتونستان را بدست خواهد آورد در حالیکه نتوانست از خود رژیم دفاع کند. با ان هم داود

معاش نگرفت فرزنداناش به پوهنتون می رفتند در مقابل در زمان تره کی برادرش جان محمد قصر شاولی خان را تصاحب کرد.

در حکومت ظاهر شاه قطعه های بازی برهنه به ارگ میرسید در حالیکه کارمل آنرا محاکمه کرد این افراط طی صحبت های تلفنی هم مشاهده می شود در این جا توان یک دقیقه صحبت کردن نیست هموطن ما که به جهان غرب می رود دو ساعت و سه ساعت هم تلفن میکند. افراط احزاب اتحاد اسلامی و وحدت اسلامی در بر خورد با یکدیگر که فاجعه خونین افشار را آفرید با اتحاد رهبران آنها در فراکسیون انتخابات پارلمان باور نکردنی بود.

راز محمد پکتین وزیر آب و برق در دهه هشتاد که مدت سربازی را هم حد اقل انجام نداده بود به یکباره گی وزیر داخله افغانستان شد، در یک فرمان حفیظ الله امین، دوکتور شاه ولی وزیر صحت عامه با دو معینش اسدالله امین و دوکتور عبدالمحمد درمانگر به وزارت خارجه تقرر یافتند اولی وزیر خارجه و دومی و سومی معین وزارت خارجه شدند.

گروموف مایوروف در مورد کارمل می نویسد: فرو پاشی شخصیت وی با تمایل آشکار وی به مشوبات الکلی بیش از پیش تشدید می یافت، کارمل در یک شبانه روز بیش از 40 دانه سگرت می کشید و در ده دقیقه سه پیک شراب می خورد.

در سال 1357 (1978) رنگ بیرق را سرخ ساختند میزها، چوکی ها، دیوارها، دروازه ها و کلکین ها، تنه های درختان را سرخ کردند. غیر حزبی های فرصت طلب بیشتر از رنگ سرخ استفاده کردند تا حزبی ها، غیر حزبی ها

چون هاتف سرابی، محتاط نسبت به دیگران امتیازات بیشتر داشتند در حالیکه قربانی هم نمی دادند. در دوران شاهی سرداران حکومت می کردند در دوره های بعدی باند ها حکومت می کردند بیروی سیاسی شورای انقلابی کمیته مرکزی در بسیاری موارد تشریفاتی عمل می کرد کاری را که می توانست مانوکی منگل، توخی و جبسر انجام دهد بیروی سیاسی قادر به آن نبود.

عبدالله بریالی که در دهه 80 یکی از یاوران ارشد رهبران حزبی و دولتی حکومت کابل بود می گوید من شاهد آن بودم هیات رهبری حزبی و دولتی تلاش زیاد کرد نتوانستند خلیل زمر را از زندان آزاد کنند او ادامه داد و پس از حادثه استعفای نجیب و حوادث بعدی بریالی عظیمی و علمی یک جا عمل می کردند در حالیکه کاویانی مزدک و لایق فعالیت های مجزا داشتند که با وکیل و همراهان هم هر دو گروه ارتباط نداشتند کارمل در درمانگاه مسکو همه را نوشته بود که از داخل شفاخانه ن داشته های او مورد سرقت قرار گرفت. برای وکیل کتواز در دوره 12 ولسی جرگه حاجی عبدالرشید زری فرستاد که وکیل از جانب پولیس دستگیری شد کتوازی قوماندان ژاندارم بود وکیل در جریان محکمه می گفت باید آن قاضی او را مجرم بسازد که خودش هیچ گاه جرمی نکرده باشد.

در کتاب برادران کارما موزوف می خوانیم که در این جهان هیچ داور نمیتواند درباره جنایتکاران داوری نماید مگر اینکه قبلاً اعتراف نماید که خودش به اندازه جرم متهم هیچگاه تبهکار نبوده است.

اگر از افراط به طرف اعتدال برویم و در تبارز احساسات قومی و مذهبی خود اندکی کرنش نشان دهیم بجای افتخارات قومی، قبیلوی و محلی خود به افتخارات ملی بیندیشیم و یا در پهلوی افتخارات خود به افتخارات دیگران هم ار ج دهیم به ساختن ملت که سالها است نداریم توفیق خواهیم یافت زیرا در افراط به گرایش های قومی نمی توان به ساختن ملت نایل شد همانگونه که به پشتون والی و پشتو نیت می نازیم و نام و تخلص پشتونیار را بر می گزینیم باید به فرهنگ هزاره و ترک تباران و دیگران هم بالید و اجازه داد که دیگران خود را با مباحث تاجکیار بنامند ولی فراموش نباید کرد که جواب افراط، تفریط نیست چنانکه در ربع اخیر قرن گذشته در جواب هر افراطی تفریطی بوده است گاهی در چپگرایی و راست گرایی گاهی در حرکت های قومی و تبار گرایی ، گاهی در روابط با همسایگان ما و ابر قدرت ها که اعتدال همیشه فراموش شده است.

اعتدال در لغت به معنی میانه روی و انتخاب حد وسط می باشد، اعتدال حد معینی است بین افراط و تفریط، اعتدال انتخابی است از عقل سلیم، عاقبت اندیشی سالم اندیشی و خیر اندیشی .

ادیان مقدس سماوی همواره پیروان خویش را به اعتدال توصیه نموده است .

پیغمبر اسلام فرموده است "خیر الامور اوسطها" بهترین کار روش میانه است ، دین مقدس آنانی را که ایمان آورده اند همواره به میانه روی در کارها و انجام کارهای نیکو هدایت نموده است . نخبگان فضل و خرد، دانشمندان بزرگ ، شخصیت های محبوب جامعه بشری در زندگی خویش میانه

روی و اعتدال را برگزیده اند. در اعتدال ضرریکه در افراط و تفریط موجود است متصور نیست بر عکس منفعت فراوان از آن عاید است، آنچه‌ی که معتدل است موردپسند همگان است، میانه روی را همه می پذیرند، از این رو انتخاب آینده با سعادت جامعه بشری نیز در اعتدال و میانه روی نهفته است. جامعه افغانستان از عدم انتخاب این روش عالی در گذشته ضربات مهلک را متحمل گردیده است، همه ویرانی ها و فاجعه کنونی و قرار گرفتن کشور بر لبه پرتگاه نابودی تاریخی، فرهنگی و اجتماعی محصول نا عاقبت اندیشی و عدم انتخاب راه اعتدال و عدم انتخاب روش میانه در روند سیاسی اقتصادی و اجتماعی بوده است. با ظهور خط سوم ایدئولوژی ها به افول میروند، فقدان فرهنگ اعتدال در سیاست که معمولاً ناشی از اثرات استعمار، تداوم استبداد حکام، تحجر در دین و ساختار اجتماعی جامعه اسلامی بوده مانع ترویج و تقویت موسسات و ارزش های دموکراسی در منطقه و جهان گردیده است.

بخش یکم

قدرت، فراهورایی یا شر اهریمنی
 (دولت جدید را تنها از طریق وسایل مختص به آن، که ویژه هر اجتماعی سیاسی ست، می توان تعریف کرد و آن به کار بردن نیروی مادی (زور) است.)
 ماکس وبر میگوید: ((تروتسکی در برست لیتو فسک گفت که: هر دولتی برزور بنا شده است.
 این حرف بدون شک در ست است. اگر نهاد اجتماعی و جود نمی داشت که بازور سروکار داشته باشد، مفهوم دولت و جود نمی داشت... البته استفاده از زور، بی گمان تنها وسیله ی عادی یا تنها وسیله دولت نیست، اما زور وسیله ای است ویژه ی دولت. امروزه دولت و خشونت با هم رابطه ی نزدیک دارند. در گذشته نهاد های گوناگونی زور را به صورت عادی به کار می بردند. امروز می توانیم بگوییم که دولت یک اجتماع سیاسی بشری است که با موفقیت مدعی انحصار حق مشروع کاربرد نیروی مادی زور در قلمرو معین است. بخصوص امروز حق استفاده از زور فقط تا آنجا به نهادها و افراد دیگر و اگذارده می شود که دولت اجازه داده باشد و دولت تنها منبع حق استفاده از خشونت شناخته می شود به همین دلیل، معنای شرکت در سیاست برای ما مشارکت در قدرت یا کوشش برای نفوذ در توزیع قدرت است.))
 فرمانروای صاحب اقتدار مدعی داشتن (قدرت مشروع) برای فرمان دادن است، و از اینرو انتظار دارد که پیروان از فرمانهای او اطاعت کنند.

اگر سیاست را در جامعه به مفهوم کیاست بشناسیم بکارگیری هنر در جامعه سیاست است.

تعاریف مخ تلفی از مشروعیت در قلمرو علوم سیاسی شده است. و جه مشترک همه آنها مربوط میشود به ((توانایی هر نظام در ایجاد و حفظ این باور که نهادهای سیاسی موجود برای جامعه مناسب ترین است)). عناصر و عوامل دیگری در اساس مشروعیت موثرند، که مهمترین آنها اعتماد مردم به اخلاق و فضیلت های رهبران سیاسی است.

مردم ما یلند که رهبران آنها انسانهای با ایمان؛ بااخلاق، درستکار شجاع، راستگو، مردم دوست و عادل باشند. درواقع دولتمردان طراز اول یک کشور اسوه و الگوی رفتار و سلوک برای مردم هستند.

قانون که ابزار عدالت است اگر به دست نااهل بیفتد افراد رذیل و نادرست به سهولت خواهند توانست نهادهای دموکراتیک را به دستاویزی برای استبداد سرکوب و وحشت تبدیل کنند. از این طریق میتوان ادعا کرد که حکومت مبتنی بر اخلاق و معنویات را نمی توان باشعارها و دستورالعمل های ساده یا حتی قانون، ارباب و اختناق بنا نهاد. این مهم را تنها از طریق تلاش وقفه ناپذیر و دراز مدت تعلیم و تربیت فردی و گروهی، از خودگذشتگی ایمان اعتقاد به تعالی انسان و دمیدن روح انگیزه اخلاقی و معنوی در کالبد جامعه، می توان به دست آورد.

مردم برای آنکه در رفتار و تصمیمات خود گرایش به اخلاق پیداکنند؛ باید از درون برانگیخته شوند آنها نیاز دارند که ببینند و بشنوند شرافتمندانه رفتار کردن، کمک به هم نوع،

ترجیح دادن منافع عام و مشترک بر منافع فردی، احترام گذاردن به عقاید و اصول اولیه همزیستی انسانی، تا چه حد معنا و ارزش دارد. آنان دوست دارند اطمینان حاصل کنند که دولتمردان و کسانی که در رأس هرم قدرت هستند، با صداقت و از خودگذشتگی به آرمان های جامعه و مردم می اندیشند و عمل می کنند.

توده های مردم، به درستی، به رهبران خود اقتدا می کنند. اگر در آنان بی اخلاقی و دنائت ببیند، همانگونه عمل می کنند. چرا که یک هیات حاکمه بد سرشت و بی اخلاق، خواه ناخواه الگویی برای رفتار اجتماعی است و مردم نیز از آنها تبعیت خواهند کرد.

به نظر می رسد همه عناصر دست اندر کار قدرت از اندرزهای ((ماکیاول)) پیروی می کنند و ردیلت برای آنها عین فضیلت است.

طبیعی است که در چنین جوی تلاش برای تحقق آرمانهای بشری، دست یابی به سعادت و بهروزی، استقرار عدالت و سایر ارزش های انسانی، عقیم می ماند، و به جای آن ها تضاد، تعارض خشونت، خصومت، جنگ و گرایش به ضد ارزش ها و ردیلت ها گسترش میابد.

هنگامی که بحران اعتماد و مشروعیت بر فضای سیاست سایه می اندازد، فویضه ها و نظریه های علمی، مانند اصول و موازین اخلاقی، محلی برای آزمون و محک خوردن پیدا نمی کند.

دفاع از هنجارها، اصول و ارزش های والای اخلاقی، انسانی و اجتماعی، جای خود را به ریاکاری و فرصت طلبی می دهد. ارزش های سنتی، مذهبی و اخلاقی، متاعی میشوند برای عرضه سفالگان در مکاره بازار ریاکاری و مال اندوزی. مکاتب، منابع، زبان و قلم و سایر ابزارها و شیوه های تبلیغی، وسیله ای میشوند. برای تحقیق توده ها، توجیه سیاست های غلط، نارسائیها، خطاها، غفلت ها و فسادها. روش های قانونی ابزاری می شوند برای تحدید آزادی ها و رخنه در حریم مغز.

در عمق روح هر انسانی همانگونه تمایلات نهفته است که در فرعون.

منتهی این تمایلات به لحاظ اقتصادی شرایط موافق در فرعون تظاهر و بروز کرد. انسانها همه می خواهند مانند فرعون بر روی بردگان شان، زیر دستانشان هواداران شان و حتی مشتریان شان اعمال قدرت و حاکمیت کنند. راسل که می توان او را فیلسوف قدرت نامید میگوید: انسان خواه ناخواه در جهت عشق به قدرت معیارهای اخلاقی خود را نقض می کند. مونتسکیو می گوید: تجربه نشان داده است که هر انسان صاحب قدرتی گرایش به آنرا دارد که از قدرت سو استفاده کند. یکی از دانشمندان می گوید: تمرکز قدرت چشمه آب زلالی را به مردابی پر لاشه تبدیل می کند، قدرت بدانچه بدست آورده بس نمی کند، بلکه چون تمساح همیشه بیشتر می طلبد. آلن می گوید: قدرت هیچگاه قانع نیست همه چیز در انحصار خود می خواهد.

در فرهنگ ما وجود مهستان در مهاباد چند هزار سال پیش، شوری و بیعت در صدر اسلام، لویه جرگه ها و انتخابات سری و مستقیم ریاست جمهوری و پارلمانی را در سال های اخیر برای تعیین زعامت داریم . امیر عبدالرحمان خان در مورد تخت نشینی مرحوم احمدشاه بابا و درتاج التواریخ می نویسد : "بعد از اتفاق در این باب (مساله اختیار احمد شاه بابا بحیث شاه) همه آنها علف سبز بدهان خود گرفته و این علامت آن بوده همه مامواشی و حیوان بارکش شما می باشیم و پارچه ای را هم بشکل ریسمان به گردن خود انداخته به جهت علامت اینکه ما حاضریم از شما پیروی نمائیم و به این قسم به او بیعت کردند و اختیار حیات و ممات خود را به دست او دادند .

تشکیلات و کابینه های مهم افغانستان 1929-1999

در مورد زعمای کشور در تاریخ های معاصر مطالب یادی نشر شده، بویژه سده بیستم تماس بیشتر گرفته شده اما به کابینه و وزرا بحیث گردانندگان دیگر قدرت در آن جا کم تر بها داده شده است.

اینک ، قبل از آنکه افراط و خشونت را در میان آنان شناسایی کنیم چند کابینه مهم را در سده بیستم صرف به معرفی می گیریم که میتواند به تنهایی هم گویای خوب مطلوب ما باشد:

حبیب الله به مجرد آمدن به ارگ (به تاریخ 18 جنوری) خواست حکومتش را بسازد بدین منظور شیر جان خان را نزد خود خواسته به او دستور داد : (به این مردم می خواهم

منصب بدهم، به نام هر کدام فرمان‌ها را آماده کن (همزمان میرزا‌های دارالتحریر شاهی به کار آغاز کردند و فرمان‌ها آماده شد. امیر حبیب‌الله به شیرجان خان گفت وزیر دربار، من خواندن و نوشتن را یاد ندارم که همه را بخوانم و مهر کنم خودت آنها را بخوان و امضاء کن.

بعد از آنکه فرمان‌ها آماده شده و شیرجان خان آنها را امضاء کرد، حبیب‌الله مهر امارت خود را به آنها اضافه کرد. اولین کابینه دولتی امیر حبیب‌الله که بعداً تغییر و توسعه یافت دارای ساختار ذیل بود:

امیر حبیب‌الله به لقب غازی (خادم دین رسول الله) پادشاه افغانستان. سید حسین با لقب نایب السلطنه، وزیر حربیه (معین وزارت حربیه متعاقباً محفوظ خان پسر حکیم احمد جان خان هندی) شیرجان خان فرزند خواجه جان صاحب زاده وزیر دربار. عطا الحق خان صاحب زاده (برادر شیرجان) نخست قوماندان هوایی و متعاقباً به مقام وزارت خارجه تعیین شد. حمیدالله برادر امیر ملقب به سردار اعلی به حیث معین السلطنه. میرزا مجتبی خان سرپرست وزارت مالیه. ملک محسن والی کابل. عبدالغفور خان تکابی وزیر داخله. پردل خان سپه سالار رئیس ستاد کل.

اما پس از چندی فتوای شرعی یا خوش خدمتی علما دین در روزنامه‌ی اصلاح چنین انتشار یافت:

در (اعلان شرعی از طرف جمعیت علمای افغانستان به امضاء بیست تن اعضاء جمعیت) بعد از طول و تفصیلی زیاد

در چندین مواد را جمع به قیام مردم علیه حکومت در این وقت مردم کلکان کوه دامن ضد فشار انتقا می حکومت به قیام پرداخته بودند) در ماده پنجم آن چنین حکم صادر می شود:

زجر باغی و طاغی پادشاهی را شریعت مساوی به کفار به قتل بلسیف امر می دهد که ایشان را به قتل برسانید. من عتاکم و امر کم جمیع علی رجل واحد بریدان یشق عساکم او یفرق جماعتکم فاقتلوه (شماره سوم اصلاح مورخ اسد 1309 صفحه دوم)

یک نمونه دیگر به قلم مولوی محمد سرورخان منتشر در جریده اصلاح، خلصش این است: مردم داود زی کلکان کوه دامن، والله! از مسلمانی به مرحله ها دور افتاده اند، حکومت تا کی مراعات شان را نماید؟ بر مسلمانان لازم؛ که در گرفتار کردن شان که دشمنان خدا و رسول و مسلمان اند جهد و جد بلیغ نمایند، و حکومت با جدیت امر خداوند را بالای شان اجرا خواهد نمود.

در زمان نادر شاه یک دور تکفیر و تعزیر روشنفکران در کشور شروع شد و جریده رسمی اصلاح طی مقاله در یکی از شماره های خود چنین نوشت (... یک حکومت صحیح می تواند طبایع مردم را تغیر دهد ...) در چنین محیط اداره، طبیعتاً حکومت افغانستان تمام مدارس و انجمن و جریده زنان را معدوم نمود، و محصلات افغانی را از ترکیه به افغانستان احضار کرد، برقع و حجاب نسوان را اعاده کرد. حتی امر نمود که آینده در مطبوعات افغانی عکس هیچ افغانی سر برهنه چاپ نشود و هنگام ناچاری توسط (آقای

برشنا) رسام دولتی (او نیز از شجره محمد زایی بود) عکس های سربرهنه با کلاه مرسومه پوشانیده شود.

باینم نگاه ی به ترکیب دیگر کابینه هادرنگ میکنیم :

محمد هاشم خان کابینه خودش را از اشخاص ذیل تشکیل نمود:

وزیر حربیه شاه محمود خان برادر صدر اعظم ، وزیر خارجه فیض محمد د خان زکریا خویشاوند صدر اعظم ، وزیر داخله محمد گل خان مهمند، وزیر مالیه میرزا محمد ایوب خان، وزیر معارف علی محمد خان ، وزیر عدلیه نور المشایخ مجددی و باز فضل احمد خان مجددی (قوه قضایی جز قوه اجرائیه بود) وزیر تجارت میرزا محمد خان یفتلی، مدیر مستقل طبیه محمد اکبر خان محمد زایی، مدیر مستقل مخابرات رحیم الله خان. اما این کابینه اسماً کابینه بود و در معنا وزرا از سکرتر های شخصی صدر اعظم فرقی نداشتند . هیچ یک از وزرا بدون امر صدر اعظم، حق تنفس در مجلس وزرا و قدرت حتی استعفا از وزارت را نداشتند.

تمام قضایای عمده کشور در کابینه اصلی ارگ یعنی برادران شاه، محرمانه حل و فصل می شد و هکذا مکرر در خدمت گذاری های طولانی والا حضرت سردار محمد داود والا حضرت سردار محمد نعیم ، اول الذکر در 23 سالگی رأساً به فرقه مشری (جنرالی و اولین احراز وظیفه) در 38 سالگی به وزارت دفاع ملی و در 44 سالگی به مقام صدارت منصوب شد. ثانی الذکر در 19 سالگی مدیر عمومی سیاسی

وزارت خارجه در 20 سالگی سفیر افغانستان در روم، در 28 سالگی وزیر معارف و در 31 سالگی به مقام معاونی صدارت نائل گردید. هم چنان سردار اسد الله سراج در 19 سالگی رأساً به فرقه مشر (جنرالی و اولین احراز وظیفه) در 38 سالگی به حیث وزیر داخله و در 41 سالگی به سفارت افغانی در ترکیه، و والا حضرت سردار عبد الولی در 29 سالگی به قومانداری قوای مرکز عز تقرر حاصل کرد (ملاحظه شود سالنامه های کابل، منتشره کابل) سردار محمد داود، سردار محمد نعیم و سردار عبد الولی برادر زاده ها و سردار اسد الله سراج خواهر زاده نادر شاه می شد. (چنانکه گویند سردار محمد داود و سردار محمد نعیم برادران سکه بوده اند)

اعضای مهم کابینه جمهوری محمد داود این ها بودند:

داکتر عبد المجید، پوهاند عبد القیوم وردک، باختری جیلانی، پوهاند نظر محمد سکندر (کاکا نظر) و داکتر عبدالرحیم نوین با وصف آنکه در کودتا شرکت نداشتند، در کابینه شمولیت یافتند. وزیر داخله رژیم سلطنتی یعنی داکتر نعمت الله پژواک بحیث وزیر معارف و جلالر مهاجر پار دریایی دوباره به حیث وزیر تجارت مقرر گردیدند. فرمان کشمیری الاصل رئیس مصونیت ملی بود.

خود داود خان وزیر دفاع ملی، وزیر امور خارجه، صدراعظم و رئیس دولت بود. شرق بار دیگر در کنار داود جا گرفته و منصب معاونیت صدارت عظمی را بدست آورد. از همین زمان بود که ترکیب این چنین دولت باعث بوجود

آمدن شکوکی در اذهان گردید و پس از چندی هم عبدالاله وزیر مالیه، معاون رئیس جمهور شد.

کابینه سلطان علی کشتمند پس از حضور سربازان شوروی:

محمد رفیع: وزیر دفاع ملی، سید محمد گلابزوی: وزیر امور داخله، شاه محمد دوست: وزیر امور خارجه، اناهیتا راتبازاد: وزیر تعلیم و تربیه، عبد الوکیل: وزیر مالیه، شیر جان مزدور یار: وزیر ترانسپورت، فیض محمد: وزیر سرحدات و قبایل، محمد خان جلالر: وزیر تجارت.

بر اساس مصوبه مشترک مورخ 29 دسمبر 1979، نخستین پلنوم (مجمع عمومی) کمیته مرکز ح د خ ا و شورای انقلابی ج د ا فیصله به عمل آمد که نام های اعضای بیرون سیاسی، کمیته مرکزی و اعضای شورای انقلابی اعلام گردید.

اعضای بیروی سیاسی: ببرک کارمل، اسدالله سروری، سلطان علی کشتمند، اناهیتا راتبازاد، صالح محمد زیری، غلام دستگیر پنجشیری، نور احمد نور

اعضای دارالانشاء کمیته مرکزی: ببرک کارمل، صالح محمد زیری، نور احمد نور، اعضای کمیته مرکزی متشکل از 36 تن و اعضای علی البدل آن متشکل از 8 تن بودند

اعضای شورای انقلابی متشکل از 58 تن و هیأت رئیسه آن مشتمل بر 7 تن اعلام گردید. در این جلسه مشترک فیصله بعمل آمد که مطابق به موازین اساسنامه حزب وبر شایستگی

در شرایط لازم ، کمیته مرکزی ، بیروی سیاسی و دارالانشاء ان و هم چنان شورای انقلابی با انتخاب و انتصاب اعضای جدید توسعه یابند. در فیصله نامه جلسه تاکید بعمل آمده بود که در دستگاه ادا ره دولت تناسب لازم از لحاظ جبهه ملی پدر وطن رعایت گردد . در جلسه مشترک هیأت رئیسه شورای انقلابی و حکومت ج د ا به تاریخ 31 دسمبر 1979 اعضای جدید حکومت با حفظ اعضای قبلی ، به قرار زیر تعیین و اعلام گردید:

محمد اسلم وطنجار : وزیر مخابرات ، عبد المجید سربلند : وزیر اطلاعات و کلتور ، عبد الرشید آرین : وزیر عدلیه ، محمد اسمعیل دانش : وزیر معادن و صنایع ، راز محمد پکتین : وزیر آب و برق ، گلداد : . وزیر تحصیلات عالی و مسلکی ، نظر محمد : وزیر فواید عامه ، محمد ابراهیم عظیم : وزیر صحت عامه ، فضل الرحیم مهمند : وزیر زراعت و اصلاحات ارضی .
کابینه فضل الحق خالقیار :

معاونین صدارت : محمود بریالی ، عبد الواحد سرابی ، محبوب الله کوشانی .

لست وزرای کابینه :

عدلیه : غلام محی الدین ، صحت عامه : دوکتور م هر محمد اعجازی ، دفاع ملی : محمد اسلم وطنجار ، امور خارجه : عبد الوکیل ، امور داخله : راز محمد پکتین ، سرحدات : سرچنگ جاجی ، زراعت : انجنیر محمد غفران ، صنایع خفیفه : پوهاند محمد انور دوست ، امور ساختمانی : داکتر فقیر محمد نیکزاد ،

شئون اسلامی و اوقاف : محمد صدیق گیلانی، معادن و صنایع: انجنیر عبد الصمد صلاح، هوانوردی : حمید الله طرزی، مخابرات : سید محمد نسیم علوی، آب و برق : میر عبدالغفور رحیم ، اطلاعات و کلتور : احمد بشیر رویگر، تحصیلات عالی و مسلکی: محمد انور شمس، عودت کنندگان: فتح محمد سلیم، امور اجتماعی : صالحه فاروق اعتمادی ،مالیه: محمد حکیم ،تجارت : زکیم شاه ،احیای مجدد : انجنیر حیات الله عزیز، امور ترانسپورت : خلیل الله، ام نیت دولتی: غلام فاروق یعقوبی ، تعلیم و تربیه: معصومه عصمتی.

صبغت الله مجددی در آخر کار خود عفو عمومی را اعلان نمود بعد از مدتی کابینه ذیل را به نشر رسانید:

احمد شاه مسعود به حیث وزیر دفاع . احمد شاه احمد زی به حیث معاون صدارت و وزیر داخله سلمان گیلانی وزیر خارجه . حمید الله وزیر مالیه ،داکتر نجیب الله مجددی وزیر صحت عامه .یحیی نوروز وزیر امنیت دولتی . عبد الرحمن وزیر هوانوردی .انجنیر اکرم وزیر مخابرات.شهباز احمد زی وزیر تجارت.یاسر وزیر فواید عامه.حکم بیگ (بیسواد) وزیر شهر سازی ،حاجی سلیمان وزیر آب و برق ، عبدالمزان وزیر کار و امور اجتماعی، عبد الاحد کرزی وزیر سرحدات،هادی وزیر اعمار دهات . ارسلا وزیر اوقاف .رحمت وزیر عودت کنندگان.موسی توانا وزیر تحصیلات عالی ،عبدالحق قوماندان ژاندرم وپولیس.عبدالرحیم وردک لوی درستز.

به تاریخ 8 ثور صبغت الله مجددی وارد کابل گردید، در پل چرخی نبی عظیمی از وی استقبال نمود، در سرک ها و جاده

ها مردم دیده نمیشدند مردم کابل کنار رفتند و از صبغت الله مجددی استقبال نکردند.

مجددی که رحیم وردک وی را همراهی می کرد به منزل سردار محمد نعیم خان جابجا گردید از آنجا در محفلی که در وزارت خارجه ترتیب گردیده بود اشتراک ورزید. در تالار وزارت خارجه عبدالرحیم هاتف معاون رئیس جمهور و فضل الحق خالقیار صدر اعظم، بعد از ايراد بيانه شان قدرت دولتی را ح ضررت مجددی به حیث رئیس شورای جهادی و ممثل دولت تسلیم دادند، در همین روز از تالار وزارت خارجه موتر خالقیار صدر اعظم را مجاهدین به سرقت بردند.

پس از گذشت دوماه صبغت الله مجددی حین واگذاری رهبری دولت به برهان الدین ربانی چنین گزارش داد:

زمانیکه دولت جدید اسلامی به کار آغاز نمودند برادران ما به همکاری خلقی ها بر ش هر کابل حملات راکتی نمودند که باعث خسارات مالی و جانی گردید

سیاف علیه دولت دست به تبلیغات زد محترم سیاف به این هم اکتفا نکرده علیه حزب وحدت جنگ را آغاز کرد.

احمد شاه مسعود دفاتر ریاست را اشغال و ضمیمه وزارت دفاع نمود در جریان سفرم به خارج کشور از طرف وزیر دفاع هیچ تدابیری امنیتی گرفته نشد و در موقع بازگشتم از پاکستان طیاره این جانب مورد اصابت راکت قرار گرفت اما عاملین آن دسیرگیر نگردید.

در مورد برخورد حزب وحدت با اتحاد اسلامی وزارت دفاع بی طرفی را اختیار ننمود بلکه ه از اتحاد اسلامی جانبداری نمود. جمعیت و شورای نظار و رادیو تلویزیون مانند وسایل و ملکیت های شخصی در خدمت اهداف حزب و اشخاص قرار گرفت. بیانیه های من سانسور و یا نشر نمی گردید.

وزیر دفاع در تامین امنیت کابل در حالیکه رئیس کمسیون امنیت بود هیچ اقدامی نکرد. و حتی به پیغام و هدایت شخصی من هیچ وقعی نمیگذاشت. تعدادی از منازل شخصی و یا آپارتمانهای مکروریا ن، مغایر اصول موازین شرعی بدون اجازه شهرسازی از طرف بعضی از اعضای تنظیم ها غصب گردید.

استاد ربانی بدون اطلاع و استی دان دولت و شورای جهادی عازم خارج گردید.

ساختار تشکیلات طالبان

رهبر طالبان ملا محمد عمر بودکه به امیر المومنین شهرت داشت. یک هیات حاکمه موقت 10 نفره یا شورای عالی قدرت مندترین بخش حکومت در قندهار استقرار داشت. دو شورای دیگر گزارش کار خود را به این شورا ارائه دادند. کابینه موقت یا (شورای کابل) و دومی (شورای نظامی،

شورای عالی متشکل از بنیانگذاران جنبش طالبان بود (سال 1997)

ملا محمد عمر : امیر المومنین رهبر طالبان، ملا محمد ربانی
 آخوند رئیس شورای حکومتی و معاون رهبر، ملا محمد غوث
 آخوندو عبدالوکیل متوکل وزیر امور خارجه، ملا محمد حسن
 آخوند رئیس ستاد نظامی، ملا محمد فاضل آخوند رئیس
 ستاد نظامی، ملا عبدالرزاق رئیس اداره گمرکات، ملا سید
 غیاث الدین آقا وزیر اطلاعات، ملا خیر الله خیر خواه وزیر
 داخله (کشور)، مولوی عبدالستار سنایی رئیس دادگاه عالی
 افغانستان یا ستره محکمه، مولوی احسان الله احسان، رئیس
 بانک دولتی، ملا عبدالجلیل وزیر امور خارجه .

وزرای کابینه و نگاهی به اجراءات آنها

در این بخش کوشش می شود وزرایی را بصورت نمونوی مورد بحث قرار دهیم که در دوره ثبات کار کرده اند و مدتی زیاد در پست های شان باقی مانده اند .

در 16 عقرب 1311 شمسی نادر شاه، غلام نبی خان چرخي را بکشت. یک روز بعد این فاجعه جریده رسمی اصلاح در شماره تاریخ 17 عقرب به اطلاع مردم افغانستان رساند و گفت که (این مرد قاتل و عیاش و فاسد و قاچاقبر و دزد بود) یک روز بعد تر در شماره 83 مورخ 18 عقرب اصلاح باز نوشت که (اعلیحضرت بعد از کشتن غلام نبی، مجلسی در صدارت از وزرا، معین ها، مجالس شورا و اعیان و جمعیت علما تشکیل و سبب کشتن غلام نبی را طرح فرمود. مجلس تصدیق و عریضه تقدیم کرد و نوشت که از اوراق ملحوظه مجلس خیانت های سابقه و لاحق اش به ثبوت پیوسته، مجازاتی که اعلیحضرت به او داده اند موجبات مزید تشکرات عموم اهالی را فراهم ساخته ما هم صمیمانه از این جامعه خواهی اعلیحضرت تشکر می کنیم.

دربار افغانستان که در اس اداره قرار داشت، عبارت از شاه و برادران و خانواده شخصی او بود. اینها بشکل دسته جمعی خودشانرا محصل استقلال افغانستان و هم نجات دهند مملکت از حکومت اغتشاشی بچه سقا پنداشته مردم افغانستان را مدیون ابدی و بنده احسان خویش محسوب می نمودند لهذا در مناسبات رسمی و خصوصی می خواستند معامله خادم و مخدومی را با ایشان انجام دهند. حتی وزرای کشور را بحیث نوکران شخصی خود استعمال می نمودند. علی محمد خان بدخشانی وزیر معارف و خارجه حین ورود در مجالس رسمی دست یک وزیر دیگر ((شاه محمود وزیر حرب)) را میبوسید و محمد داودخان برادر زاده شاه چینیکه والی قندهار بود، کتباً یکنفر وزیر را محکوم به پنج هزار افغانی جریمه نمود. این

تنها نبود او محمد کریم خان حاکم اعلیٰ فراه را که معمولاً هم شان خودش بود، درقندهار احضار و حبس نمود و باز در زندان کابل تحویل داد. یک نفر غند مشر نظامی نو کر یوال شاه محمودخان در فایتون پهلوی کوچ وان می نشست و دایه او را در بازار می بردومی آورد. ولیخان یک برادر زاده شاه در دعوت رسمی یک سفارتخانه خارجی به رئیس ارکان حرب عمومی افغانستان دشنام پدر داد. محمد هاشم خان صدر اعظم سلام وزرای خود را با اشاره قبول می کرد. محمد نعیم خان برادر زاده اش در حرف زدن با روسای بزرگ ادارات تنها بروش پانتومیم ((تقلید ساکت)) یعنی با حرکات چشم و دست و شانه و ابرو اکتفامی ورزید. فیض محمد خان زکریا درلست اشخاصیکه بایستی در ماموریت های خارج مقرر شوند، همیشه تحت نام رجال غیر محمد زائی می نوشت که هیچ عیبی ندارد. جز آنکه ((استخوانش پخته)) نیست و آنگاه فهرستی را به صدر اعظم می داد.

داوی میگفت: «هنگامی که مکتب عصری حبیبیه در زمان امیر حبیب الله خان تاسیس گردید زیادتر اولاد های همین ها داخل مکتب شدند و چون دانشکده ها بوجود آمد باز هم همین ها بودند. حتی من (داوی) شنیدام که پسانها به دانشکده حقوق و علوم سیاسی گفته یا نوشته شده که برای شامل شدن محصلین به این دانشکده به کسان دیگر صرف بعد از موافقت مقامات عالییه اجازه داده شود. فارغان این دانشکده زیادتر به وزارت خارجه و داخله نصب می شدند. داوی باتاثر یاد آوری می کرد که سالهای سال دروازه دوایر وزارت های خارجه داخله، دفاع، معارف و قبایل بررخ اولاد اکثر مردم افغانستان

بسته بود و تنها در انحصار یک عده خاص قرار داشت و این سبب عمده است که اکثریت مردم از حقوق بشری خود برای سهم گرفتن در اداره وطن خودشان محروم نگاه داشته شده اند.

از قول داوی: ((از وزرای عهد امانی غلام محمد خان وردک و محمود طرزی خوشنام و ممتاز بودند و آنها می که از آن وقت به دوره محمد نادرشاه میراث ماندند عبارتند از سردار شیر احمد، سردار فیض محم د زکریا سردار سلطان محمد شیرزوی، سردار عبدالحسین ع زیز و اینجانب، سردار ن معروف به باغ علیمرادنی و خوابگاهی (نام دو محل معروف شهر کابل) در احراز وزارت ها مخصوصاً سفارت هادر خارج همچشمی های عجیبی داشتند. گاهی به سعایت و شکایت از همدیگرنیز می پرداختند و خود را از یکدیگر مستحق تر می دانستند. همچنان پسران خود را برادران خود را دامادان خود را به این مقامات می رساندند. تنها طرزی صاحب مرحوم این کار رانمی کرد. پسران او به پای خود ایستادند) مرحوم داوی گفت «در دوره های محمد نادر شاه و محمد ظاهر شاه وزرای خوشنام و عالم و دانشمند نیز وجودداشتند مثل رحیم الله خان، غلام یح بی طرزی، صلاح الدین سلجوقی، سردار نجیب الله توروایانا، سردار داکتر محمد انس برادرش که سه نفر اخیر الذکر دانشمندان معروفی هم بودند همچنان گل پاچا الفت، سردار داکتر عبدالرحیم شریفی و استاد خلیل الله خلیلی.»

عبد الهادی داوی ضمن یک صحبت دیگر راجع به سفر ا چنین گفت: ((به عبدالرحمن پژواک سفیر و یا نماینده، افغانستان افتخار می کنم که یک سال به عهده ریاست اسامبله عمومی

ملل متحد از جانب کشور های عضو انتخاب شد و این در جمله اقران و امثال بی نظیر است و رنه در میان سفرای خود خانواده هایی را داشتیم که خانواده بست به سفا رت ها و کنفرانس ها و اجتماعات بین المللی رفته بودند اما جز وقت عکس گیری دیگر اثری از آنها ندیده ام . اما من از سفرای دیگر کدام اثر تحریری در باره نیات حکومت کشور های متوقف فیها راجع به افغانستان ندیده ام.

داکتر عبدالمجید می گفت : من وقتی وزیر صحیه بودم، یکنفوس هم وزیر مخابرات بود . وزارت های صحیه و مخابرات هر دو در بین چار باغ یا باغ عمومی قدیمی کابل قرار داشت، روزی داکتر عبدالرحمن محمودی رئیس ، مسوده ای را بویای من آورد که بجواب یک مکتوب وزارت مخابرات تسوید شده بود. مسوده الفاظ تند و تیز داشت . من بعضی کلمات را تغییر داده به او سپردم . او اصطلاحات را دیده پرسید: وزیر صاحب شما، مکتوب وزارت مخابرات را خوانداید؟ جواب دادم : بلی من آنرا قبلاً خوانده ام ولی شما امضای وزیر را دیده اید؟ گفت بلی صاحب دیده ام ، مکتوب تند او را باید جواب تند بدهیم به او گفتم: رئیس صاحب به چوکی بنشین برادرم : درست است که او هم یک وزیر است و من هم یک وزیر . او لا وزارت صحیه نباید مکتوب درشت بنویسد ولو که جواب یک مکتوب شدید اللحن کدام وزارت دیگری هم باشد امضاکننده مکتوب وارده ، وزیر مخابرات غلام محمد شیرزاده پسر عمه پادشاه و صدر اعظم و یک خود مختار است و من یک وزیر بنام . اگر او همین حالا بیاید و مرا و ترا از همین کلکین بیرون اندازد کس پرسان ما را نمی کند ، از این سبب مکتوب را

چنانکه من درست کرده ام لطفاً پاکنویس نموده و برای امضایارید.))

غلام احمد نوید میگفت سردار محمد داود همینکه کورسهای نظامی را تمام کرد فوراً رتبه جنرالی یافت درحالیکه اشخاص هم سن و سال او هنوز تحصیلات خود را به پایان نرسانیده بودند و به هم کورسان او رتبه های تو لیمشری داده شد .

درعین جوانی فوراً حاکم اعلا و قوماندان نظامی ننگرهار شد، نایب الحکومه کندهار ، قوماندان قوای مرکز ، وزیر دفاع ، رئیس گروپ سه وزارت ، نماینده خاص سفیر کبیر ، صدراعظم ، و بالاخره رئیس دولت و رئیس جمهور شده با سنی که او آغاز بکار کرد و با قدرتی که به او داده شده بود یکبارہ وزیر فواید عامه رحیم الله خان را کسر معاش کرد، برادران صافی حمله هوایی کرد سال (1324ش) بود ، وزیر داخله عبد الاحد خان ملکیار را غیر حاضر و خانه نشین کرد ولی جلو خود سری های او گرفته نشد .

یک نقل قول دیگر از مرحوم والاحضرت سردار شاه ولیخان ((غازی فاتح کابل)): (بچیمه ... بار هاگفتم حفیظ الله امینه نما نین که وکیل شوه ، حسن شرقه از قلم مخصوص صدارت بکشین... حرف مرا نشنیدن ... عبدالملک عبد الرحیم زی را به کجا برد و از کجا انداخت ... بچیمه ... حبس اوره از ما می دانن حسن شرق بیرق سفارت پاکستانه پاره کد ، رفتم پاکستان گفتم ما و شما دوست هستیم . قصه پشتونستانه مسکوو دهلی پیدا کرده او خان هم (مقصددش خان عبد الغفلو

خان و پسرش خان عبدالولی خان بود. (اگر چیزی می گه حرف هندوها و کمونستان اس بازی نخورین، خودش و بچیش ده پاکستان هیچ روی ندارن. همومردم یوسف زی و اتمان خیل هر دو را سرخ پوش کمون بیست و جاسوس روس و انگلیس و هند میثناسن... مره از اونجه خاستن... گفتم پول و پیسه م ردم غریبه عوض از ایکه به خان عبد الغفار خان و عبدالولی خان و نسیم بیگم میتین برین بر مردم غریب و نادار فقیر افغانستان خانه بسازین... هر دو برادر داود و نعیم بامن مخالفت کردن و گفتن شماره به ای گیهاغرض نیس. جان مه... به حضور مبارک عرض کردم که هر دوره خارج روان کنن. که هر دو یک روز افغانستان در میتن.

غلام احمد نوید حکایت میکرد فیض محمد ذکریا وزیر خارجه در دفتر کارش بما گفت:

در وزارت خارجه به یک تصفیه ضرورت است من نام ها را می خوانم و هر کسی غیر از خود ما بود رخصت می کنم شما گوش بگیرید. و بعد نام ها را خود می خواند و آنکه فیافه اش برای سردار نا آشنا یا ولدش ناشناخته می بود و روی هم رفته از رعایا می بود با قلمی که در دست داشت نشانی می کرد تا آنکه صفحات تمام شد. بالای نام های حدود چهل نفر خط کشید همه غیر محمذزایی و پایان رتبه و بی وسیله شامل مستخدم و مامور اداری.

آنگاه رخ به من (غلام احمد نوید) کرد و گفت: همه اینها باید همین امروز دست شان از کار گرفته شود. هیچ ناشناخته و بیگانه را در وزارت خارجه نمانید. هرکسی مقرر می شد خوب ببینید که از خاندان با اصل نصب و سر شناس باشد.

پای هر کس و ناکس در وزارت خارجه مانده نشود. در پاسپورت ها نیز هوش تان را بگیرید که برای هر خارو خس داده نشود. فامیدی آغای نوید؟ خودت هم از شعر های گله گذاری بس کن. رو طرف صمد جان و میر صاحب دور داد و گفت شما شاهد باشید که مه نوید را چه گفتم. بعد از آن به من گفت: تو که این طور کنی که از خود ما هستی از دیگران چه گله کنیم. برادر کتلب را ببر. کتاب را بسته کرد و م را اشاره کرد که بگیرم. کتاب را گرفتم و گفتم: وزیر صاحب ... ما و شما این طور سر همه حکم فوری و نامناسب نکنیم (...)

سردار فیض محمد حرف مرا برید و بگفت: احمد جان ... نوید جان ... سردار جان امر کردم اجرا کن برو مام کار دارم

بخش دوم

خشونت در نمونه های تاریخی

اگر از اسطوره ی هابیل وقابیل بگذریم نخستین اسطوره آریایی که از خشونت و کيفر و پیکار در برابر آن پیامی دارد در مورد ضحاک است .

در تاریخ بلعمی یا فشرده تاریخ طبری آمده که : ضحاک خلق را همی کشت، و به ایام هیچ ملک چندان خون ریخته نشد که به ایام او، تازیانه زدن و بردار کردن ، او آورد و هزار سال پادشاهی راند و خلق جهان از او به ستوه شدند . پس خدا تعالی خواست که پادشاهی از او بستاند ، چون هشتصد سال از پادشاهی او بگذشت آن گوشت پاره که بر سر دوش داشت ، ریش گشت و درد گرفت و بی قرار شد، و هیچ خلق علاج آن را ندانست، تا شبی گویند به خواب دید کسی می گفتی این ریش تو را به مغز سر مردم علاج کن . دیگر روز مغز سر مردی بر سر نهان گرفت و دردش کمتر شد . پس هر روزی دومرد را بکشتی، و از مغز های شان بر آنجا نهادی تا دو بیست سال بر این بگذشت و هر خلقی را که اندر همه جهان به زندان بودند ، آن همه بکشت، پس از آن دیگران که بیرون بودند ، هر روزی دو مرد بکشتندی و مغز شان بیرون کردند ی از بهر آن ریش . و ضحاک به هر شهری مرد فرستادی که هر روز به هر کویی و محلتی وظیفتی نهادند که دو تن بدهند . همی کردند، تا خواست بر زمین خلق زند و همه جهان از وی بستوه شدند . پس چون کارش به آخر رسید او را هزار

سال کم شد به زمین اصفهان مردی بود کشاورز، و آهنگری کرد، و به دهی اورا دو پسر بود بزرگ شده، این هر دو پسر این مرد را عامل ضحاک بگرفت و سوی ضحاک فرستاد، آن هر دو را بفرمود کشتن و نام پدر این پسران کاوه بود، چون خبر یافت از کشتن پسران، صبرش نماند. به شهر اندر آمد و بخروشید و فریاد خواست، و آن پوست که آهنگران به پیش پای بسته دارند، به سر چوبی بسته کرد چون علمی، و فریاد کرد و خلق خود را از ضحاک ستوه شده بودند که خلق بسیار بدین سبب بکشته بود.

همچنان عمل که نشانه‌ی از منش تباه شده کی اوس است بتفصیل در دینکرت وزات سپرم نقل شده و آن چنین است:

او هر مزد گاوی آفریده بود که خاصیت شگفت انگیز داشت. بدین معنی که هر گاه اختلافی در باره سرحدات ایرانیان و تورانیان پدید می آمد این گاو با کوفتن پای خود بر آنجا که مرز بود، اختلاف را از میان می برد. کی اوس بر آن شد که این گاو را بکشد و علت او در این کار به نقل زات سپرم چنین بود که می خواست قسم تی از توران را در قلمرو حکومت خود آورد و اگر گاوزنده میماند کاوس نمی توانست این تجاوز را جامه حق بپوشاند.

و اما؛ بنا بر اندیشه زردشت، آدمیزاد می تواند با داشتن سه ویژه و نشانه خویشتن را پرورش داده و به مراتب کمال انسانی برساند. باری در آیین مزد یسنا آمده است که این آیین مبتنی بر سه رکن است.

نخست : هومته (اوستایی) که در پهلوی هومنش و به پارسی منش نیک یا اندیشه نیک گویند.

دوم: هوخته که اوستایی است که در پهلوی هوگبشن و به پارسی گوش نیک یا گفتار کردار نیک گویند

سوم : هوم رشته (اوستایی) که پارسی کنش نیک یا کردار نیک گویند.

به عقیده زردشت یکی از عمده ترین نماده ای تمایز انسان از جانوران و حیوانات که از تاریخ و فرهنگ بی بهره اند در آن است که ماهیتی تحول و یا تکامل یابنده دارد و میتواند با داشتن پندار نیک ، گفتار نیک و کردار نیک به جوهر آدمیت دست یابد و عنصری مفید و سودمند هم به خود و هم به جامعه انسانی باشد و در غیر آن رفته رفته آن جوهر اصیل انسانی و فره ایزدی را از دست داده و به نیروی اهریمنی می پیوندد.

از نظر زردشت بزرگ ترین رکن جوانمردی در آن است که نباید به دیگران بدی را روا داشت و حتی این وسعت نظرش به اندازه بی است که پیروانش را هوشدار می دهد تا بر حیوانات نیز رحم و شفقت داشته باشند . زردشت در این مورد نوشته است که : گاو مرد دهقان اگر در دست صاحبش باشد مفیدتر از آنست که در راه خدای بی نیاز ذبح شود.

و جای دیگر می گوید: آنها که قربانی می کنند از مقررات و آیین گله داری سر می پیچند

(آنها بر گاو ستم می رانند و او را رنج می دهند)

(پروردگارا : در های حکمت بروی شان باز کن)

(تا در سراچه بدی عاقبت کار خویش ببیند)

ذوالا صبح العدوانی به فرزندش گوید « به اقوام خود به نرمی رفتار کن که ترا دوست داشته باشند و با ایشان تواضع نما تا ترا قدر گذارد.

بآنکه تاریخ منطقه و کشور ما مشحون از افراط و خشونت است اما صرف در تاریخ معاصربه آن اشاره هایی داریم:

عبدالرحمن خان الگوی خشونت " برای ایجاد دولت مدرن "

دو چهره از عبدالرحمن نام کتابی است از نصیر مهرین بر مبنای نوشته های غبار و خود امیر :

مناسبات اهانت کننده امیر عبد الرحمن خان با مامورین دولت او از یک سند دست خط شخصی امیر و عریضه تملق آمیز یک عده مامورین پایتخت بشکل روشنی آشکار می گردد، وقتی امیر به مامورین دفاتر کابل بر آشفت و امر کرد که وقت کار دفاتر و حاضری مامورین روزانه از طلوع آفتاب تا غروب آفتاب است و متخلف مجازات میشود. این امر تطبیق گردید و عرصه حیات ، بر مامورین دولت تنگ شد پس به تقدیم عریض پرداختند که مامورین موظف در بار جرئت پیش کردن به حضور امیر نه نمودند . اخیراً در کابل جشن ختنه سوری سردار محمد عمر خان پسر امیر برپاشد و

52 (تن) از سر رشته داران دفتر ه ا، عریضه ی نوشتف توسط ملکه (بوبو جان) مادر سردار عمر نزد امیر فرستادند.

اینست عریضه و جواب دست خط شخصی امیر:

تصدیق علیا جناب مقدس معظمه مکرمه محترمه مخدره شویم . نویسنده های دفاتر مبارکه به عرض ملازمان حضور مبارکه می رساند اینکه از عنایات بلانهایت ایزد جهان آفرین در سایه دولت قوی شوکت حضرت ضیاءالملت والدین آسایش داریم. شب و روز دعای دوام عمر و بقای سلطنت ولینعیمت خود را نموده خدمت گاری می نمائیم . مگر اینکه از سبب قید حاضری همه مایان بمرگ خود راضی می باشیم و چند مراتبه در باب تخفیف حاضری عرایضی ارسال حضور معدلت ظهور نموده ایم لیکن از سبب آنکه نویسنده ها (ی) حضور جرئت نکردند که عریضه را سر تا پا به حضور مبارک بخوانند و حالی رای عالی نمایند ، سر و کار والا غم خواری غلامان و خدمت گاران خود را فرموده اند ، لهذا در این روزها که چهارده ساعت کامل به دفتر ها نشسته تحریر می نمائیم . همه بیمار و از زندگی خود بیزار شده ایم از آنجا که حضرت مهد علیا را به مانند مادر مهربان دلسوز و غم خوار خود ها می دانیم استغاثه و التماس داریم که مرحمت فرموده در ساعات سعید و نکوتر عید ، لیکن قریب نه بعید ، عریضه غلامان خود را از نظر مبارک ظل الهی سرتاپا بگذارند و مربی حال غلامان خود شوند که در حاضری مایان تخفیف عنایت شو د تا بیشتر دعای مزید عمر و بقا ی سلطنت ولینعمت و دعای مزید عمر و و جاه و عزت علیا

جناب مهد علیا شهزاده و الا شان اقبال بنیان سردار کامگار سردار محمد عمر جان را نموده به خدمت گذاری قیام و اقدام نمائیم.

جهان آفرینت نگهدار باد باقی جهانت بکار و فلک یار باد
در این عریضه 52 نفر سر دفتر دار و سرشته دار امضاء و مهر نموده اند بدینطریق:

پروریده نعمت غلام قدیمی عبد العلی ، کمترین غلامان محمد امین غلام فداوی، میرزا عطا محمد ، کمینه احمد علی، کمترین غلام جان نثار محمد رضای هراتی نظامی ، حقیر فقیر محمد حسن نظامی ، غلام نمک پرورده مرزا شاه پسند، خادم دولت خداداد نهال چند... و قس علیهذا .

امیر عبدالرحمن خان در حاشیه عریضه اینان به قلم خود چنین جواب نوشت:

بر پدر همه شما مرزا هائی که در کاغذ م هر و دست خط کرده اید لعنت و بر شما ها هزار لعنت بر هر کدام شما باد . به برکت ارواح پاکان درگاه خداوند ، دل شما ها هرگز کار نمیخواهند ، همه شما مردار و پدر آزار و مادر آزار استید ، تمام مرداری دفتر ها از شمايان است.

فقط امیر عبدالرحمن خان بقلم خود نوشتم فقط.

با چنین مقابله در برابر در خواست عاجزانه و معصومانه مامورین و موجودیت هزاران زندانی زن و مرد

در زندانهای امیر، با آنهمه حق تلفی و ستم حيله گر مسخره ای بکار برده " به عرايض مردم گوش میداد و در تمام شهره ای کشور صندوقهای مقل توذی ع و نصرب کرده بود تا هر کسی ه ر چه می خواهد بنویسد و بیندازد . سال دوبار محتویات باز به امیر پیش می شد"

باری بیندیشیم که صد ها تن در خلال آن شش ماه زندانی شده، زندانها، شیره جان شان را کشیده و یا برق شاطر باثنی یکی از جلادان امیر عبدالرحمن خان به عرايض زنان و مردان زندانی شدگان رسیدگی می نمود.

غبار می نویسد : در 1864 یک نفر سپاهی حین رسم گذشت عسکری پای غلط انداخته قوماندان قطعه عبدالملک خان نورستانی (معروف به ملک سفید) جوانی درباری و عصبی المزاج به تقلید از امیر عبدالرحمن خان سپاهی را دشنام ناموس داد . سپاهی از صف خارج شد و کمیدان را به گلوله تفنگ از اسب سرنگون ساخت ، همینکه این سپاهی به در بلو امیر برده شد، گفت:

قوماندان دشنام داد و من اوراکشتم و علت دیگری در این نیست. امیر امر کرد که اورا باجنرال فرقه رستم خان تحت شکنجه قرار دهند تا اعتراف نمایند ، سپاهی درجاده ی کوتوالی بدرختی بسته شد و سه روز و شب تحت اقسام شکنجه قرار گرفت . از جمله با حلقه ای از خمیر سر او رابشکلی کاسه ای در آورده و روغن جوشان دربین آن می ریختند. سپاهی بیهوش بوده و علامه زندگی او این بوده که گاهی چشمان خون آلودش باز می شد ، مگسها و زنبورها از

روی چشم حرکت می کردند و باز می نشستند تا از زحمت زندگی برست.

جنرال رستم خان مرد قوی، دلیر و کم سخن به اسپان بلند می نشست و روی لباس ابره کمر او زرین می بست و شمشیر می آویخت. او حاضر بود که به یک اشاره امیر شهری را به تل خاکی مبدل کند و اینک او را مثل سگی درزنجیر زیر گنبد کوتوالی و معبر عام میخ کرده و از سبد یکه در پشت او بسته بودند آب و نمک و نان بخورد و با برچه او را بیدار نگه می داشتند، اخیراً چشمان جنرال بسته شد و با فرو بردن برچه در پشت و پهلویش باز نگردید.

نمونه دیگری از مجازات امیر عبدالرحمن خان که غبار از روی سوانح خطی شخصی مرزاگل محمد خان وردکی نقل می کند:

بابه برق شاطر باشی که شاطر های زیر دست او همه چرسی بودند، امیر عبدالرحمن خان بعضی محبوسین را تحویل آنها میکرد که قین و فانه و تیل داغ کرده اقرار بگیرند. این ها صد نفر محبوس را در یک اتاق می انداختند که یکی از آن جمله خود من بودم. زیرا من به خواهش احمد خان نام فقط عریضه ای از طریق او به حضور امیر راجع به رهایی پدرش سید محمد از حبس تسوید کرده بودم ولی او وقتی بدربار رفت از عرض انکار نمود هر دو محبوس شدیم. زنجیر و زولانه من چند سیر کابل وزن داشت.

زمستان بود و محبوسان ایستاده ماندند تا هنگام شب ،
 امیر وقت یافت و همه پیش شدیم اول فقره دزدی های
 کوهدامنی خوانده شد، امیر بدون سؤال و جواب دیگری امر
 کرد: دو نفر غرغره، دستان چهار نفر و گوش های سه نفر
 قطع و چشمان دو نفر کشیده شود ، سه نفر را فردا شکم بدرند
 و روی شتری در بازار ها تشهیر نمایند.

باز فقره دزدان دوکان محمد کاظم بزاز خوانده شد ، امیر امر
 نمود که : جلال الدین و ناصر ملازم (ان) کوتوالی به دار
 زده شوند . چشمان صاحب زاده های پایان چوک که مال
 مسروقه خطه از نزد شان برآمده نشتر زده (شده) و چونه
 پرشود سید محمد مامور کوتو الی کشته و پسرش احمد خان
 رها گردد و میرزا گل محمد نویسنده عریضه احمد خان
 دوهزار روپیه خون خود را بخرد و الا کشته شود .

زندان های امیر در کابل عبارت بودند از : زندان های ارگ ،
 کوتوالی ، شیر پور ، سرای های داخل شهر، و زندان های
 مخصوص دیگر که یکی به محمد نعیم خان (بعد ها نائب
 سالار) کپتان امیرو دیگر به (بابه برق) شاطر باشی امیر تعلق
 داشت.

از انواع شکنجه و آزار اذیت مردم در دوارن امارت و
 (امنیت) امیر عبدالرحمن خان از سیاه چاه نیز نام برده اند :
 نمونه ای را نیز از نظر بگذرانیم که تا حالا صورت انتشار
 ندیده است .

به نقل از سند بسیار مهم و انتشار نیافته میرزا جیلانی خان: در گوشه حویلی قصه سیاه چاه را در وقت امیر عبدالرحمن خان نمود که حیران ماندیم: گفتم میرزا جیلانی خان از کجا است؟ گفت از چاریکار است مرد ریش سفید و تریاکی می باشد که در وقت امیر عبدالرحمن در سیاه چاه هرات بود. گفتم چه طور قصه کرد؟ گفت میرزا غلام جیلانی خان قرار گرفته خود او در وقت تعمیر همین ارگ مبارکه، میرزای حاضری مزدورکاران بود، چند نفر غیر حاضر را حاضر ساخته بود. تنخواه آنها را خودش گرفته بود.

سر بولک از کیفیت حاضری خبر شده بود. گناه میرزا جیلانی ثابت و به حضور امیر امیر عبدالرحمن خان گفته شده بود، امیر عبدالرحمن خان یک روز میرزا غلام جیلانی را در باغ بالا به حضور خود خواسته بود. میرزا غلام جیلانی گفت که مرا که در حالی شانه بند ولچک نموده بودند بالای من خطاب کرد و گفت: او پدر لعنت به گناه خود قائل هستی یا (نه)؟

گفتم نی صاحب یکبار عصبانی شد و امر نمود قایل نیستی، حالی مه قایلت می سازم. به یک نفر جلاد که مقابلش نشسته بود امر کرد و گفت: خفکش کنید دیدم دو دست قوی در گردنم فشار آورد که خون از دهان و دماغ جاری شد و چیزی نفهمیدم. چند ساعت بعد چشم خود را باز کردم دیدم که در بندی خانه افتادم و چند نفر بندی ها دورم جمع شده اند. کم کم به هوش آمدم هنوز از دهنم خون جاری بود و گردنم به شدت درد می کرد. بندی ها قدری شربت در دهنم انداختند و دست و پایم را مالیدند.

بخش سوم هجو خشونت و مدح مدارا در ادبیات (مولوی و حافظ)

نهال دوستی بنشان که کام دل ببار آرد
 نهال دشمنی برکن که رنج بی شمار آرد
 رودکی

زبان وسیله بیان افکار، احساسات، تمایلات و بطور کلی
 وسیله بیان ذهنیات ماست.

به اعتبار، در اختلافاتی که در مناسبات انسانی در
 جامعه پیش می آید، زبان وسیله مذاکره و حل اختلافات است
 و از توسل به زور و خشونت جلوگیری می کند. ولی این
 ساده انگاری است که تصور کنیم صرف وجود زبان می تواند
 از خشونت جلوگیری کند.

توسل به زور و خشونت از تبعات نامیمون تمرکز قدرت
 است. به ویژه اگر این قدرت چهره قانونی هم داشته باشد.
 وقتی بخواهید دیگران را متقاعد و با خود همراه کنید، بسیار
 طبیعی است که آسانترین و موثرترین راه را پیش بگیرید.
 برای کسانی که از قدرت سیاسی بی حد و حصر برخوردارند
 آسانترین لاقفل در کوتاه مدت، موثرترین راه مقابله با
 مخالفان، توسل به زور و خشونت است.

ذات قدرت به گونه ای است که صاحب قدرت را
 ناشکیبا و عجول می کند. او حوصله مذاکره و گفت گو ندارد،
 زیرا راه گفتگو راه دراز و نا هموار است و به برد باری و
 چانه زنی نیاز دارد و سر انجام هم نتیجه مطلوب را برای
 صاحب قدرت ببار نمی آورد.

بنابراین تا زمانی که قدرت، آنهم قدرت قانونی حاکم باشد مذاکره برای رفع اختلافات ابزار کار آمدی نخواهد بود. مذاکره صادقانه برای حل اختلافات مستلزم این است که هر دو طرف نگرش صلح جویانه داشته باشند و این مقدور نخواهد شد، مگر اینکه در توزیع قدرت موازنه برقرار شود. یکی در موضع قدرت و دیگری در موضع ضعف نباشد. اینکه چگونه می توان این توازن قدرت سیاسی در جامعه را برقرار کرد تا فضای واقعی برای مذاکره فراهم شود، بحثی است که مجال و فرصت دیگری می طلبد.

حکایت های زندگی بزرگان تصوف و زمینه معنای بسیاری از تمثیل های عرفانی در سیرت ابن خفیف، کشف المحجوب، اسرار التوحید، حدیقه سنائی، مثنوی های عطار، مناقب العارفین و مثنوی مولوی و آثار بسیار دیگر، مشحون از مهر مروت و مدارا و پرهیز از خشونت و تعصب است که سرمنشا بسیاری از کشمکش ها و جنگ های بی حاصل فرقه ای و قبیله ای و بین المللی بوده است.

خشونت عکس العمل بیرونی جهل و خود پرستی است. وقتی به سبب محدودیت اندیشه و آگاهی تصور کنیم که آنچه ما می دانیم و اعتقاد داریم تنها حقیقت مطلق جهان است، و هر نظر و عقیده دیگر را تحمل نکرده و نیندیشیده، مردود و مطرود بدانیم و به سبب جهل و خود خواهی، ناتوانایی بحث و نظر با صاحب عقیده مخالف را نه داشته باشیم و نه تحمل گذشت و قایل شدن حق اظهار نظر برای طرف دیگر، بناگزیر دست به خشونت نفی و نابودی دیگران می زنیم. به قول مولوی:

سختگیری و تعصب خامی است

تا جنینی کار خون آشامی است

آنچه می تواند این تعصب ناشی از خامی و خون آشامی جنین وار را از میان ببرد، محو خود خواهی و جهل و دستیابی به تواضع فطری، در عین توانایی و قدرت است. مولوی در قصه مشهور موسی و شبان به عدم تعصب و شناخت قدر صفای دل و ترویج مهر و محبت سفارش می کند و ارسال انبیا را برای پیوند دوستی مردم با حق به قدر فهم آنان می داند، و بسیاری از صوفیه، مثل حلاج و عین القضات و عطار حتی ابلیس که سالار کاروان ضلال است، به نحوی دفاع می کنند و حتی فرعون را به ظاهر دشمن خدا و موسی می دانند و بر در ماندگی ناشی از مشیت الهی او دل می سوزاند و مولوی تاکید می کند که اختلاف موسی و فرعون ناشی از اسارت بی رنگی در رنگ است. پیداست در پرتو نگرشی از این دست بر عالم، جای برای خشونت و تعصب باقی نمی ماند.

محبت که خود نتیجه معرفت است، کیمیای ی است که صفات سرشت مذموم و ناپسند که ناشی از جهل و خود خواهی است به صفات و سرشت نیک انسانی بدل می کنند. سخنان مولوی انعکاس نغمه ای است که همه عارفان حقیقی پنهان و آشکار آن را با گفتار و رفتارشان در طول تاریخ تصوف هریک در پرده ای نواخته اند:

از محبت تلخ هاشیرین شود وز محبت مسها زرین شود
 از محبت درها وافی شود وز محبت دردها شافی شود
 از محبت خارها گل می شود وز محبت سرکه ها مل می شود
 از محبت حزن شادی میشود وز محبت غول هادی می شود
 از محبت نیش نوشی میشود وز محبت شیر موشی می شود

این محبت هم نتیجه دانش است
 کی گزافه برچنین تختی نشست
 دانش ناقص کجا این عشق زاد
 عشق زاید ناقص اما بر جماد

مدار ا و رواداری حافظ در چهار زمینه دین، اخلاق، عرفان
 و سیاست مشهود است. در مقوله دین باید گفت که طبعاً خداوند
 در مرکز آن است، خدایی که ح افظ می پرستند می ستاید و
 معرفی می کند خدا بی است عطا بخش و خطاپوش و غفور و
 غفار و آمرزگار و کار ساز بنده نواز و رحیم و رحمان:
 پیر دردی کش ما گر چه ندارد زرو زور
 خوش عطا بخش و خطاپوش خدایی دارد
 دیده بد بین بپوشان ای کریم عیب پوش
 زین دلبرها که من در کنج خلوت می کنم
 سهو و خطای بنده گرش اعتبار نیست
 معنی عفو و رحمت آمرزگار چیست
 یاد باد آنکه صبحی زده در مجلس انس
 جزم و یار نبودیم و خدا با ما بود
 گر می فروش حاجت رندان روا کند
 ایزد گنه ببخشد و رفع بلا کند
 دلا معاش چنان کن که گر بلغزد پای
 فرشته ات به دو دست دعا نگهدارد
 تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار
 که رحم اگر نکند مدعی خدا بکند

چون حسن عاقبت نه به رندی و زاهدیست
آن به که کار خود به عنایت رها کند
بود آیا که درمیکده ها بگشایند
گره از کار فرو بسته ما بگشایند
اگر از بهر دل زاهد خود بین بستند
دل قوی دار که بهر خدا بگشایند
به صفای دل رندان صبحی زدگان
بس در بسته به مفاتیح دعا بگشایند
در میخانه بستند خدایا میسند
که در خانه تزویر و ریا بگشایند
در دم نهفته به زطیبیان مدعی
باشد که از خزانه غییم دوا کنند
می خور به بانگ چنگ و مخور غصه ور کسی
گوید تو را باده مخور گو هو الغفور
لطف خدا بیشتر از جرم ماست
نکته سر بسته چه دانی خموش
از نامه سیاه نترسم که روز حشر
با فیض لطف او صد از این نامه طی کنم
دائم سخت است مگر یار شود لطف خدا
ورنه آدم نبرد صرفه ز شیطان رجیم
نا امید مکن از سابقه لطف ازل
تو چه دانی که پس پرده که خوب است که زشت
فقیر خسته به درگاه ت آدمم رحمی
که جز ولای توام نیست هیچ دست آویز
قدم دریغ مدار از جنازه حافظ
که گوچه غرق گناه است می رود به بهشت

به جان دوست که غم پرده بر شما ندرد
 گراعتماذ بر الطاف کار ساز کنید
 بیدلی در همه احوال خدا با او بود
 او نمی دیدش و از دور خدایمی کرد

یک جنبه نمایان و شایان از مدارای حافظ سربه سر گذاشتن
 طنز آمیز او با مقدسات است، به قصد آنکه اولاً باحرم
 اندیشی مبارزه کرده باشد ثانیاً به مدد طنز رفع اضطرب و
 تنش کرده باشد و در مجموع مرادش این است که روح
 گریخته عبادت را که در غبار غلیظ عادت پوشیده است به آن
 باز گر داند:

پنهان زحاسدان به خودم خوان که منعمان
 خیر نهران برای رضای خدا کنند
 می خور که صدگناه زاغیاری در حجاب
 بهتر زطاعتی که به روی و ریا کنند
 نصیب ماست بهشت ای خدا شناس برو
 که مستحق کرامت گناهکارانند
 زاهد چو از نماز تو کاری نمی رود
 هزار خرمن طاعت به نیم جو نهند
 اگر امام جماعت طلب کند امروز
 خبر دهید که حافظ به می طهارت کرد
 گرفت شد سحر چه نقصان صبح هست
 از می کنند روزه گشایان یار
 زان می عشق کز و پخته شود هر خامی
 گر چه ماه رمضان است بیاور جامی

روزه هر چند مهمان عزیز است دل
 صحبتش موهبتی دانی شد و انعامی
 در خرابات مغان نور خدا میبینم
 این عجب بین که چه نوری ز کجا می بینم
 جلوه بر من مفروش ای ملک الحاج که تو
 خانه می بینی و من خانه خدا می بینم
 ای جنگ فروبرده به خون دل حافظ
 فکرت مگر از غیرت قرآن و خدا نیست
 محراب ابرویت بنما تا سحر گهی
 دست دعا بر آرم و در گردن آرمت
 ای دو دست حافظ تعویذ چشم زخم است
 یارب ببین آنرا در گردنت حمایل
 در نمازم خم ابروی تو ام یاد آمد
 حالتی رفت که محراب به فریاد آمد
 زاهد شراب کوثر و حافظ پیاله خواست
 تا در میانه خواسته کرد گار چپست
 نگویمت که همه ساله می پرستی کن
 سه ماه می خور و نه ماه پار سا می باش
 چو پیر سالک عشقت به می حواله کند
 بنوش منتظر رحمت خدا می باش
 بده ساقی می باقی که در جنت نخواهی یافت
 کنار آب رکن آباد و گلگشت مصلا را
 چو طفلان تا کی ای زاهد فریبی
 به سیب بستان و شهد شیرم
 فردا شراب کوثر و حور از برای ما
 وامروز نیز ساقی مهر و جام و می

گر ز مسجد به خرابات شدم خرده مگیر
اینم از عهد ازل حاصل فرجام افتاد
یاد باد آنکه خرابات نشین بودم و مست
و آنچه در مسجد امروز کمست آنجا بود

بخش چهارم خشونت در نمونه های از حکومت نیم سده مصاحبان 1929 تا 1978

نخستین پدیده که در بررسی مساله خشونت در تاریخ جلب نظر می کند ، ساختار سیاسی استبدادی جامعه و پیامد های خشونت بار آن است .

در سراسر تاریخ شاهان خود کامه صاحب اختیار مال و جان مردم بوده اند . ملاک رقاب الامم بر ثروتی که حاصل زحمت رعایای شان بوده چنگ انداخته اند ، صدای اعتراض و داد خواهی آنان را در زندان های شان خفه کرده اند دیگر مدعیان قدرت ، مخالف خود را ، با حبس و قتل از سر راه برداشته و دارایی رقیبان را روانه خزانه دولت کرده اند ، حکومت های مطلقه (خداوند گاران) با بهره گیری از فره ایزدی ای که خود به خویش و تن نسبت داده به بیداد گری خود مشروعیت بخشیده، غارت گری ها، کشور گشاییها و خونریزی ها کرده اند.

سخن از زور است زوری که موسیقی دلنشین شادی ها، آهنگ حزن آور ماتم های ما ، زبان تفاهم سیاسی ما ، آیین زندگی ما وسیله دست بدست شدن حاکمیت ملی ما و (میثاق) اجتماعی ما است . در جامعه ما همه نهاد های اجتماع در نهادینه ساختن زور سهیم اند و نونهالان معصوم بوستان زندگی از همان آوان صباوت در قالب زوری ریخته می شوند که قالب ندارد . نه تنها تفنگی را که در کنار کودک نوزاد می

گذاریم که زور و خشونت سرپای فرهنگ ما را احتوا نموده است.

در نخستین روز های صنف اول مکتب، چیزهای سخیفی را مشق و تمرین میکنند که یکی از آن درسها این عبارت بود :
 واخ واخ واما خر کار را زد . اگر نصاب تعلیمی کشورها ی مختلف را در کنار هم گذاشته و ورق بزیم خواهیم دید که کشور ها همان چیزی که نصاب تعلیمی شان است نصاب تعلیمی مدارس دینی ما وضعی بهتر از این نداشت . در مدارس دینی اعتقاد بر آن است که (علم صرف مادر دانشها و علم نحو پدر آنها است) بیائید ببینیم که پدر و مادر علوم چه چیزی را برای فرزندان مدارس ما تعلیم می دهند . در نصاب علم صرف از جمله هزارارن فعل (ضرب یا زدن) بعنوان فعل کلیدی یا میزان قرار داده شده است . علم نحو هم با عبارت کلیدی (ضرب زید- عمرو - زید عمرو را زد) آغاز می گردد. نمی توان قبول کرد که شاگرد هزاران بار (ضرب-ضربا - ضربوا - ضربت- ضربتا - ضربن...) را تکرار نماید ولی در فرجام ، اندیشه او از تاثیر (ضرب - زدن) مصون بماند . روانشناسی تربیت می گوید واژه تعلیمی زبان دارای بار روانی اند و تاثیر نیرومند خود را بر صفحه لاشعور دانش آموز بجا می گذارند.

نادر شاه در همان اوایل ورود خود در کابل (خزان 1929) جنرال بیک خان ، میرزا محمد اکبر خان، امرالدین ، عبدالطیف خان کوهاتی، محمد نعیم خان کوهاتی، عیسی خان قلعه سفید ، تازه گل خان لوگری ، سلطان محمد خان مرادخانی، محمد حکیم خان چهاردهی وال، احمد شاه خان کند کمشر احتیاط ، دوست محمد خان غند مشر پغ مانی و سید

محمد خان کند کمشر قندهاری را بدون محاکمه گلوله باران کرد. میرزا محمد مهدیخان قزلباش که محکوم دیگری بود همین که دید محمد ولی خان را از دیگران بیشتر بدار می آویزند، فریاد زد که : (اول مرا به دار بزنید تا مرگ چنین مردی را بچشم خود نبینم) این خواهش او عقب زده شد و نوبت به اعدام فقیر احمد خان (رئیس جنگلات) رسید. این جوان آراسته و تحصیل کرده جزء حلقه سیاسی میر سید قاسم خان بود. وقتی که او سر کاتب سفارت افغانستان در ماسکو بود، مورد توهین محمد هاشم سفیر قرار گرفت و با آتش تفنگچه جواب این اهانت را داد، ولی بد بختانه یک نفر کوریر افغانی که خودش را بین فقیر احمد خان حایل ساخت، از این گلوله بیافتاد و چشم از جهان پوشید.

اولین اقدام سیاسی نیز به مبنای ایجاد نفاق بین الاقوامی افغانستان به تولید دشمنی بین مردم کشور قرار داشت. نادر شاه این سیاست را مورد عمل قرار داد، چنانکه در حمله به کابل عده از خوانین پکتیایی را به اغتنام و تاراج داخل کابل واداشت، و از صعوبت زندگی این مردم سوء استفاده سیاسی نمود به معنی که تاراج ارگ سلطنتی و خانه های طرفداران حکومت " سقوی " را در کابل برای شان مباح نمود. این ها نیز بعد از اس تیل بر کابل، خزاین ارگ سلطنتی را به یغما بردند، و خانه های متعددی را به عنوان طرفداری حبیب الله کلکانی تاراج نمودند در حالیکه کلکانی در کابل چنین عملی را مرتکب نشده بود که به داشتن اسلحه مظنون واقع می شدند، فقط به تفتیش آن قناعت می کرد و به جز اسلحه به سایر اموال خانه دست نمی زد. در روز ورود حبیب الله به کابل تنها یک سپاهی او به دوکان او دستبرد نمود، ولی سید حسین

گوش او را به دیوار دوکان میخ کوب نمود از آن بعد دارایی هیچ کس به تاراج نرفت، مگر آنکه رسماً مصادره میشد. مردم وزیرستان که شاه امان الله خان را امر غازی و دشمن دولت انگلیس میدانستند بحمايت از او در دور پير شامی جمع شدند. حکومت بر سر اقتدار افغانستان همینکه از جریان مطلع شد، در حالت اضطراب و اضطرار دست توسل بدامن حکومت انگلیسی هند زد و فیض محمد خان زکریا وزیر خارجه توسط اطلاع قضیه بحکومت هند، مداخله حکومت انگلیس را در قضایای سرحد افغانستان مطالبه کرد. پير شامی در جون 1938 اعلامیه از کانیکورم مرکز وزیرستان منتشر ساخت و واضحاً گفت: و ما شاه امان الله را بر تخت سلطنت افغانی جلوس خواهیم داد. محمد عزیز خان در برلین به استثنای محمد زائی ها و هندی ها با سایر افغانان روش زننده در پیش گرفت. او در صحبت های خود علناً از استبداد داخلی و استعمار انگلیس طرفداری می نمود و ضد ترقی و تحول و انقلاب سخن میزد، مشاورین او یک نفر محمد زایی محمد عتیق خان رفیق و یک نفر هندی الاصل انور علی خان از زمره طلاب افغانی بودند که سردار را حفاظت و در امور سفارت رهنمایی می کردند.

یک خانواده متوسط در کابل بنام منشی زاده از عهد امیر عبدالرحمن خان میزیست. پدر خانواده منشی محمد نذیر خان بود که زبان انگلیسی می دانست و ماموریت رسمی داشت. پسران این شخص عموماً تحصیل کرده بودند از آن جمله محمد عظیم خان بود که در لیسه حبیبیه و بعد ها در عهد شاه امان الله خان در جرمنی تحصیل می نمود وقتیکه به کابل بر

گشت زنی از جرمنی بنام رورا با خود آورد ولی این زن بعداً به جرمنی باز گشت و کتاب بنام رورا عظیم بنوشت .

محمد اسحق خان جوانی بود که پاهایش را به وسیله فانه از کار انداخته بودند . این جوان سال ها در زندان بماند تا تمام دندان هایش بریخت و به پیر مردی تبدیل کردید . دیگری سعدالدین خان بها بود که بغلهایش را سوختانده بودند . عبدالفتاح خان جوانی سومی بود که از سرای موتی بردندش و بر نگشت . شایع کردند او در یکی از محابس دیگر بمرده است . محمد زمان خان جوانک 17 ساله دیگری بود که هنوز خط بر رخسارش ندمیده و در زندان سرای موتی همان شطارت و لبخند های ایام صباوت را داشت این پسرک بی پروا را نیز بردندو بعد از فشار و تعذیب مثل گنجشکی از حلق بیاویختند

نخستین اقدام حکومت بعد از نادرشاه ، اعدام شانزده نفر به قرار ذیل : عبدالخالق خان هزاره کشنده نادر شاه ، محمود خان معاون عبدالخالق خان ، خداداد خان هزاره پدر عبدالخالق خان ، مولاداد خان هزاره کاکای عبدالخالق خان ، قربانعلی خان هزاره مامای عبدالخالق خان (بعد ها گفته شد که مادر و خاله و خواهر صغیر عبدالخالق خان در زندان زنانه سرای بادام بنام تداوی از بین برده شده و اجساد شان شبانه در گورستان مجهول در شهدای صالحین کابل مدفون گردید و به این صورت چراغ خانواده او خاموش گردید) . علی اکبر خان غند مشر کاکای محمود .

نخست سردار احمد شاه وزی ر و معین در بار و سید شریف خان یاور حربی، عبدالخالق نیمه جان را پیش کشیدند و از او پرسیدند : (با کدام چشم سینه شاه را نشانه گرفتی ؟)

آنگاه با تیغه برهنه چشمش را از کاسه سر بدر آوردند . باز پرسید: (با کدام انگشت ماشه تفنگچه را کشیدی ؟) و آنگاه انگشتش را با لبه تیغ بریدند . بدین صورت این مظاهرين شريعت اسلامي ، كشتن بطرز (مثله) را ترويج نمودند . عبدالخالق خان آخ نگفت و آرام باقیماند . آقایان درباری امر کردند تا عسکر مسلح پیش آمدند و بر برچه تفنگ آن موجود شکنجه دیده و زحمت کشیده را مانند جال زنبور سوراخ سوراخ نمودند، در حالیکه مرد مرده بود به قول شهزاده احمد علی هندوستانی (که جزء مشاهدین رسمی دولت قرار داشت) جسدش در خاک آغشته به خون به شکل مشکوله ئی در آمده بود که به هر طرف لول داده می شد. از آن به بعد پانزده جوان محکوم دیگر به دار آویخته شدند.

اینها شمه بی از خشونت رسمی بود، امامردم دردوره های بعد صرف صدابراوردند:

30کارگر نفت گاز شمال گارگران سمنت و برق غوری ، نساجی پلخمري و ساير کارگران ، شاگردان مكاتب ، کارمندان و اهالی شهر پلخمري به اشتراک گارگران راه پيما ميتنگ بزرگ اعتراضيه ای را بوجود آوردند و اين امر پيش از پيش مقامات دولتي را نگران ساخت.

دو روز بعد مارش در حوالی سالنگ ها در میان کوهستانات دور از چشم مردم بوسیله پوليس و قوای انتظامی دولت متوقف ساخته شد و کارگران به اجبار بوسیله موتر های نظامی باز گردانده شدند . مردم در خانه های شان از همدیگر می ترسیدند فقط در دهه قانون اساسی است که لوئیس دوپری مورخ معروف آمریکایی ، جدول واری از برخی تظاهرات و اعتصابات انتخاب شده را که صرف در ماه های ، اپریل ،

می و جون 1968 انجام گردیده بود در اثر خویش بنام افغانستان (ص 620) ارائه کرده است. بر پایه آن جدول تصویر زیرین ترسیم می گردد:

در ماه اپریل:

- اعتصاب کارگران شرکت ساختمانی کوهسار
 - اعتصاب شاگردان در ولایت نیمروز علیه جزا های غیر عادلانه
- در ماه می :

- اعتصاب کارگران کاخانه جات جنگلک
- اعتصاب و میتنگ کارگران مطبعه دولتی کابل
- اعتصاب رانندگان بسها و موتر های باربری دولتی در کابل
- میتنگ اعتصابی کارگران فابریکات نساجی و بایسکل سازی پلچرخ در حومه کابل
- اعتصاب کارگران و کارمندان پشمینه بافی قندهار
- میتنگ اعتصابی کارگران فابریکه برق غوری در پلخمری
- اعتصاب کارگران فابریکه نساجی پلخمری
- میتنگ اعتصابی کارگران نفت و گاز شمال
- مارش کارگران شبرغ ان به سوی کابل (که کوتل سالنگ عقب گشتند)
- اعتصاب یونت قیر ریزی شاه راه پلخمری – شبرغان
- تظاهرات و اعتصابات 2000 تن از شاگردان مکاتب عالی که از شمول به دانشگاه کابل باز داشته شده بودند

- اعتصاب در انستیتیوت تکنالوجی (در تحت سرپرستی آلمان غرب)
 - اعتصابات و میتنگ ها در تخنیک ثانوی کابل، مکتب نرسنگ و تربیت معلم
 - تظاهرات خیابانی جمعی محصلان و شاگردان و برخورد آنان با نیرو های راست افراطی
 - اعتصابات در دانشکده های شرعیات، حقوق و طب بخاطر برنامه های تحصیلی
- در ماه جون
- اعتصابات و میتنگ های کارگران و کارمندان فابریکه پخته سپین زر کندز
 - میتنگ اعتصابی در مطبعه معارف کابل
 - میتنگ ها و اعتصابات کارگران فابریکه نساجی گلپهار
 - اعتصاب کارگران در جبل السراج
 - دومین اعتصاب کارگران سمنت غوری
 - برخورد اعتصاب معدن چی های معدن طلای نورابه در ولایت تخار
 - میتنگ های کارگران فابریکات حجاری و نجاری
- بقراریکه که قبلاً اظهار گردید، اعتصابات و تظاهرات متذکره در بالا صرف نمونه های انتخاب شده در جریان سه ماه سال 1968 می باشد و البته در ماه ها و سال های دیگر نیز اعتصابات و تظاهراتی زیادی رخ داده بودبگونه ینمونه: در بهار سال 1348 تظاهرات متعلیمین مکاتب و لیسه های ذکور شهر کابل و بعداً اعتصابات لیسه ای ابن سینا که

منجر به زدو خورد های خونین میان قوای امنیتی پولیس و متعلمین لیسه ای مذکور گردید سبب شد تا محصلین پوهنتون کابل نیز به دفاع از متعلمین لیسه ای ابن سینا بر آیند و این موضوع شکل جدی تر و حادثه تر را به خود گرفت. با آغاز مظاهرات محصلین پوهنتون کابل قوای امنیت ی پولیس داخل حریم پوهنتون گردیدند و به لت و کوب محصلین و محصلات پرداختند و دست به بی حرمتی اناث زدند. این واقعه احساسات جوانان پوهنتون و سرتاسر مکاتب شهر کابل را جریحه دار ساخت و باعث گردید تا سیلی از جوانان شهر کابل برای تقبیح این عمل به مظاهره بپردازند. جریان عادی دروس مکاتب و پوهنتون مختل شد و برای تقریباً دوماه مردم شهر کابل شاهد تظاهرات بودند.

عبدالصمد یک غریب بچه ممتاز مکاتب حبیبیه و صنایع که در حکاکی و حجاری و نجاری ید طولاً داشت، او این فن را بنابر فقر مادی و برای یافتن یک لقمه نان یاد گرفته بود. بسیاری از آثار هنری چوبی که در هوتل کابل و بزکشی های که در بیرون هوتل انترکانتی ننتال کابل و نیز گچ کاری و چوب کاری تزئینی قصر چهلستون در تجدید آرایش زمان مهمانی جمال عبدالناصر و امثال آن ساخته کلک ه ای نقش آفرین او بودو نفایس چوبی که در سفر های رسمی شاه و صدر اعظم به سران دولت ها و حکومت های میزبان داده می شد اکثراً توسط او دیزاین و حک می گردید، چنین شخصیتی را که مبالغه نیست اگر گفت ه شود در آن وقت مثل او هیچ نبود، یاکم بود یک روز در سالون نمایش تولیدات فابریکه حجاری و نجاری واقع علاءالدین کابل همین سردار غلام محمد شیرزاد به زمین انداخته لگد می زد و نعره می کشید که

سگ شو! سگ شو از حاضرین کسی ندانست مقصد سردار شیرزاد از سگ شدن چیست؟ تا وقتی که راننده موتر او رسید و گفت باید صمد جان روی دوپای و دودست خود خم شده راه برود و یک پای خود را بالا بگیرد تا خشم وزیر صاحب فرونشیند! این بود یکی از هزار داستان تبعیض و تعصب و تحقیر و زورگویی و غلبه جویی سردار غلام محمد شیرزاد. قبرغه ها و شش های عبدالصمد هنرمند غریب بچه تا وقت مرگ درد می کرد و احتمالاً مرگ او از همان لت و کوب بود. علت لت و کتک آن بود که فرمایش شیرزاد از نظر هنر به حساب جور نمی آمد.

داکتر عبدالمجید ادامه داده گفت (سردار غلام محمد شیرزاد، وزیر تجارت، سید ابراهیم پسر سید کاغذ تاجر مزاری را فرا خوانده امر کرد که چوکی های سینمای شخصی خود واقع دهمزنگ را برای کابل ننداری بدهد. چوکی های فرمایشی کابل ننداری که بنابر محاسبه غلط خود شیرزاد به وقت مناسب از خارج نمیرسید و او به محمد داود صدر اعظم قول داده بود که می رسد و داود در جشن چهل سالگی استرداد استقلال افغانستان آنرا می تواند افتتاح بکند تا سید ابراهیم عرض کرد که وزیر صاحب یکبار دیده شود که چوکی سینمای دهمزنگ به م حل چوکی های کابل ننداری راست می آید یا نی؟ سردار شیرزاد در داخل اطاق وزارت خود مثل شیر بر او حمله و با کلک های خود دهنش را پاره کرد و دیگران او را با دهن خون آلودش از چنگ شیرزاد رها ساختند. این صحنه را داکتر محمد آصف سهیل به چشم دیده بود.

بخش پنجم

قدرت سیاسی از لوله کدام تفنگ بر آمد؟

خشونت بنام انقلاب

(توتالیتر) و (توتالیترایسم) واژه های قرن بیستم هستند و برای توصیف دولت ها، ایدئولوژی ها، احزاب سیاسی و رهبران به کار می رود که سودای دگرگونی و کنترل کل جامعه را در سر دارند. توتالیترایسم ایده است که دست کم بر کنترل هر چیز با اهمیت در جامعه، که بـ القوه یا بالفعل سیاسی است، تاکید دارد. توتالیتر ها خود را مبلغ و مروج مفهوم مطلق از زندگی می دانند و خواهان اجتماع و دولت منسجم و ارگانیک هستند. در مورد توتالیتر ها گفته شده که آنها جهان به کلی دگرگون را می طلبند. هنگامیکه توتالیتر به مقام صفت برای توصیف کل جامعه بکار می رود، دلالت بر این می کند که کمال مطلوب و کامیابی توتالیتری حاصل شده و سلطه حاکم (توتالیتر) بر وفق برنامه که ذکر شد به تمامی تحقق یافته است.

کلمه توتالیتر ابتدا هم زمان با قدرت یابی موسولونی و فاشیسم ایتالیایی به گوش رسید. توتالیتر از واژه ایتالیایی به معنای کامل مطلق – ریشه گرفته است. موسولونی طی گفتاری در 22 جون 1925 که هدف از آن حمله به بقایای سیاسی خود در پارلمان بود از (اراده مطلق و بی امان ما) سخن به میان آورد. با شروع جنگ جهانی دوم، توتالیترایسم نزد منتقدانی که ذهنیتی جامعه شناختی و سیاسی داشتند به واژه منفی و

ناشایست تبدیل شد. وجود یک ایدیولوژی رسمی، وجود حزبی تحت رهبری یک شخص، تسلط حزب بر سلاح، تسلط بر رسانه های گروهی و وجود سیستم برای ترس مردم از مشخصات جامعه توتالیتر است.

سلطه گر همیشه در صدد است تا استبداد و خود کامگی خود را به نحو ی توجیه کند. آنچه را که استالین مرتکب شد همه به نام «رسالت تاریخی» انجام گرفت. هنتو نیز می گفت: من تشخیص دادم که نفع جهان در این است که نژاد آریا بر آن حکومت کند. پس صلاح ملت آلمان در این است که برای اعمال رسالت خویش از من اطاعت نمایند...

تلاش جنون آمیز در جهت افزایش قدرت فردی، انگیزه اولی خود کامگی، زعامت سیاسی ما میباشد، فرمان روایی لذتی دارد که زمامدار بخاطر حفظ آن دست به هر کاری میزند. فروم در کتاب گریز از آزادی از قول لای رهبر جبهه کارگران آلمان در زمان هتلر می آورد: مطلوب آن است که حکم برانی و از آن لذت ببریم... به این مردان خواهیم آموخت که چگونه بر اسب سوار شوند، برای اینکه به ایشان نشان دهیم که تفوق مطلق بر م وجود زنده چگونه احساسی است.

آنکه به قدرت عشق می ورزد از خود بیگانه است. او تمام وجود خود را وقف قدرت و افزایش آن می نماید. زمام او در دست شهوت و قدرت است، که به هر جای که خواهد او را به همان استقامت می برد. فرد قدرتمند از همه چیز بیگانه است و این غفلت از خود او شروع شده و همه اطرافیان او را فرا می گیرد. او که از باده قدرت مست است دیگر خود

رانی شناسد و حقوق دیگران را نمی بیند و جایگاه خودش را بصورت درست تشخیص داده نمی تواند .

اگر در جامعه یی نوعی برخورد طبقاتی و تایید سیاسی، فرهنگی و اجتماعی وجود داشته با شد خشونت شکل خواهد گرفت، به بیان دیگر اگر همگان را شهروند مساوی ندانیم یعنی بعضی را شهروند درجه یک و بعضی را شهر وند درجه دو بدانیم باعث خشونت می شود .

اگر راس هرم قدرت سیاسی ما دام العمر باشد، آفت فساد بروز می کند و در ادامه ، روشهای خشونت آمیز فرا می رسد حتی در درون سپس تم واحد بیشتر عمل میکند چنانکه کشتنند می نویسد : در زندان پلچرخی فکر می کردم اعدام می شوم، یادداشتی به ظاهر بدخشی دادم تا به خانه ام ببرد فردای همانروز، بدخشی وصیتنامه مرا که در داخل چ پین وی دوخته شده بود از لای استر آن برون کشید و بدستم داد و گفت : (مثل اینکه من این امانت شمارا بجائی رسانده نمی توانم !)گفتم: ((چرا؟ خیر باشد!))، بدخشی توضیح کرد که حفیظ الله امین با او شدیداً خصومت مهرزد و فکر نمی کند که وی را زنده نگهدارد. من بخاطر تسلی وی حرف هایی گفتم در حالی که میدانست، حرفهای خوشبیرانه من در مورد آی نده وی اثری ندارد. بخاطر رعایت من موافقت کرد که در اینباره زیاد نماندیشد. ولی آه و افسوس، درد و اندوه که بدخشی آن شخصیت شرافتمند اندیشمند آن مبارزه نستوه و آزاد یخواه فر هیخته بدست آغشته با خون دژخیم به شهادت رسید.

در همان نیمه شب ماه قوس 1385 خورشیدی همراه با بدخشی شاه پور احمد زی ، دوکتور علی اکبر ، دوکتور کریم زرغون و جمع دیگری را به قرباغ بردند و شهید کردند.

امین هم می گفت: «آن یک (لنین) رهبر کبیر پرولتاریای جهان و این دیگری (تره کی) رهبر کبیر خلق زحمتکش افغانستان است، هردو رهبر کبیر دو انقلاب کارگری را رهبری کردند که در تاریخ بشریت از آغاز خود انقلابات پرولتری بودند و قدرت سیاسی را از آغاز پیروزی خود به طبقه کارگر انتقال دادند، آن یکی انقلاب کبیر سوسیالیستی اکبوبر و این دیگر انقلاب کبیر خلقی ثور بود. انقلاب کبیر جهان را به لرزه آورد، اما اینک به تعقیب انقلاب کبیر ثور، این منطقه ی آسیا به حرکت آمده است.

امین در صحبتهای خویش می گفت: ((انقلاب و دیکتاتوری پرولتاریا هنگامی به پیروزی کامل میرسد که هرگونه مخالفتی و مقاومتی در برابر آن درهم شکسته شود و هر مخالفی از سر راه آن برداشته شود!))

او معتقد بود که ((برای ساختمان افغانستان نوین (!) ضرورت به نفوس زیاد نیست. سه چهار میلیون پرولتاریا و نیروی کاروفادار به آرمانهای انقلاب ثور کافی است که جامعه را دگرگون سازند و سوسیالیزم رادیکلر کشور به پیروزی برسانند!))

فرد هالی دی، پروفیسور مناسبات بین المللی در مکتب اقتصاد لندن وابسته به دانشگاه لندن، شرق شناس و افغانستان شناس در اثر خویش بنام افغانستان اسلام گرائی و اثرات جنگ سرد چنین می نویسد:

رهبر خلقیها، حفیظ الله امین در برابر مستمعین حزبی خویش باغرور اظهار داشت: «ما افغانها مخالفین خود را باگلوله می زنییم. ما کله های آنان را با توپ به هوا میپرانیم.»

حفیظ الله امین در بیانیه حویش بتاريخ 2 سپتامبر 1978 در حربی پوهنتون چنین گفت:

ما به تاسی از هدايات و رهنمائيهای درخشان رهبر کبير و پرافتخار خود به صراحت اعلام میداريم ، آنانیکه به حیث وسیله ی اغراض شوم دشمنان ما در تاریکی علیه ما توطئه میکنند، بهترین حکمت عادلانه در آن است که در تاریکی از بین برده شوند و مسئولیت آن بدوش عمال نو کر صفت امپریا لیزم و ارتجاع است .

می گویند که شعار گونه بزرگی به رنگ سیاه برجسته در روی پارچه بزرگ سرخی نوشته شده و در پیشانی عمارت وزارت امور داخله آ ویزان شده بود که چنین خوانده می شد: آنانی که در تاریکی توطئه می کنند در تاریکی از بین برده میشوند . عظیمی در ا ردو سیاست در مورد اعمال رژیم مینویسد :

این جوانان تازه به دوران رسیده و این انقلاب ی های سرخ و بروتی در مراسم فاتحه گیری عروسی سنتی شیرینی خوری ،شب شش و غیره مردم سر زده و ناخوانده داخل می شدند . بنام عمل خرافی دیگ های پخته شده غذای مردم را چپه میکردند . سازو سرود و یا فاتحه و سوگواری اهالی را برهم میزدند و آنرا خلاف قانون وانمود می کردند.

پس از حضور روسها در جواب یکی از رهبران رژیم که در محفلی در مورد اصلاحات ارضی صحبت میکرد دافسری گفت: رفیق محترم، من میخواهم عرض کنم نمی شود که دولت انقلابی تمام این مصارف را که برای گروه توزیع زمین میکند، با کمک های دولت های خارجی در این رابطه و بودجه اصلاحات یکجا سازد و زمین های غیر زراعتی

راقابل زراعت ساخته به مردم توزیع نماید. با این کار دو هدف عمده به دست می آید، یکی آن که وطن آباد می شود و حاصلات مابالا می رود و دیگر اینکه از این درک کشمکش و درد سر برای دولت به وجود نمی آید.

رهبر مذکور مشت را محکم بر سر میز کوبید و گفت :

"رفیق تورن! پیشنهاد شمادر جایش معقول است مگر باید به خاطر داشته باشید که دولت انقلابی می خواهد پایه های انقلاب سوسیالیستی را در افغانستان محکم کند. ما باید اساسات مارکسیزم را به هر قیمتی که می شود تطبیق کنیم. مطلب تنها زمین دار شدن مردم نیست بلکه مطلب آنست که ملکیت شخصی باید کاملاً نابود گردد تا دولت بتواند نظام اقتصادی جدید را به وجود آورد و آرمان انقلابی ثور برآورده شود." از آن بعد هریک به وظیفه، خود رفتیم چند روز بعد شنیدیم که گروپ های توزیع زمین در ولایت فراه شخص صاحب رسوخی را به نام حاجی عبدالستار که چند هزار جریب زمین داشت به بازار آورده روی او را سیاه نموده سوار بالای خر در تمام بازار گشتانده بودند.

صاحب جان صحرائی والی قندز خود را تام الاختیار دانسته و صریحاً اظهار میداشت: وقتی جرمی نزد والی ثابت گردد به ثنوالی محکمه و تحقیق چه نیازی وجود دارد؟)) این دیدگاهش را در جلسه ی شورای وزیران که جریانش از طریق تلویزیون پخش می گردید، مطرح گردانیده و بر صحت آن اصرار می ورزید. بر متعلمین نوبالغ و نا بالغ مکاتب نیز رحم نکرده، عده زیادی از آنانرا به شهادت رسانید. صدیق عالمیار هر شب پس از منع عبور و مرور

شخصاً کشتار را آغاز می کرد. وی لباس قصابی به تن کرده و می گفت ((بیاید که خود را گلگون کنیم!))
 قادر والی بغلان بدلیل بد اخلاقی از حربی شوونچی به مکتب خرد ضابطان تبدیل شد. در آنجا نیز بدلیل دست درازی به یک خانم امریکایی که در اطراف میدان هوا یی کابل مصروف اسپ سواری بود، محکوم به هشت سال حبس گردید پس از رهایی از حبس بحیث والی بغلان مقرر شد. در آن ولایت دست به کارهای آنچنان زشت و کثیفی زد که قلم از نوشتنش شرم دارد.

اسدالله سروری وظیفه تعذیب و کشتار اهالی کابل را بعهده داشت. شفر (به پاکستان اعزام نمائید!) که توسط سروری نوشته می شد، به مفهوم اعدام بود.
 عزیز سانتمن بد نام بلوندوی که اکبری تخلص می کرد، معاون آگسا سازمان استخباراتی امین - بود. جریان تعذیب، انضراح و قهق شفیق را که به دست وی صورت گرفته بود، بیان می کرد. از یاد آوری این جنایت خود لذت میبرد. می گفت شفیق را گاهی در خاک می انداختیم و گاهی میکشیدیم. بعداً پاهایش را مورد اصابت گلوله قرار دادیم. پاهایش مجروح گردید و خون از آنها جاری گردید. گاهی تفنگ و کلاشینکوف را به طرفش نشانه می گرفتیم. مأمور دیگر آمد و عذر می کرد که: نی با صدر اعظم صاحب از انسانیت کار گرفته شود. اگر کشته شود، با آب و عزت کشته شود! بعداً همین فردی که ظاهراً بر وی رحم کرده بود، وی را مورد استهزاء و تمسخر قرار میداد. اکبری افزود که شفیق عذر می کرد که (نکنید! نکنید! مرا نکشید!) این ساعت تیری چند ساعت دوام کرد تا بالاخره شفیق شهید شد.

سفاکان بی باک، این تکیه داران اسلام نیز، این سروران جهنم، احمد سعید را در چاه انداختند. در حالیکه قهقهه میزدند برایش دیکته می کردند که بگو (مرگ بر تره کی و مرگ بر لنین)، در جوابش می گفت مرگ بر سرید قطب و محمد قطب، مرگ بر گلبدین مرگ بر ربانی) و مادر سوی دیگر جبهه الگویی از قساوت و رشادت: زمانیکه احمد سعید در بین چاه سنگ باران می شد، خونی که از فرقش جاری بود خون را با دستش گرفت و روی اش مالید. مجاهد در حالیکه شال سیاه (بی نظیر بوتو) را بر پیشانی محکم بسته بود. پرسید (ای کافر این چه کار است که می کنی؟) احمد سعید با رشادت و جوانمردی جواب داد: خون در وجود انسان، چهره انسان را سرخ نگهمیدارد، زمانیکه خون از بدن خارج شود، رویم زرد می گردد، من روی خود را خون می مالم تا کسی نگوید چهره ام از ترس زرد شده است. بالأخره احمد سعید در قعر چاه جان داد.

از قول نظام الدین دگروال غند هوایی قندهار:

... در زمان انجنیر ظریف یک روز مرد ریش سفیدی را به میدان هوایی قندهار نزد (تورخان) قوماندان غند هوایی فرستادند. تورخان اشاره (جمع سی) داده همه را به شمول مامورین، حتی عمه ملکی ترمینال بین المللی قندهار را نیز جمع کرد. تورخان آن مرد ریش سفید را بالای خرک طیاره (زینه طیاره) بلند نمود تا تمام پرسونل که در حدود هزار نفر میشدند او را ببینند. تورخان نیز در پهلوی وی ایستاده شد و به حاضرین گفت: رفقا این اشرار است، س گ چوچه انگلیس است، شاید سنت هم نشده باشد، پس هر کس باید به روی وی تف بیندازد. خوش خدمتان یکایک در زینه بالا شدند و بر

روی آن مرد تف کردند و بعضی ها بر روی وی سیلی زدند. آمر میدان عسکری قن دهار دگروال محمد حسن وطن خواه (نامبرده مدتی در وقت وزارت نظر محمد خان رئیس اداری وزارت دفاع بود) با گوگرد دست داشته اش ریش آن پیر مرد را آتش زد که بوی پشم ریش او در فضا پیچیده و مرد از شدت درد بی هوش شد و با لگد حسن وطنخواه بحال آمد و همانطور خون قی می کرد. او را گرفته بودند و مردمان می آمدند و روی او تف انداخته نوبت خویش را طی می کردند. و باز هم در صفوف جهاد و مقاومت:

شورای ثقافتی جهاد افغانستان قیام های مهم تاریخی را به نشر رسانده که از آنها یاد آور می شویم:

- 9 ثور سال 1357 قیام مردم در علاقه داری زیروک پکتیا
- اول جواز سال 1357 قیام مردم در دوره وایگل نورستان
- اول جوزا سال 1357 قیام مردم در دوره شیگل کنرها
- 12 میزان سال 1357 قیام سرتاسری مردم در نورستان
- 16 عقرب سال 1357 قیام مردم در حصارک
- 29 عقرب سال 1357 قیام مردم در خوگیانی ولایت ننگرهار
- 2 دلو سال 1357 قیام مردم دشت ارچی ولایت کندوز
- 1 حوت سال 1357 قیام افسران و سربازان فرقه 11 ننگرهار
- 3 حوت سال 1357 قیام مردم دوره صوف ولایت سمنگان
- 15 حوت سال 1357 قیام مردم در ولایت بغلان
- 21 حوت سال 1357 قیام مردم در ولایت ارزگان
- 22 حوت سال 1357 قیام مردم در ولایت فراه
- 24 حوت سال 1357 قیام خونین مردم در ولایت هرات
- 3 حمل سال 1358 قیام مردم در ولایت بادغیس
- 1 ثور سال 1358 قیام مردم در ولایت غور

- 19 ثور سال 1358 قیام مردم در بخشی از ولایت غزنی
 19 ثور سال 1258 قیام مردم در ولایت لوگر
 19 ثور سال 1368 قیام در ولسوالی پلخمری لایت بغلان
 2 سرطان سال 1358 قیام مردم در چنداول شهر کابل
 2 سرطان سال 1358 قیام مردم در ولایت بدخشان
 8 سرطان سال 1358 در ولسوالی های الیشنگ و الینگار لغمان
 17 سرطان سال 1358 در ولسوالی جلریز میدان وردک
 20 سرطان سال 1358 قیام مردم در ولایت میدان
 25 سرطان سال 1358 قیام مردم در ولایت بامیان
 14 اسد سال 1358 قیام افسران و سربازان بالا حصار کابل
 29 اسد سال 1358 قیام افسران و سربازان لو ای اسمار
 16 سنبله سال 1358 قیام سرتاسری مردم ولایت غزنی
 3 حوت سال 1358 قیام عمومی شهریان کابل
 9 ثور سال 1359 قیام شاگردان مکاتب دختران و پسران و
 محصلین پوهنتون کابل
 شیرشاه یوسفزی حکایت می کند:

من در هفتم حمل 1362 ساعت 5 صبح در منزل ما توسط
 کارمندان خاد و نئوندوی گرفتار شدم، یکه راست مرا به
 حوزه، ششم خاد واقع کارته سه بردند آمرحوزه شخصی بود
 بنام فضل الرحمن ار ولایت پکتیا. از عسکر دهن دروازه
 آهسته پرسیدم اینجا کجاست؟ سرباز خنده قهقهه سر داد و به
 آواز بلند گفت: اینجا جهنم است و ما هم عزرائیل هستیم هیچ
 گاه کسی که از این دروازه داخل شود دوباره بدر نخواهد شد.
 مرا به زیر زمینی بردند و در کنار یک آبدان امر نشستند دادند.
 شب فرا رسید هوا بسیار سرد شد، یک کمپل را زیر پا
 انداختم و نیم دیگر را بر سر پا ساز خواب گرفتم، خواب کجا

بود خود را تسلی می‌دادم هنوز نیمی از شب نگذشته بود که صدای ناله و فریاد بلند شد، از زیر کمپل آهسته دیدم یک جوان بسیار خوش چهره در حدود بیست و دو ساله را در حالی که یک دست و پایش را زولانه زده اندالت و کوب می‌کنند و می‌پرسند ((سلاح را در کجا ماندی)) یک بار در حالی که او حرف می‌زد مستنطق مشت محکمی زیر زرخ او حواله کرد که زبانش زیر دندان آمد و نوک زبانش قطع شده به زمین افتاد او فریاد می‌کشید که سلاح ندارم مگو کسی حرفش را نمی‌شنید. روز دوم با او سر صحبت را باز کردم او نام خود را قدوس معرفی کرد و از قریه شیوکی کابل بود. علاوه از آنکه مکتب می‌خواند می‌گفت در بازار شیوکی دوکان مسگری دارد. او بالاخره راست خود را به من گفت که برادرش مجاهد است مگر او سلاح ندارد و م‌صروف دوکانداری و مکتب است و برادرش تا حال از جبهه نیامده است. دو روز دیگر او را می‌بردند برق می‌دادند بعد از سه چهار ساعت پس می‌آوردند که بی هوش می‌بود و ساعت‌ها بعد به هوش می‌آمد. باز مستنطقین حاضر می‌شدند چیزی به دست شان نمی‌آمد. مستنطقین به وی هشدار دادند که "این بار کاری کنیم که اگر گنگ هم باشی مثل بلبل به گفتار بیایی" باز در همان شب، نصف شب به سراغش آمدند و او را با خود بردند، صبح وقتی دوباره او را کشان کشان آوردند از دور معلوم می‌شد که قدوس دیگر شکست خورده است، از چشمانش عوض اشک خون می‌چکید و به مرده می‌ماند که آخرین نفس‌های خود را می‌کشد. ده پانزده دقیقه نگذاشته بود که اشپلاق (جمع سی) زده شد و کارمندان از هر طرف می‌دویدند ما صرف صدای پای عساکر و صدای موترها را می‌شنیدیم که آماده

اجرای وظیفه می شدند. پیوسته با این آوازها کارمندی آمد و قدوس را با خود برد، دانستم که قدوس اقرار کرده است، اما چگونه چه طور، او که سلاح ندارد، برادرش مجاهد است، این حرفها در دلم می گذشتند و از خود سؤال می کردم چگونه و چرا اقرار کرده باشد، او را بیخوابی دادند اقرار نکرد، زبانش قطع شد حرفی نگفت، برق وقین وفانه او را تسلیم نتوانست مگر چه شد... باز حرفهای آن مستنطق که می گفت (این بار کاری کنیم که اگر گنگ هم باشی مثل بلبل به گفتار آبی) بیادم می آمد، خلاصه سه چهار ساعت گذشت قدوس را دوباره آوردند. کارمندی او را لگد میزد و میگفت (کتیف، بی وجدان مارا بازی دادی، این بار فلم د یگری برایت نشان بدهیم که سر زبان بیایی) بعد از چند دقیقه از وی پرسیدم قدوس اقرار کردی؟ در حالیکه قدرت سخن گفتن نداشت، اشک از چشمانش چکیدن گرفت، چشمانش مانند کاسهء خون شده بود زبان قطع شده اش می جنبید اما آوازی بر نمی خواست. شب شد به کنارش آمدم، آهسته آهسته ته زبانش جنبیدن گرفت و در حالیکه سخنانش را جویده جویده می گفت، این طور به سخن آغاز کرد: نامردها بی ناموس هستند خواهرم و خانم برادرم را آورده بودند و در مقابل چشمانم برهنه ساختند ناچار شدم اقرار کنم که سلاح در فلان جا است اما چون سلاح نداشتم دوباره آمدم، نمی دانم ای خدا این بی خدایان با من چه دشمنی دارند.

خشونت " مرحله تکاملی "

خشونت و استبدای که گروه انقلابی روسیه، بنام توده زحمتکشان و طبقه (پرولتر) در دوران خونین استالین برپا کردند، بر کسی پوشیده نیست. انقلابی که (مارکس) و پیروانش در ذهن می پروراندند وقتی از صورت نظریه به مرحله عمل درآمد، از ره اندیدن انسان از یوغ جور ستم ناتوان ماند، شاید فساد و خود کامگی حاکم بر دربار تزارها به یکهزارم آنچه در دورانهای بعد در حکومت های کمونیستی شاهد بودیم نرسید. پس به نظر می رسد که ما با یک تناقض آشکار مواجه باشیم.

دگروال دواجان (نیکمل) که آمر تبلیغ و ترویج غند 35 فرقه 18 مستقر در (افغان کوت) میمنه بود، جریان عملیات عساکر شوروی را در ولایت فاریاب چنین حکایت میکند :
(در ماه حوت 1358 زمانیکه من به صفت آمر تبلیغ و ترویج غند 35 میمنه ایفای وظیفه می کردم، عملیات وسیع به اشتراک قطعات نظامی شوروی در مناطق قیصار، المار، چکچتو و غور ماچ به راه انداخته شد.

این عملیات تقریباً یک ماه دوام کرد. در آن زمان دگروال سید عارف (سیفی) قوماندان غند 35 سید هاشم هزاره معاون سیاسی غند و جمال آمر خاد غند بود. قوماندان کندک اول غند 35، که عبدالغنی نام داشت، در جریان عملیات به اموال قیمتی مردم دستبرد می زد و هر چیز که به نظرش خوش میخورد با خود می برداشت. من چند بار از او خواهش کردم مگر او چون شرم و حیا نداشت تا آخر از این کار دست برنداشت.

در این عملیات یک کندک از قطعات شوروی اشتراک داشتند. قرارگاه عمومی در چچکتو گرفته شد و بعداً تلاشی خانه ها آغاز شد، شوروی ها به همکاری قوماندان کندک اول، دو نفر مجاهد را دستگیر کرده بودند. دو روز بعد از گرفتاری آنها، در مخابره شنیدم افراد دس نگیر شده را قرارگاه شوروی ها برده اند تا به قتل برسانند. من خود را با عجله به قرارگاه آنها رساندم که قبل از رسیدن من یک نفر از آنها را به شهادت رسانیده اند و دومی رو بطرف دیوار ایستاده کرده اند و عسکر های روسی آماده فیر است. من ناخود آگاه دویدم و در پیشروی عسکر شوروی ایستاده شدم و گفتم فیر نکند. این عمل من سبب شد که مجاهد از مرگ نجات یابد. افسر روسی به همکاری معاون سیاسی از من تحقیق کرد که چرا مانع مرگ مجاهد شدی؟ من چون دلیل دیگر گفته نمی توانستم گفتم که او باید زنده بماند تا ما بتوانیم رفقایش را به اسانی دستگیر کنیم. در همان روز چون چیز دیگری کرده نمی توانستم صرف جای و نان برایش دادم. بعداً مجاهد دستگیر شده را به زندان میمنه فرستادند. چند ماه بعد قیام عمومی در شهر میمنه بر ضد دولت صورت گرفت. مردم به زندان یورش بردند و همه زندانیان فرار کردند. از قضا چند ماه بعد به کابل می رفتم که موتر ما در حصه دشت لیلی توسط مجاهدین توقف داده شد. یک نفر مجاهد به موتر بالا شد، چون نفر سیت اول، من بودم شور هم خورده نتوانستم. او دست را در جیبم فروبرد و کارت صاحب منصبی را بیرون آورد. مرا از موتر پایین کردند و به سواری ها گفتند شما حاضر باشید تا از کشتن وی به حکومت خبر بدهید. مرا از سرک کم ی دور تر بردند چند اسپ سوار نزدیک شد، حلقه ریسمان را بر دو

دستم بستند و سر هر ریسمان را اسپ سوار گرفت ، هنوز پایم را ریسمان حلقه نزده بودند که قوم اندان آنها آمد به طرفم بسیار به دقت نگاه کرد.

قوماندان از من پرسید آیا مرا می شناسی ؟ من که در آن وقت هیچ چیز را نمی شناختم گفتم همین قدر می دانم که قوماندان صاحب هستید . او با تبسم پرمعنی گفت من همان کسی هستم که شوروی ها مرا می کشت که تو نجاتم دادی و حالا تو در همان حالت هستی و خداوند مرا برایت فرستاد . دست و پایم را باز کرد و مرا در آغوش کشید و گفت " اگر با ما می باشی هزار دفعه در غیر آن تو را به خدا می سپارم . شیرشاه یوسفزی می نویسد:

من در حمل سال 1375 از طریق خاواک به مزار شریف رفتم ، ملیشه های دوستم در دو منطقه ، رهگذران را محصول می کردند ، هر کسی که می خواست از منطقه ده صلا خارج شود و یا به خنجان داخل گردد مکلف بود در آن وقت مبلغ ده هزار افغانی محصول خود را بپردازد . با دیدن هزاران دیدنی و صد ها شنیدنی ، به شهر مزار رسیدم از قضا روزی به منطقه کارته آریانا رفتم جای پا گذاشتن نبود . به ده ها موتر قطار ایستاده بودند ، وقتی به منزل مقصود رسیدم آشنای ما که در آنجا زندگی می کرد علت بیروبار را از دواج یازدهم رسول پهلوان خواند . ان آشنای من نجیب الله نام دارد . او بعد از سقوط حکومت کمونیستی از کابل به مزار شریف رفته بود و با قوماندانان و پهلوانانی چون غفار پهلوان ، رسول پهلوان ، شیر عرب ، اختر لچک ، گرگری پهلوان ، لعل پهلوان ، تاش پهلوان و ... شناخت کامل داشت . نجیب الله سرگذشت خود را که چند سال قبل در

همین کارته آریانا واقع شده بود چنین حکایه نمود: (روز های گرم تابستان بود ، با یکی از دوستان که در همین کارته آریانا زندگی می کرد و عده نموده بودم که به شولگره برویم چون نزدیک منزل آنها رسیدم (هنوز این جا زندگی نمی کردیم) یک موتر لند کروزر که سه چهارم و تر تعقیبی در قفا داشت، در مقابل یک دروازه تقریباً پنجاه متر دورتر از من ایستاد، از موتر عقبی چهار نفر نظامی با عجله فرود آمدند و سه تن آنها دور تر ایستادند و یک نفر دروازه موتر را باز کرد ، شخصی که در عقب موتر نشسته بود بسیار به آهستگی پای مبلوکش را به زمین نهاد دیدم شخص لاغر اندامی است ملبس با (یونیفارم) کماندویی ، چون عمیقاً نظر کردم دانستم که پهلوان فرود آمده یک دختر ملبس به لباس نظامی است . او تفنگچه میکاروف روسی در کمر بسته بود و چوب کوتاهی در دست داشت، در همین لحظات چند نفر مانند من از راه می گذشتند دیدم آنها ایستادند و روی خود را طرف دیوار کردند، در فکر فرو رفتم که این بنده خدا کیست و رهگذران چرا پشت بطرف او و روبرف دیوار کردند . این سئوالات چند بار در خاطرم تکرار میشد که خود را نزدیک خانه یافتم . دق الباب کردم ، اجازه یافتم داخل خانه شدم، بعد از احوال پرسی آنچه واقع شده بود برایش گفتم .

دوست من که این منظره را چند بار دیده بود قهقهه خندید و گفت آن بنده خدا نسرین (خاطره) خواننده و رقاصهء مشهور شهر مزار است . روزی رسول پهلوان او را در کدام محفل دیده و دلباخته اش گردیده است . او حالا زن رسول پهلوان است و با لباس نظامی و سه موتر تعقیبی گشت و گذار می کند. رسول پهلوان تمام کست ها و فلم های او را از بازار

جمع نموده و گفته است اگر کسی کست نسرين (خاطره) را بشنود، زندگی بر وی دیگر حرام خواهد شد. هم چنان رسول پهلوان دستور داده است که اگر کسی طرف (خاطره) بالا ببیند چشمش را بیرون خواهد کرد. به همین خاطر وقتی او می آید مردم روی خود را به دیوار می کنند.

از دوست خود پرسیدم که نسرين (خاطره) گاهگاهی خاطره های گذشته را بخاطر می آورد و یا واقعاً زن خانه شده است؟ دوستم جواب داد: (عادتی که با شیر بیاید مگر با مرگ

برود) همین چند ماه پیش نسرين با شخصی بنام روک ی از منزل رسول پهلوان فرار کرد، رسول پهلوان با مقامات ترمز در تماس شد و نسرين و روکی را دست بسته دوباره به مزار آورد. نسرين دوباره زن رسول پهلوان شد مگر روکی که قرعهء بخت به نامش بر آمده بود با تمام فامیل خود بعد از آنکادر مقابل چشمانش به آنها (تجاوز) نمودند از (الف) تا (ی) به قتل رسیدند.

او وظیفه تامین امنیت جاده سپین بولدک و قندهار را بر عهده داشت و از مدرک باج و خراجی که از وسایط و ترانسپورت های دولتی و شخصی می گرفت، صاحب کانتینر های پول، تعمیر های متعدد، زن های رسمی و غیر رسمی فراوان، مالک نوکر و چاکر و دم دستگاه بزرگ گردیده بود. بیابید در صفحات همین کتاب بمانیم:

... عصمت مسلم، شخص دیوانه مزاج، دایم الخمر و عیاش بود و از صبح تا شام وسکی می نوشید. دریشی مارشالی به تن می کرد و پروای هیچ کس و هیچ مقامی را نداشت. کار و بارش تاحدی بالا گرفت که عضوشورای انقلابی شد و جنرال گردید. وی از هوا خواهان ببرک کارمل بود. خط عقیدتی

مشخصی نداشت و در بند هیچ پرنسیپ قاعده و قانون نبود . هنگامی که مست می شد، لجوج، فرومایه، فحاش و گستاخ می گردید...

به هر منزل که دختران جوان و زیبایی سراغ می کرد، می رفت و با پول، زور تهدید دختر را به چنگ می آورد و به زنی می گرفت، ولی هنوز مدتی نگذشت سراغ دیگری را می گرفت. تا جایی کار او بالا گرفت که حاضر نمی شد با دولت مستقیماً مذاکره کند. روسها و مشاورین ریاست پنج امنیت دولتی همیشه بین او و دولت میانجی می شدند و وساطت می کردند. پادشاهی بود خود ساخته و مارشالی بود لجام گسیخته. اگر در بعد هزینه های این جنگ درنگی داشته باشیم به این بسنده خواهیم کرد که محمود قاریف مشاور داکتر نجیب و طراح عملیات پغمان مصارف دوماهه سلاح های ثقیله دولت را چنین ارزیابی می کند:

(طی نبرد های آنجا، نزدیک به 2300 بمب و 66000 مرمی به مصرف رسید.

دولت نجیب ماهانه از 10 الی 12 هزار عدد بم طیاره و 9000 تن مهمات مختلف النوع را بالای مردم افغانستان می ریخت، اگر این محاسبه را به سال حساب کنیم دولت نجیب سالانه 144000 بم 500 کیلویی بالای مردم می ریخت و بیشتر از 108000 تن مهمات را بر آنها می کوبید. شوروی ها در سال 64 و 65 سالانه یک میلیون تن مهات به مصرف رساندند .

صداها هم در گلو خفه میشدند،

شهر کابل در ماه های ثور و جوزای سال 1359 شاهد تظاهرات مکاتب دختران و پسران و پوهنتون کابل بر ضد

تجاوز شوروی بر افغانستان بود. این سلسله از هفتم ثور در داخل مکاتب آغاز گردید و بالاخره در نهم ثور خیابانی شد. در نهم ثور چندتن از شاگردان مکاتب دختران و پسران پوهنتون کابل به شهادت رسیدند هزاران تن دیگر به زندان انداخته شدند.

دولت حاکم زیاد کوشید جلو این تظاهرات را بگیرد. در سیزدهم ثور هیئتی تحت ریاست اناهیترائیزاد که در آن وقت وزیر معارف بود، به لیسه های دختران شهر کابل جهت آرام ساختن آنها رفت، مگر نتوانست دختران را قناعت دهد. دختران مکاتب رابعه بلخی در مقابل اناهیترائیزاد نعره های الله اکبر را سر دادند و شعار های مرگ بر روس و مزدوران آنها را زمزمه کردند.

در همین روز دختران مکاتب کابل محاصره را شکستاده و بر سرک های کابل سرازیر شدند، دختران رابعه بلخی به طرف لیسه غازی و دختران لیسه سوریا به طرف لیسه حبیبیه در حرکت افتادند، وقتی در مقابل مکاتب پسران رسیدند، چادر های خود را بسوی ایشان می انداختند و می گفتند چون زنان باید در خانه بنشینند. مخزن های مکاتب دختران را مسموم ساختند. در آخرین روز های امتحانات مکاتب شان محاصره می شد.

شاگردان مکتب بدون آگاهی والدین به عسکری سوق می شدند، حمام ها، نانوائی ها، سرای ها، هتل ها، سینماها، شفاخانه ها، و موترها محاصره می شد. سن بالاتر از 16 به جبهات فرستاده می شد.

عبدالخلیل از ولایت پروان که در سال 1361 که در تولی هاوان غند 58 فرقه چهارده غزنی واقع بالاحصار، عسکری

کرده می گوید : (در زمستان سال 1361 تقریباً صد نفر (سرباز) را از کابل که اکثریت آنها شاگردان مکتب بودند به غند 58 آوردند از آن جمله شش نفر به تولی ما رسید، دو نفر آنها در حدود چهارده پانزده ساله و آنقدر نازدانه بود که نتوانستند گریه می کردند .

به هر صورت چهار شب گذشت و آنها به کلفوش، طعام خانه و قهر وانه بلد شدند، شب پنجم دو نفر آنها که یکی رحیم و دیگری سلیمان نام داشت و نمی دانم از کجا بودند فرار کردند. در همین هنگام صدای انفجار ماین ها بگوش رسید همگی از خواب بیدار شدیم وقتی معلومات گرفتیم دانستیم که رحیم و سلیمان فرار کرده اند و هر دو شکار ماین شده اند. نزدیک صبح بود بعد از نیم ساعت هوا روشن شد معاون سیاسی غند آمد و از دست یک سرباز کلاشینکوف را گرفته هر دو را که زخمی بودند هدف قرار داد و به قتل رسانید و گفت : (بگذار که دیگران از سرنوشت آنها عبرت بگیرند).
و اما سرنوشت رهبران:

امیر حبیب الله ملقب به سراج المه والدین در سال 1919 در شکارگاه کله گوش در نتیجه یک کودتای درباری کشته شد. امیر حبیب الله کلکانی مشهور به بچه سقاء در سال 1929 م یکجا با همکاران و رفقاییش به امر نادر شاه اعدام گردید .
نادرشاه در 1933 در کابل کشته شد، در 1979 تره کی به وسیله امین و امین به وسیله روس ها کشته شد، در 1996 نجیب الله به واسطه ی طالبان کشته شد، فقط شاه امان الله و کارمل که در تبعید پدرود حیات گفتند.

ای کشته که را کشتی؟ تاکشته شدی زار

بخش ششم آیا اسلام دین خشونت است؟ خشونت بنام شریعت

خشونت یک مقوله بسیط، ساده، غیر تاریخی و انتزاعی نیست. ای بسا رفتار های که در یک شرایط خاص تاریخی، رفتار های خشونت آمیز تلقی شود و در شرایطی دیگر، به عنوان خشونت تلقی نشود و یا برعکس در دوره ای مصداق خشونت نباشد و در دوره ای دیگر مصداق خشونت واقع شود.

روشن است که الزماً هرگونه اعمال قوه قهریه که به نوعی، جسم انسان و یا روح را مورد تعرض قرار دهد، مشمول تعریف خشونت نمی شود چرا که مجازات نوعی از خشونت است و ما می توانیم در سطوح سلسله مرتبه بندی شده معنی خشونت، حتی محرومیت‌هایی که قانون برای افراد ایجاد می کند را نیز به نوعی مصداق خشونت بدانیم. تبعید، زندان، محروم کردن افراد از برخی حقوق اجتماعی می تواند مصداق خشونت باشد اما مطمئناً این مصداق از خشونت امروزی مورد توجه نیست، چرا که اجمالاً همه پذیرفته اند که نظم اجتماعی تا حدودی احتیاج به قهر دارد.

انسان در سیری که بسوی مقصد خودش دارد از منازلی باید عبور کند و مراحتی را باید ببیماید؛ این مراحل نه محل تفرج و تفریحند و نه محل توقف و ایستادن بلکه لازم است این کاروان از این منازل عبور کند و یکی را پس از دیگری پشت سر بگذارد و در هر منزلی نیاز مند یها و احتیاجاتش را که دارد بر آورد و به سمت منزل دیگر به راه افتد. بعضی از انسانها وقتی به این منازل می رسند، از آب و هوا و شرایط موجود

در آنها خوششان آمده و همانجا را مقصد نهائی گمان برده، در همانجا متوقف می شوند، و در نتیجه هم از بقیه سفر و سیر در منازل دیگر باز می مانند و هم مقصد نهائی و غایت و پایان را از دست می دهند و از برکت رسیدن به مقصد محروم می گردند.

البته هر کس به تناسب و وضعیتی که دارد و شرائطی که برایش به وجود آمده در منزلی توقف می کند و در محل خاصی ساکن می شود بعضی در اولین منزل و برخی در منزل دوم و برخی در منزل سوم و ... برخی هم همه رنجها را متحمل می شوند و منازل را بخوبی طی می کنند ولی یکی به آخر می ماند و از پادر می آیند.

بگونه‌ی نمونه، عده‌ای پس از آنکه مسلمان شدند و عهد و پیمان اسلامی بستند، اما چون می خواستند به همان خصوصیات قومی و قبیله‌ای که داشتند رفتار کنند و آن برایشان مهم بود نتوانستند به عهد اسلامی وفادار بمانند و امروز هم که عضو قبیله هستند بیشتر به سنت‌های قبیله‌ای وابسته اند تا به فرایض اسلامی، جنگ‌های داخلی همانطور که میتوانند بعنوان بحرانهای انقلابی بوقوع پیوندند و اهداف معینی را دنبال نمایند. میتوانند بعنوان جنگ‌های بی هدف (کثیف) نیز تبارز نمایند.

پروفسور دوکتور رنگین داد فر اسپنتا معتقد است: در همه حال وقوع یک جنگ داخلی ملت‌ها را به گروه‌های دوست و دشمن چه حقیقی و چه مجازی تجزیه می کند. این تجزیه با جدایی قلمروهای نفوذ و قدرت همراه می باشد. ائتلاف‌هایی اکثراً در پرتو این بافت‌ها بوقوع می پیوندند. طایفه پرستی و دلبستگی به قوم خودی به عنوان ایدیولوژی تبارز

می کند که چنین ایدئولوژی را در فرهنگ سیاسی تریبالیسم، بعنوان جهانبینی قبیلوی توسط روشنفکران منسوب به اقوام، طراحی می شود و وجود صف خودی و دشمن را ترسیم می کند.

در پرتو این گرایش، تصفیه های قومی صورت می گیرد و اسکان دادن های اجباری در دستور کار قرار می گیرند این پروسه که همواره با قتل غارت و خشونت همراه است، اکثراً از همان آغاز هدفمند نمی باشد و یا اینکه اهداف روشنی ندارد. به همان اندازه که این جنگ و خونریزی و جدایی تقویت و تداوم میابند به همان اندازه این جنگهای کثیف از همان اهداف ناروشن شان نیز دور می شوند به بیان قهر و خشونت کور، خود هم ابزار و هم هدف می شود.

در چنین شرایطی قدرت های که به خشونت می پردازند، می توانند تحولات زیر را بگذرانند:

خشونت قهر و ابزار (تشکیلات) اجرائی آن، خود گردان و خود مختار می شوند، قهر و خشونت به امری خصوصی تبدیل میشوند، ابزاری که مجریان آن از آن برای سودآوری استفاده می کنند.

در چنین شرایطی نیرو های درگیر، درگام نخست باید زیر ساخت های مورد نیاز شان را ایجاد نمایند. ایجاد این زیر ساختها نیاز این نیروها را به منابع مالی درکنار پشتیبانان خارجی گروه های جنگی بغاوت و تاراج و باجگیری و تطاول می نمایند. ازجاییکه اجرای این سیاست در برابر قوم خودی دشوار است آنچه بنام قوم نیروی جنگی یاد می شوند یا چیزی نمیپذیرند و یا اینکه اندک مالیه تقدیم میدارند.

در حالیکه قوم مخالف و یا طبقه مخالف باید بار س نگیں مالی این جنگ را عهده دار شود .

افزون بر موارد بالا تجارت مواد مخدر ، سنگهای قیمتی ، آثار عتیقه و سایر مواد و کالاهای باارزش بعنوان موثر ترین مدارک در آمد قهر ، خشونت و جنگ افروزی را تامین می نمایند .

در افغانستان در دهه 90 طرفهای درگیر در جنگ از بسیاری از موارد بالا بهره می بردند . هر قدر جنگ و خشونت به درازا می کشید به همان اندازه نیز امکان توجیه کشتار و خونریزی کاهش میافت . در چنین موردی بعلاوه قوم پرستی و یا زبان پرستی به ابزار دیگری نیز نیاز است .

نیروی جنگی سعی می کند خودش را بعنوان دولت مطرح نماید در م ناطق مختلف قو انین گوناگونی به اجرا گذاشته میشود و سازمانهای امنیتی و پولیس ایجاد می شود ، چرا که دولت ها آسانتر می توانند مالیه بگیرند ببند ندو بکشند .

در مرحله دوم وقتیکه هدف (تحقق دولت اسلامی ایجاد نظام سوسیالیستی استقرار و ...) به تحقق نمی پیوندد و یا زمینه ای تحقق شان وجود ندارد قهر و خشونت مضاعف و بی هدف بکار برده می شود ، مجری خشونت خودش نمی داند که

رابطه میان هدف احتمالی او و جنگ و غارتی را که براه انداخته است و جود دارد و یانه . در اینجا مواردی بروز میکند که جنگ و خونریزی مضمون اجتماعی رادارا نمی باشند .

در چنین اوضاعی قهر سیاسی و قهر جنائی با هم در می آمیزند و مرزها میان هردو مغشوش می شود . قهر ، دیگر برای اینکه نیروی مسلح استفاده مالی ببرد، در دستور روز قرار می گیرد . حتی جناح های درون یک گروه به جان هم

می افتد، در چنین اوضاع مردم ساده و عوام صرفاً به چیز یا شی تنزل می یابند. شئی که نیروی مسلح او را برای مقاصد شان استفاده می کند و او را برای تداوم جنگ و خونریزی جلب می نماید وقتی که هدف کاملاً از افق ها ناپدید می شود. جنگ به عنوان یک خدمت مطرح می گردد.

همانطوری که معلم انجنیر و داکتر و دهقان در مقابل اجرای حرفه و کارشان حقوق میگردند، نیروی جنگی نیز حرفه اش را برای فروش عرضه می کند،

کارشناس جنگی اکثر آزیپر 45 سال بی هدف و تا گلوپر از کینه و نفرت بدون جایگاه اجتماعی و ارزش هائیکه او را تابع مدارا و حرمت ها نماید حاضر است برای بقایش دست به هر جنایتی بزند. چرا که جنایت و خونریزی تا مرزهای نورمال و قابل قبول ارتقا یافته است.

طالبان و نیروهای شان بهترین نمونه ای این شیوه تفکر و زندگی اند برای اینکه بتوان از خشونت استفاده اعظمی نمود و جود شرایط زیر اهمیت می یابد: تعدادی از افراد که حاضرند بکشند و کشته شوند افزایش می یابند، مرگ و کشتن به امر روزانه تبدیل می شوند.

این موضع را بر پایه مثالهای عینی ش ستانیزی در " از پاتک شاهی تا کیبل شاهی " از سال 1992 مطالعه می کنیم: جنگ در تایمنی چنداول و جاده میوند ادامه دارد.

استاد ربانی حزب وحدت را مته م میس از د که آشوبگران جنگ را آغاز نمودند. جاده میوند به شمول چند اول حریق و به طرف منهدم شدن میرود. بتاريخ 17 قوس در چهارراهی صحت عامه بین شورای نظار و دوستمی ها تصادم رخ داد. میرویس میدان، جمال مینه، کارته چهار مورد چور و چپاول

حزب وحدت قرار گرفت. مردم نان و قرآن را به عذر خواهی پیش می کنند اما آنها بی اعتنا بوده به اعمال زشت و وحشیانه خود ادامه میدهند.

منازل مردم د را آغاز توسط تفنگداران، چپاول و بعد زنان آنها منازل را خوب تلاشی کرده باخود میبردند. بار چهارم اشخاص غیر مسلح با بیل و کلنگ وارد منازل گردیده خانه ها را ویران کلکین ها و دستک ها را با خود میبردند بتاريخ 17 قوس سیلو کاملاً توسط وحدتی ها چور و چپاول گردید.

بین حکمتیار و استاد ربانی جنگ آغاز گردید. قصر چهلستون بسوخت بر شهر کابل راکت ها شلیک می گردید از کوه تلویزیون قوای مسعود بطرف غرب و جنوب کابل راکت ها و سلاح ثقیله را فیر مینمود و حریق گردید. چهار اسباب بمباری گردید در شهر کابل به هزارها شهید وزخمی شدند بافیر راکت های حزب وحدت مخزن بزرگ آب از بین رفت و قلت آب به میان آمد.

به تاریخ 26 دلو از طرف وحدت، انور دنگر و سیافی ها در خوشحال خان مینه، میرویس میدان، کارته 3 کارته مامورین، جمال مینه و دهنمزننگ چور و چپاول عمومی آغاز گردید و به صدها مقاومت کنندگان بی سلاح که از اموال و ناموس خود دفاع می کردند جان شیرین خود را از دست دادند در غرب کابل حزب وحدت پوهنتون را مورد چور و چپاول قرار داد کتابخانه بزرگ پوهنتون به شمول لیلیه تاراج گردید. فابریکه بزرگ جنگلک از طرف جمعیت دستبرد گردید بعد حزب اسلامی ماشین های خردی و غیره را به پاکستان با خود بردند کابینه گلبدین حکمتیار تشکیل گردید.

بتاریخ 27 ثور در منزل سیاف واقع پغمان جلسه دایر گردید .
درین جلسه ،سیاف ،ربانی، حکمتیار و وزرای سابق و جدید
اشتراک داشتند ، حکمتیار در حضور داشت ربانی مراسم
تحلیف را اجرا کرد . در جلسه فیصله بعمل آمد که جهت ورود
حکمتیار به صدارت در مورد امنیت وی کمیسیونی تشکیل
گردد. در همین روز به صدها راکت بر شهر شلیک گردید که
تعدادی از شهریان شهید و زخمی شدند

به تاریخ 11 جدی در جاده میوند وپل محمود خان جنگ بین
قوای دوستم و جمعیت آغاز گردید. طیاره های جیت در پرواز
اند مرمی های هاوان ،توپ و راکت ها مانند باران و ژاله بر
شهر کابل فرود می آید، جاده میوند تخریب گردید، منازل و
آپارتمان های که در جوار پوستین دوزان و پل محمود خان
واقع بودند ، منهدم و تخریب گردید . دوستمی ها تارباست
جمهوری پیشروی نمودند اما بعد از ساعت 3 دوستمی ها از
پل محمود خان طرف چمن حضوری عقب نشینی نمودند.

بتاریخ 12 جدی جنگ شدت پیدا کرد درین جنگ سوزنده
حزب وحدت و حزب اسلامی نیز اشتراک داشتند ، ربانی
بتاریخ 11 جدی جهاد را علیه دوستم اع لان تمود که منجر به
صدها تن شهید و زخمی شد .

11 جدی الی 16 جدی در حدود پنجهزار راکت از طرف
غرب و جنوب کابل بر شهر شلیک گردید ، در جاده میوند
چند جسد زنانی که بی سیرت شده بودند و بعد از تعرض به
شهادت رسانیده شده بودند به ملاحظه رسید.

بتاریخ 19 جدی علاوه بر مرمی های توپ و هاوان
120 راکت به شهر شلیک گردیده بتاریخ 18 سرای شازاده از
طرف جمعیت و اتحاد اسلامی چپاول و بعد حریق گردید .

حامد کرزی که زندانی شده بود آزاد گردید. وی گفت که حکومت موجوده لیاقت و اهلیت حکومت کردن را ندارد. در این روزها شهر کابل هفت هزار زخمی و د و هزار شهید داده است و به هزار ها منزل در قلعه زمان خان، سید نورمحمد شاه مینه، دهمزنگ، سیلو، چنداول و گذرگاه منهدم شده اند.

26 جدی کابل مورد حملات هوایی قرار گرفت چهار بمب خوشه ای پرتاب گردید. به صدها تن شهید و زخمی شدند. قرار راپور هلال احمر تا کنون 7000 تن زخمی شده اند، اینها کسانی اند که به کلینیک های صحی مراجعه کرده اند. ساعت چهارونیم قبل از ظهر پرتاب راکت آغاز و تا ساعت 9 قبل از ظهر در حدود چهل راکت بر شهر شلیک گردید، ساعت چهار قبل از ظهر ارگ شاهی بمباری گردید به مقابل آن دولت؛ چار آسیاب را مورد حملات هوایی قرار داد، بتاریخ اول دلو، جنگ شدت یافت قوای دوستم، از مکروریان به عقب زده شد، جنگ تا تاریخ 2 دلو به شدت ادامه یافت. بتاریخ 3 دلو یک تعداد پرچمیان، دسته جمعی به انتحار دست زدند، این خبر از طریق باختر آژانس نشر گردید اما واقعیت امر اینست که یک تعداد از کارکنان امنیت دولتی که تعداد آنها به سی تن می رسید از طرف قوای مسعود در مکرو ریان چانواری شده اند. امروز نیز بمباری ادامه دارد راکت ها بر شهر شلیک می گردد.

بتاریخ 11 دلو در حدود دوصد راکت بر شهر شلیک گردید و به صدها تن زخمی و شهید شدند و در حدود 45 طفل در اثر سینه بغل تلف شدند. طبق یک خبر دیگر از بیست ماه به اینطرف در حدود 37 هزار کابلی شهید شده اند این احصائیه

طور مخفی افشاء شده است. بتاريخ 6 دلو در حدود 380 راکت و مرمی هاوان و مرمی های توپ از هر دو جانب بر شهر کابل شلیک گردید که در همین وقت استاد ربانی در شکر دره پنهان می باشد.

چور و چپاول، آدمکشی اختطاف و در نواحی تحت تسلط حزب اسلامی یعنی در چهلستون، سید نور محمد شاه مینه، حزب وحدت و حرکت اسلامی یعنی در چهلستون، سید نور محمد شاه مینه حزب وحدت و حرکت اسلامی (شاخه محسنی) به اوج خود رسیده است، ماشین آلات فابریکه بزرگ بگرامی توسط حزب اسلامی تارج و به پاکستان انتقال داده میشود.

11 جدی 1372 به این طرف در حدود هجده مرد وزن در کابل به شهادت رسیده اند اما از سال 1371 تا آغاز ماه حمل 1372 در حدود 36 هزار کابلی شهید و پنجاه هزار زخمی و پنج صد هزار کابلی مهاجر شده اند اما اینک در اثر فیر مرمی های توپ و سلاح ثقیل از طرف جمعیت بر غرب و جنوب کابل شده اند در این شمار نیز داخل می باشند.

بتارخ 4 سرطان در شهر کابل بر اثر فیر راکت ها 49 تن شهید و 150 تن زخمی شدند. دولت از قوای دوستم تپه مرنجان، قلعه زمان خان و کابل ننداری را به تصرف خود در آورد. در این پیشروی 25 زنجیر تانک ثقیل، 20 دیپو، موتر های زره دار به دست دولت افتیدند. دوستمی ها با دادن تلفات زیاد طرف چار آسیاب عقب نشینی نمودند. به تاریخ 7 سرطان قوای هوایی دوستم بر مندوی کابل و پل باغ عمومی بم را پرتاب کردند، اطفال، زنان و مردان نیست و نابود شدند گوشت های آنها بروی سرک دیده می شد.

بتاریخ 7 ثور میرویس جلیل توسط تفنگ داران حزب اسلامی در خیر آباد به شهادت رسیده وی را بعد از لت و کوب با فیر 16 مرمی به قتل رسانیدند. در ماه اسد به هزار ها راکت، مرمی هاوان و مرمی های ثقیله به شهر کابل شلیک گوید که باعث شهادت کابلیان بی دفاع گردید، این اکثریت خاموش قربانی اعمال خصمانه قدرت طلبان می گردد روزی نیست که جنازه ها به حظیره ها انتقال نگردهد.

در مزار شریف رسول پهلوان با پانزده تن از بادیکارد ها به قتل رسید. بتاریخ 6 سرطان راکت ها بی در جوار هوتل کابل، لیسه عایشه درانی، پارک زرنگار، ایستگاه کارته سه در پل باغ عمومی اصابت نمود در حدود پنجاه تن (مرد و زن) شهید شدند جسد ها دست و پا های شهیدان توسط کراچی های دستی انتقال گردید راکت ها زمانی شدت پیدا کرد که دولت مواضع طالبان را مورد بمباری قرار دادند، اما طالبان انتقام خود را از مردم بی دفاع کابل گرفتند. به تاریخ هفت سرطان صد ها راکت بر شهر شلیک گردید که بیش از صد تن شهید و در حدود 220 تن زخمی شدند. در زمان شروع جنگ بین حزب اسلامی و جمعیت و حزب وحدت بیش از یکصد هزار شهید و زخمی شدند و با آمدن طالبان به چار آسیاب که در مواضع حزب اسلامی جابجا شدند در حدود شانزده هزار کابلی قربانی راکت های طالبان گردیدند.

اینها نمونه هایی از خشونت سه مان یافته فقط

در صدر و زبود

تصویر منظوم آن زمان شهر کابل را که زیر نام فریاد ملت افغان در جریده فریاد سال 1372 از شاعر گمنام کابلی نشر شده بگونه مصداق سخن مان می آوریم:

الا ای ملت آزاده هوشیار زمکر و حيله دشمن خبردار
که دستی از جفا بگرفت شمشیر به دست دیگری قرآن تزویر

گرایش های انسانی ندارند شناختی از مسلمانی ندارند
چنانکه دشمن دین خصم قرآن به کردار ابوجهل آن و سفیان
صداقت نیست در صورت صداشان

محبت نیست اندرسینه هاشان

جوان و کودک شیرخواره کشتند

که پشتون تاجک هزاره کشتند

به چشم کودکان نشتر کشیدند زنان را سینه ها و سر بریدند
هزاران کودک اینجا بی پدر شد

هزاران زن اسیر و در بدر شد

هزاران بیوه را اغوا نمودند به بازار عرب سودا نمودند

زن پیر و جوان و کودکانش به باد فتنه رفته دودمانش

جهاد و جهل را همگام کردند چنین در شهر قتل عام کردند

به ملک ما بلا گردیده نازل برادر را برادر کشته قاتل

بسار هرو که اندر راه گم شد بسا یوسف که اندر چاه گم شد

یکی را سیم پیچیده به پیکر یکی را میخ آهن کوفته بر سر

یکی در قعر چاهی سرنگون شد یکی در کام آتش واژگون شد

یکی را سوی مسلخ درکشیدند بسان گوسفندی سر بریدند

یکی را از جفا کورش نمودند یکی را زنده در گورش نمودند

یکی را تسمه از پوستش کشیدند یکی را واسکت از تن بریدند

یکی را با تبر اعدام کردند یکی را هیزم حمام کردند

سخن نقه بود نی جعل کردند که آدم را چو حیوان نعل کردند
یکی را جمعیت کرده پریشان یکی از حزب اسلامی هراسان
یکی از جنبش اسلام خوار است

یکی دلخون زشورای نظار است
یکی از پیرگیلانی به تشویش

یکی از جور حضرت گشته دلریش
یکی از ظلم خالص متواری یکی از دست گلبدین فراری
شکایت نامه ها دارد زبانش یکی از محسنی و پیروانش
یکی جان داده در بند سیافی یکی در دام وحدت شد ندافی
کسی رحمی به آن مادر کجا کرد

که با خون دست فرزندش حنا کرد
زن آبستی را یاد دارم مصیبت نامه او می نگارم
چو دژخیمان به سر وقتش رسیدند

به خنجر بطن پاکش را دریدند
برون کردند طفل نیم جارش به پیش سگ فکندند همچو نانش
قساوت ها به حد خود رسیده عطوفت پای ازین کشور کشیده
جوانان رشیدی این وطن را همه سرمایه های علم و فن را
ستم پرورده گان جنگ کشتند به جرم دانش و فرهنگ کشتند
جوانانی که در خاک اینچنین رفت

نه در آگسائی در کام امین رفت
که این جمع خدا شناس خود سر

پریشان ساختند اوضاع کشور
هر آنچه مال دولت بود بردند هر آنچه خون ملت بود خوردند
ترور و اختناق آدم ربایی نفاق و کینه و وحشت گرایی
بنا کردند هر سو قتلگاهی به مرگ ملت ما دستگاهی
به توبره خاک کابل باد کردند پیشاور را حیات آباد کردند

به پا کردند رقص ریش و کاکل پیشاور ساختند از شهر کابل
نوازشهای بیرحمانه کردند به راکت زلف کابل شانه کردند
ز چنداول که مهد عاشقان است

کنونش توده ی خاکی نشان است
نفاق مذهبی را بس فزودند به این آتش همی دامن گشودند
دریغا آسمایی بی هوا شد دگر خواجه صفایش بی صفا شد
گذرگاهش نمی آرد هوایی ندارد جوی شیر او صفایی
گسسته حلقه رندان کابل شکسته چمچه مستان کابل
خراباتش دگر سازی ندارد کیوترهای دلبازی ندارد
خزان کرده چو ریشه در بهارش

فسرده رنگ زردی از نگارش
شکسته جلوه های کوهسارش خمیده قامت بالا حصارش
قضا در شیردروازه دگر شد کنام روبهان حيله گر شد
سلامت رفته از کوی و کرانش امانی نیست در دارالامانش
کجا شد عاشقان با وقارش کجا شد عارفان نامدارش
دریغا کابل این زیبایی خاور عروس نازنین لیلای خاور
ازین نا آشنایان دلفگارست به مرگ عاشقانش سوگوار است
به شهرما جوی خون روان است

سیاست بازیگاه کودکان است
درینجا حاکم مطلق تفنگ اسرت

نفس در سینه آزادی تنگ است
در این دریاکه ناپیداکنار است
وطن برزورق خونین سوار است

طالبان که در ماهیت هم حرکت افراطی مجاهدان بوده و از
پشتیبانی بی دریغ پاکستان و وهابیت برخوردار بودند

زیاده روی و تندروی نه تنها در قید مکان که در قید زمان هم بی بدیل بوده اند، این تندروی و زیاده روی در نمونه هایی از پذیرش وابستگی به کشورهای خارجی، خشونت، اهانت، تزویر، عدم رعایت حقوق بشر، زن ستیزی، فرهنگ ستیزی، سرکوب آزادی های فردی، برتری جویی قومی، ویرانگری، کشتار جمعی تبلور داشته است، نمونه های آن آنقدر زیاد است که بخشی از نشرات رسانه های آن زمان و حتی این زمان را احتوا کرده است.

اینک فقط از یک شماره پیام زن در دومین سال حاکمیت طالبان پژواک کارکرد طالبان را برمیگزنیم.

- در اواسط 76 ملا محمد ناصر آخند رئیس پوهنهی طب هرات شبی به لیلیه محصلان سر می زند . وقتی متوجه میشود که در یکی از اتاق ها تیپ بلند میخواند و نیز محصلان با سرهای برهنه نشسته اند، همه را دو و دشنام داده و صاحب تیپ را شدیداً لت و کوب کرده به محافظین خود هدایت میدهد که مویش را قیچی و خودش را زندانی کنند.

وقتی محصلین میخواهند داخل اتاق رئیس شوند می بینند که دروازه اتاق باز و رئیس با بچه ای کم سن و سال یکجا همبستر است و مریض در گوشه دیگر اتاق افتاده است . همه خود را عقب می کشند و دروازه را می کوبند.

رئیس میگوید: "راشی." وقتی محصلان داخل اتاق می شوند، ملا ظاهراً با خجالت از حرکت آن شب خود معذرت خواسته میگوید: " اعصابم به علت دیگر خراب بود و شما به دامم افتادید."

اما بی ناموسی آن شب خود را اصلاً به روی نیآورد.

- به تاریخ 25 جوزای 1376 روشن دختر معلم محمد انور باشنده قریه دارآباد فراه که نمی خواست به ازدواج تحمیلی تن دهد، با پاشیدن تیل بر سرش، خود را آتش می زند . پدر و اقارب نزدیکش وی را در شهر فراه نزد داکتر می برند . داکتر بعد از معاینه میگوید که فیصدی سوختگی بسیار زیاد است هرچه زودتر وی را جهت تداوی به ایران انتقال دهید در غیر آن تلف میشود.

بستگان غمدارش جهت اخذ اجازه نامه نزد والی فراه مراجعه میکنند تا طالبان در مسیر راه مزاحم آنان نگردند . والی از دادن اجازه نامه خودداری کرده و با کلمات توهین آمیز به پدر روشن می گوید: " شما زنان خود را به خاطری به ایران می برید که ایرانیان در بغل آنان بخوابند. " فامیل دختر با دیدن رذالت مابی والی ناچار مریض را به هرات انتقال می دهند . روشن ناکام نارسیده به هرات جان میدهد.

- خانمی از اهالی چهلستون مهاجر در مکروریان اول از دست فقر و تنگدستی به اجازه شوهر خویش دست به دروغی زده خود را بیوه معرفی نموده و مقدمات بیوگی را تکمیل مینماید . وی به اداره بخش رسیدگی به بیوه ها مراجعه و با آمر طالب مواجه میگردد که برایش میگوید: " تو خانه ات را نشانی بگو من مواد را به خانه می فرستم. "

- زن بیچاره که وی را " مرد خدا " می پندارد، خانه را نشانی می گوید . چند روز بعد چند نفر بو جی آرد، برنج و کمی لوبیا و یک پیپ روغن را به منزل وی می آورند. او بعد از دعای زیاد مواد را میگیرد و چند صباحی شکم فرزندان خویش را سیر میکند . هنوز

یکی دو هفته نمی گذرد که امر طالب با یک مولوی و تعدادی تفنگدارانش به منزل خانم مذکور می روند . ولی اینبار دروازه را شوهر آن خانم باز میکند و متعجبانه می پرسد چه میخواهند؟

آنان نیز که انتظار ندارند مردی را در آن خانه ملاقات کنند می پرسند ما خانم فلانی را کار داریم . مرد جواب میدهد چه میخواهید من شوهرش هستم . ناگهان مولوی صاحبان به غضب شده او را زیر لت و کوب میگیرند که تو دروغ میگویی و آن خانم بیوه است. شوهر که از دروغ خانم آگاه بود متوجه شده به وارخطایی میگوید " بلی من دروغ گفتم وی خانم نیست خانم برادرم است که شهید شده . " با شنیدن این حرف لت و کوب را بس نموده داخل خانه میشوند و میگویند خانم در پشت پرده حاضر شود.

امر به شخص پهلوی خود امر میکند که مولوی صاحب خطبه را بخوان و آن مولوی نیز شروع به خواندن خطبه نکاح میکند. در این اثناء شوهر خانم که می بیند موضوع جدی شده غالمغال میکند که من شوهر او هستم و شما چنین حقی را ندارید. باز وی را در اتاق دیگر زیر لت و کوب میگیرند و خطبه را خلاص نموده خانم را به زور به موتر شیشه سیاه سوار و به طرف نامعلومی برده و شوهر را که از شدت ضرب و جرح بیهوش شده تنها می گذارند.

ملا نجیب اله آخذ رئیس شفاخانه ستوماتولوژی داکتری را در حضور چند داکتر، نرس و باغبان آن شفاخانه کف پایی برداشت. داکتر مذکور در یکی از جمعه ها نوکری داشت و نسبت مریمی به نوکری حاضر نشده بود. رئیس شفاخانه ملا نجیب اله آخذ به علاوه اینکه ریاست شفا خانه ستوماتولوژی

را عهده دار بود معاون حوزه دوم امنیتی نیز بود و پدرش در دستگاہ طالبان پست حساس داشت به قهر آمده قسم یاد کرد که فردا داکتر مذکور را نزد همه پرسونل شفاخانه کف پایی خواهم برداشت.

فردا داکتر به شفاخانه آمده و توسط رئیس احضار و به همه پرسونل نیز احوال داده شد که بیایید و تماشا کنید . چند نفر پاهای داکتر را بسته کرده و رئیس با قمچین کیلی خویش که در حوزه از آن استفاده میکرد و همیشه در کمرش آویزان بود، شروع به زدن داکتر نمود و آنقدر لت کرد که از حال رفت و بعداً رهایش کرده نفس زنان گفت : " هرکس که به نوکری حاضر نشود جزایش همین است."

و اینک سروده بی بنام ناروا بازگو کننده کرداره ا و فرمانهای طالبان در آن زمان است ، سروده چون به زبان سچه دری آماده شده با آئین چکامه ها و چامه های کهن آهنگ آن سازگاری چندانی ندارد:

کودکان را بازی کردن ناروا

بانوان اندر شهر گشتن ناروا

زن را داد و ستد در کار نیست

هم بهازن کالا فروختن ناروا

خانه راگر آب و تشناب نیست باک چی

بهر زن گرمابه رفتن ناروا

پیوند راستین هم گریابند دو جوان

با همدگر راه پیمودن ناروا

برزن چادری دستور شده برمردها

جامه آزاد پوشیدن ناروا

دخت افغان مگر بهر مردن است؟
 بیماریش درمان بردن ناروا
 مرد و زن در کار میهن یک پیکرند
 نیم پیکر را کار کردن ناروا
 اندرین کیش برزن این سرزمین
 کردار چون فلطمه داشتن ناروا
 دخت میهن در خرد و در ستیز
 ملالی و ناهید شدن ناروا
 فرض دانش بر مردوزن ماراچه سود
 بچه را خواندن نوشتن ناروا
 گناه بزرگ یزدان بخشد مگر
 آزاد مرد را ریش زدودن ناروا
 باغ و راغ و میله و گشتگاه نماند
 ساز و آواز شنیدن ناروا
 پیکر و نگاره گری آزاد چرا؟
 چهره را در پاره آوردن ناروا
 پخش با ماهواره و سرگرمی را گذار
 صدا و سیما افراز داشتن ناروا
 نمایش زوار و داربازی که نیست
 شاهمات و بازی خود کار داشتن ناروا
 پایکوبی، بزم آرایی دیری نبود
 خویش و تبار را و خوردن ناروا
 صدها هزار را بی دست و پا گر جنگ کرد
 دیگر آن با دست و پا ز بستن ناروا
 پنج بار نماز کرده گرآیی به چنگ

بار دیگر نماز نکردن ناروا
 در گرانی خوراک تن آمده سپهر
 جای دلخواه کوچ کردن ناروا
 " شریعت " نام کردن صدای کشوری
 افغانستان نام گرفتن ناروا
 رشته های فرهنگ ما نابود شد
 در جهان سربلند زیستن ناروا
 یکه تاز و کامروان و خودکامه ایم
 مردمان اندک شمردن ناروا
 از غریو تیر و موشک فریادها
 در بستر آرام خوابیدن ناروا
 با هم میهن در ره پایان جنگ
 آشنی کردن گراپیدن ناروا
 با هزاران سال در ازای هنر
 گهواره اش را هنر داشتن ناروا
 از شاهنامه تا چکامه و داستان
 پنج گنج و زند و آیین خواندن ناروا
 دلم سوز بر روان کشورم
 خامه زدن، چامه گفتن ناروا

بخش هفتم

تزویر، سیاسی در برابر کیاست

در آستانه قرن بیست و یکم اکثریت مردم دنیا، دارا و زادار، پیشرفته و عقب مانده به نوعی در محرومیت، ناخشنودی، اندوه و اضطراب به سر می برند نا هنجاری های اخلاقی به پر خاشگری و ستیز و تقابل منجر می شود. در چنین دنیائی که هر روز به سمت قهقرا کشیده میشود تنها یک انقلاب درونی در سایه گسترش آگاهی فردی و جمعی می تواند بشریت را نجات دهد. آنچه یک ملت را آسیب ناپذیر می کند، سرمایه اخلاقی اوست و نه ثروت تمام شدنی یا تسلیحات مرگبار.

((و اسلاو هاول)) اندیشه و رز، روشنفکر، و مبارز راه آزادی ((چکوسلواکی)) که سالها در زندان اسیر بود و پس از فروپاشی نظام کمونیستی در سال 1989 به مقام ریاست جمهوری کشورش رسید، در کتابی که به عنوان وصیت نامه سیاسی منتشر کرده، مهمترین معضل جهان امروز را اخلاقی کردن سیاست قلمداد کرده است (هاول) با قلمی صمیمانه مینویسد: تجربه و مشاهدات من تأیید می کند که در سیاست، اعمال اخلاق امکان پذیر است. با این وصف، انکار نمی کنم که پیمودن این راه همواره آسان نیست، و هر گز نیز ادعا نکرده ام که آسان بوده است. او ضمن اذعان به این واقعیت که ((عرصه سیاسی همواره ماجراجویان نامسوول و بلندپرواز و شارلاتان ها را به سوی خود جلب خواهد کرد)) معتقد است که پیکار برای اخلاقی کردن سیاست همچنان تا قرن های

آینده ادامه خواهد یافت. به نظر او این پیکار باید به طور اصولی صورت گیرد، زیرا امری بر حق است و خداوند به آن حکم کرده است. این پیکار ابدی میان انسان‌های شایسته بر ضد مردم نادرست و ریاکار است؛ میان انسان‌هایی که به دنیا و ابهیت می‌اندیشند، در برابر آنان مکه تنها به خودشان و لحظات عمرشان دلبستگی دارند. به باور او این پیکار در درون هرکس نیز جریان دارد و این همان چیزی است که شخص را به انسانی واقعی و زندگی عادی را به زندگی معنادار و هدفمند تبدیل می‌کند.

((هاول)) به درستی ادعا می‌کند که بدون ارزشه‌ها و تعهدات اخلاقی در یک جامعه، نه قانون، نه حکومت دموکراتیک، و نه حتی اقتصاد بازار، هیچ یک نمی‌تواند کار کردی صحیح داشته باشد. درین شکی نیست که کشور ماکشور قهرمانان است اما خوشحال خان ختک را نمی‌توان قهرمان افغانان یا پشتونها خواند. فردی که به نفع ارباب ستمگر شمشیر می‌زند، هرگز نمیتواند قهرمان باشد. می‌توان گفت که خوشحال خان سخنور، شاعر و شمشیرزن توانایی بوده است. ولی قهرمان نبوده است. در بخش اعظم سخنان و اشعار خوشحال، افغان و پشتون، علی‌الخصوص قوم شجاع و سلحشور یوسفزی، کوبیده شده است.

بخش اعظم سخن و شعر، توانایی و تمام جوانی خوشحال خان در خدمت برای دربار دهلی سپری شد. نه تنها خود خوشحال خان که پدرش شهباز خان جدش یحیی خان و جدّ اعلایش ملک اکوری نیز خادم در بار مغلی بوده و یکی از وظایف رسمی شان تأمین امنیت شاهراه پشاور _ هند برای عبور کاروانهای دولتی بود. شهباز خان، یحیی خان و ملک خان و ملک

اکوری هر سه در جنگ با آزادی خواهان یوسفزیی به قتل رسیدند.

بیابید به صد سال پیش برگردیم ، ببینیم عبدالرحمن خان از چه تزویر های شکایت دارد:

بعد از سه روز عموم یعنی محمد اعظم خان که از غزنین به کابل آمده بود گفتم تا وقتی که پدرم زنده بود، شما برادر کوچکتراو بودید و من کوچکتز شما بودم، حالا که پدرم وفات یافته است ، شما بجای پدر من باشید ، من بجای شما خواهم بود و پسر بزرگ شما به جای من باشد . عموم جواب داد که چون پسر امیر متوفی هسیتید ، وارث بالاستحقاق او شما خواهی بود . من نوکر شما خوا هم بود . من جواب دادم عمو جان با این حالت پیری مناسب نیست من جوان هستم به همان قسمی که به پدر خدمت می کردم به شما خدمت می نمایم . چند ماه بعد از وفات پدرم ، مفسدین عموم را از من بدگمان نموده به او القا کردند تا زمانی که من در کابل باشم نفوذ او محدود خواهد بود، بهتر است مرا به بلخ بفرستد و پسر خود را بجای من مقرر داری.

اما برعکس خلاف تصور ما و نوشته های تاریخ های فرمایشی حبیب الله کلکانی در برخورد شخصی انسان ساده، متعقد به عنعنات و سنن مردم ، وفادار به حرف و قول ، متدین بود . او بعد از رسیدن بر قدرت بر خلاف رذالت ملک محسن ، ملک عبد الحکیم (رقیب سابقه محسن) را بحیث ملک کلکان تعیین کرد . او بر علاوه مطابق قولش تمام سربازان گارد شاهی را و هم چنان تمام ماموران عالیرتبه دولت امانی را بخشید . روزی امیر حبیب الله به ناحیه دارالامان رفت . بادیدن کاخ ها و زیبایی های آنجا دفعتاً گفت:

امان الله خان عجب جایی ساخته است . سردار کبیر جان (برادر امان الله خان) که همیشه با امیر حبیب الله می بود با چاپلوسی به امیر گفت امیر صاحب اکنون باید نام این جا را به دارالحبیب تغیر داد . اما امیر با غیظ به سوی او دیده گفت این جا را امان الله خان ساخته و بگذار بنام او باقی بماند . من شهر خوبتر از اینجا می سازم و نامش را دارالحبیب می گذارم.

حکام جدید که اکثراً افراد بیسواد، بی تجربه، روستایی برخاسته از قعر جامعه بودند، از خدعه، توطئه و عوام فریبی تنفر داشتند، آنان در جای زمامداران گذشته خیلی ناتوان و عقبمانده بوده و از تمدن شهری دور بودند . با گذشت زمان برخوردار امیر حبیب الله و یاران قدیمی به تمدن شهری تغیر خورده، همه کم و بیش زیر تأثیر فرهنگ نو قرار گرفتند . در حفظ ظواهر هم، ریش ها و پروت های اینها هر روز کوتاه و روب دریشی رسمی شان قطور تر و القاب مردان قدیم از قبیل السلطنه، معین السلطنه، جرنیل خودمختار و غیره زنده میشد.

در تابستان سال 1929 زمامداران جدید به تیاتر و سینما رفته بزم موسیقی تشکیل می دادند . چنانچه هنگام جشن پنج روزه دهمین سالگرد استرداد استقلال کشور (که در ناحیه دهمزنگ دایر شده نمایشگاه بزرگ صنایع و دستاورد های ملی گشایش یافته، کنسرت مسابقات ورزشی و بازیها راه انداخته شده بود. در این جشن کارنیوال نیز سازماندهی شده و در قصر ستور فلم های سینمایی به نمایش گذاشته شده بود . علاوه بر این هنرمندان تیاتر در نمایشنامه ((فتح اندلس)) بازی می کردند . اما فراموش نباید کرد که ا و هم با مزور از در تزویر پیش

میرفت با هراس از اختلافات سابقه دار در میان قبایل و طوایف، نادر خان دائماً آنها را به اتفاق و پشتونوالی دعوت می کرد تا به تعهدات خویش وفادار باقی بمانند. به هر اندازه که نادر به اتحاد و همبستگی قبایل، تدویر جرگه و پشتونوالی تاکید کرده و امیر حبیب الله را نظر به منشاء پایین اجتماعی، گذشته رهنی و بایبگری، بیسوادی و ناتوانی اداره متهم می کرد، امیر حبیب الله نیز بخاطر دفاع از خود بر اسلام و شریعت متصل می شد.

البته اختلافات قومی توسط حاکمیت حزب دموکراتیک هم دامن زده می شد و بعضاً اساس جنگ های داخلی (بین ملیتها) که بعد از سقوط نجیب صورت گرفته در وقت حاکمیت داکتر نجیب گذاشته شده و تقویت یافته بود. مثلاً به صورت عموم ملیشه ها را به سه گروپ تقسیم نموده بودند، یکی از بک دیگری پشتون و سومی هزاره. ملیشه های از بک اکثراً به مناطق پشتون نشین به خاطر غارتگری فرستاده می شدند درحالیکه مناطق از بک نشین توسط ملیشه های پشتون چور و چپاول می گردید.

هدف از این تقسیم بندی آن بود که هر گروه بدون در نظر داشت حس قومی، وظیفه خود را اجرا نماید و بدون آنکه او را کسی بشناسد که فرزند کی و از کدام منطقه است به خاطر آرام به کشتار و چپاول بی رحمانه بپردازد.

تبلور تزویر در تبعیض

قوم مرکزی: به بیان ساده، قوم مرکزی تمایل یک گروه برای این است که شیوه زندگی دیگران را پست تر از شیوه زندگی خود بیندارد. تمامی جوامع شناخته شده تا حدی صفت قوم مرکزی را دارند. قوم مرکزی باعث می شود که اعضای یک

گروه نسبت اعضای غیر عضو احساس برتری داشته باشند . این گرایش ها با برچسب هایی مشخص می شود که اعضای یک گروه در مورد اعضای گروه دیگر بکار می برند به عنوان مثال یونانیان قدیم غیر یونانیان را برتر می دانستند و یهودیان خود را مردم منتخب می پنداشتند .

قوم مرکزی یکی از منشاء های آشکار تنش و تخاصم در جامعه است اما در درون گروه ها همبستگی ایجاد می نماید . به عنوان مثال ، ملی گرایی میتواند به ایجاد وحدت بین اعضای یک جامعه منجر گردد .

غلام حضرت کوشان از قول داکتر عبدالمجید می نویسد داد(خلاصه سردار فیض محمد خان به اعتبار قرابت خانوادگی خود با صدر اعظم آن وقت ی کی از وزرای با صلاحیت بود و از م روحین جدی تبعیض و تعصب نیز) .

سردار فیض محمد خان وزیر خارجه بود که همراه عبدالمجید زابلی در جرمنی برای عقد قرار داد های تجارتي و صنعتی رفت و در سال 1936 م در یک مجلس به هیئتلر مروج تبعیض نژادی و رهبر نازی ها گفت (تو برادر کلان ما استی و ما هم ار نژاد آریایی استیم) عده یی به رهبری سلیمان لایق که مقاله یی نوشته در مورد برادر کلان، ادعا دارند که برادر کلان در افغانستان باید قوم نجیب پشتون باشد در ح الی که هیچ وقت احصایه نفوس دقیق تحت یک حکومت سالم در افغانستان صورت نگرفته است که شماری از اقلیت و اکثریت نموده باشد. اینکه سرشماری نسبی 1384 هم نشر نشد شاید بخاطر آن بود که فارسی زبانان در افغانستان اکثریت 55% را ساختند .

یکی از شخصیت های دانشمند کشور مرحوم احمد علی کهزاد در روم (ایتالیا) سکرتر سفارت بود و معزول گردید. به جای آن که از راه بمبئی به وطن بر گردد از راه بغداد و تهران به کابل آمد چون در وزارت خارجه در کابل رسید وزیر خارجه سردار فیض محمد زکریا به طره بازخان قوماندان کابل تلیفون کرد، نفر قوماندان آمد و احمد کهزاد را به توقیف گاه بردند و او آنجا در زندان ماند.

کهزاد را متهم به تماس با عنایت الله خان سراج (معین السلطنه سابق) نمودند که ساکن تهران بود، کهزاد گفت مقصد سفر از راه تهران خریدن کتاب بود و بس.

گرچه احمد علی خان بعداً آزاد شد اما هرگز به رتبه عالی معنی و وزیر مقرر نگردید. کهزاد در زبان فرانسوی لایق بود و آثار باستان شناسان فرانسوی را معرفی می کرد و بعد ها رئیس انجمن تاریخ شد و کتاب های سود مندی چاپ کرده خدایش بیامزد.

میر غلام حیدر میر گازرگاه (حضیره خواجه عبد الله انصاری رحمت الله علیه) می نالید که بعضی از والی های ما و از جمله آقای فاروق عثمان نام های تاریخی هرات را که به زبان دری بود که در متون تاریخ درج است چنان به آسانی تغیر می دهند که گویی خاکستر سگرت خود را می فشانند! با وجود مقاومت های من و امثال من اسمای مقامات تاریخی زیادی مثل سبزواری (اسفزار) که به شین دند تبدیل شدند.

اگر مقاومت نمی کردیم تا حال در هرات بسیاری نام ها از بین می رفت، مثلیکه لوحه سنگ های زیبای قبور از بین برده شد و در این کار چند والی دیگر هرات نیز سهم داشتند.

واقعاً جهالت همین قبیل اشخاص سبب شد که با افتخارات تاریخی ما همسایه های ما خود را شریک سازند. نام اصلی شین دند اسفزار است که هزار سال پیش بیهقی ثبت کرده است و حالا شین دند اش می نامند که ترجمه نام عامیانه شهر سبزوار می باشد.

با امید آنکه نام بومی و تاریخی اسفزار به زودی توسط مردم با فرهنگ کشور بالای شیندند باز گذاشته شود.

سید محمد دهقان وکیل بدخشان در شورای ملی با تأثر زیاد یاد آوری می نمود که سردار غلام فاروق عثمان نهر گورگان را بر آبله دست و پای مردم قطغن حفر کرد ولی در آخر بر خلاف وعده های خود هزاران جریب زمین تحت آب را و سراب را به سردار محمد عتیق رفیق (باجه شاه) و دیگر سرداران خویش و قوم خود داد و حاصل نهر برای مردم منطقه جز نفرت و بغض و تبعیض و تعصب چیزی دیگری نبود.

سید محمد صادق وکیل سرخورد ننگرهار در شورای ملی می گفت (در تقسیمات شهر جلال آباد نیز همین طور بود، بتوجه نائب الحکومه صاحب فاروق خان زمین های دو طرف جاده ه ای شهر نو جلال آباد زمین های قیمتی بر آمد اما همه اش به سردار ها تقسیم شد که خانه و سرای ها و آپارتمان ها ساختند در حالی سهم خود مردم بی وسیله از این ساختمان ها صرف عرق ریزی و جان کنی بود. برای آبادی ملکیت های زور آوران و تبعیض گران که تنها سه ماه زمستان را در جلال آباد و سه ماه تابستان را در پغمان به کوتی هاو باغ ها یا سه ماه را در کابل و سه ماه دیگر را به خارج از مملکت می روند. (نومبر 1932 رئیس تنظیمه مزار، قطغن)

محمد گل خان مهمند سردمدار تبعیض

وی بحیث رئیس تنظیمه شمال افغانستان تا 1948 باقی ماند و در این ایام خسارات جبران ناپذیری در بخش آثار تاریخی شمال کشور بویژه بلخ به دست او صورت گرفت. نام های روستاها و قشلاق ها را از روی تعصب از دری، ترکمنی، ازبکی به پشتو تبدیل نمود. گل مهمند در مجلس بزرگ 1955 اشتراک نمود و در 1964 از جهان رفت.

وقتی که محمد گل مهمند در قندهار رئیس تنظیمه بود عقیده ناسیونالیزم شکل نازی در ترکیه، ایران و دیار عرب مود گردید. همانجا حلقه عقیده مندان حقوق پشتون بر همه افغانستان جان گرفت.

وزیر محمد گل مهمند اشخاصی را که بدون تحصیل و یا تجربه کار بود از سرحدات کشور و یا از دیگر ولایات به حیث ناقل در مزار شریف می آورد و به آنها چوکی کاتبی را میداد و به مرور زمان آنها را سرکاتب و ولسوال در شمال کشور مقرر می نمود. مثلاً عبدالجبار خان را از لغمان، داد محمد خان از میدان را به مزار شریف آورد. و در مسیر چند سالی آنها را از کاتبی به چوکی های بلند در مزار شریف مقرر نمود. عبدالجبار خان و داد محمد خان حکمران گردید. در نتیجه این حکمران و حاکم های ناقل برای ده ها سال بالای مردم مزار شریف حکومت نمودند و اکنون نصف سرمایه و زمین های مزار شریف بدست همین حکمران ها و حاکم های ناقل و فرزند های شان و دوستان ناقل شان می باشند که با دست خالی به شمال کشور آمدند مگر امروز زمین شمال مال

شان شده است. مگر در مسیر همین مدت طولانی یک حاکم و حکمران از خود مزار شریف مقرر نگردید.

مرحوم میر نجم الدین انصاری دانشمند افغانی به دوستان حکایت می کرد که محمد گل مهمند در سال های ظاهر شاه گفته بود من باید به مجرد سقوط سکوی در کابل و غلبه مردم سمت جنوب امر می دادم که چندانول کابل سوختانده شود و مردم آنرا تار مار و مال ایشان تاراج شود اما این کار را نکردم و حال پشیمانم. خود را ملامت می کنم و بر ریش خود تف می کنم سپس دست خود را از بر ریش خود می گرفت و تف تف می گفت.

داکتر عبدالمجید وزیر عدلیه : نگویی که همه یکسان بودند در میان اینها خال خال اشخاص لایق و کاری نیز پیدا می شد، معلومات عمومی شان هم خوب می بود، و طن خود را هم دوست می داشتند اما تبعیض و انحصار و امتیازات طبقاتی را زیاد تو خوش داشتند و بشدت مراعات می کردند داکتر باز مکث کرد و لحظه بعد گفت : حتی من شنیده ام که بر اثر هدایت هم چو مقامات به پوهنتون در کابل مکتوب های داده شده بود که امتیاز پذیرش طلاب فارغ دوازده به فاکولته ها مخصوصاً فاکولته حقوق و علوم سیاسی، به کسانی که خون اصل داشته باشند داده شود اگر آنچه من شنیده ام حقیقت داشته باشد شما فکر کنید که ارباب قدرت از این خون اصیل و یا غیر اصیل چه تعبیر های سویی می توانستند بکنند و حق تلفی ها را مرتکب شوند.

وزیر محمد گل پسر برگد خورشید خان افسر فرقه دهدادی مزار شریف که قبل از تقرر خویش به صفت نائب الحکومه مزار شریف جهت اجرای این وظیفه در قطعن ثبت

نام نموده است، به اثر مخالفت نایب محمد نبی خان قزلق که از برکت دوستی شاه محمود خان و خویشاوندی مرزا محمد خان یفتلی و علی محمد خان بدخشی برخوردار داشته و از رسوخ در دربار شاه حرف می زده است، مسیر حاکمیت اش تغیر پذیرفته و از قطغن وارد دیار بلخ می گردد.

این نایب الحکومه نان و نمک خور منطقه همین که با تجهیزات نایب الحکومگی توسن قدرت را در ولایات بلخ، فاریاب، جوزجان و سمنگان بتاخت و تاز می گیرد، کار نامه های را از خود بجا می گذارد که ما با در نظر داشت روحیه این نوشته مختصراً به شمارش شان می پردازیم.

1- موازی تقریباً پنجاه هزار جریب زمین آبی متعلق به ملیت های اویبک و تاجیک را در ولسوالی های بلخ، دولت آباد، چاربولک، چمتال، شولگره، خلم و نهر شاهی به بهانه دولتی بودن زمین های مذکور به ناقلین م لیت برادر پشتون توزیع نموده و مالکین این ساحات را به کوچ کشی اجباری مجبور می سازد.

2- توزیع زمین مردم بومی در ولایت سمنگان از جانب وزیر محمد گل خان و حلقه مربوط به آن برای ناقلین قبایلی طوری صورت می گیرد که سبب عدم آشنایی عناصر وارده، به فرهنگ مشت و زر زمین های غصب شده اولاً توسط مالکین اصلی اش کشت گردیده و بعد از جمع آوری حاصل آن با خرمن های تهیه شده برای ناقلین مذکور سپرده می شود و بر اساس روایت های بدست آمده از قریه دار واسع، حاجی غلام حیدر، سید اقبال و دیگر سمنگانی های معاصر حادثاتی ذکر شده، گفته می شود که دهقان های که جهت کشت کردن زمین های شان به ناقلین مهمان گاو قلبه یی نداشته اند مکلف

گردیدند که خود ها اسپار به گردن نهاده و زمین های شخصی شان را زرع کرده و یک جا با حاصل آن در خدمت مالکین غاصب قرار دهند.

3- بر اساس روایت مولوی صاحب عبدالرشید بلخی، حاجی عبدالخالق بلخی، عبدالرشید قریه دار و دیگر مو سفیدان در مورد امحای آثار و ابنیه تاریخی بلخ قدیم گفته می شود که در حدود 300 سنگ نوشته و کتیبه های مهم باقی مانده از اعصار قبل از اسلام و بعد از اسلام که در شمار آنها کتیبه نوشته شده به سغدی، سنگ مزار زردش ت و سنگ مزار رابعه بلخی نیز شامل بوده است، قسماً تخریب و شکستانده شده، یک قسمت زیاد شان من حیث سنگ تعمیراتی مورد استفاده قرار گرفته و باقی مانده آنها به در یای بلخ (هجده نهر) افکنده شده است. به همین ترتیب توسط وزیر محمد گل خان مهمند و پیروان متعهدش مقبره های بزرگان تاریخی در ولسوالی بلخ، بالا حصار بلخ، دیوار اطراف شهر بلخ، برج معروف عیاران، ارگ بلخ که امروز به جز از محراب مسجد خواجه پارسای ولی چیزی دیگری از آن باقی نمانده یکجا با دیگر بناهای تاریخی زیر نام تطبیق نقشه شهر جدید و احداث سرک های حلقوی از بین برده شده.

4- قرار اظهار شفاهی مرحوم مولوی صاحب عبدالرشید بلخی، در حدود 237 نسخه خطی قدیمی به زبان های عربی، فارسی و ترکی به دستور محمد گل خان مهمند حریق گردیده و در حدود 1000 قطعه زیورات و آثار ظریفه طلایی، نقره یی، برنجی و کاشی از ابنیه های موجود در شهر بلخ به هند بریتانوی آنوقت انتقال یافته و بفروش رسانیده شده است. که این امر در تمام سمت شمال کشور ساری بوده و آثار

خطی در مرقد ناصر خسرو در کشم ولایت بدخشان، آثار خطی معتبر و محفوظ در کتابخانه زیارت مولا علی در مزار شریف توسط عمال وزیر محمد گل خان مهمند به سرقت برده شده و یکجا با آثار خطی معتبر و تاریخی در نزد خوانین محل محفوظ بوده اند. با اثر تقاضای وزیر محمد گل خان و نماینده هایش در اختیار شخص او قرار گرفته و کاملاً نابود گردیده اند.

5- وزیر محمدگل خان مهمند مالچر های مردم بومی را باچاه های آب شان بنام زمینهای لامالک برای ناقلین توزیع نموده و تحت همین عنوان زمینهای زراعتی مردم رانیز از مالکین اصلی شان غصب نموده و برای ناقلین توزیع کرده است.

6- در اکثر مناطق اوزبکیه دروس متعلمین مدارس به زبان پشتو پیش برده شده و این عمل الی سال های 1345 ادامه یافته است.

7- در زمان نایب الحکومه گی وزیر محمد گل خان مهمند و پیروان او نام های تاریخی اکثر قراء و قصبات در ساحات شمال کشور تغییر داده و به جای آن نام پشتو بکار رفته است که مستند به نوشته محترم بیات در جریده یولدوز مورخ 31 سرطان 1371 تحت عنوان (توشو مدمی!) به چاپ رسیده است به ذکر مثال های در این مورد می پردازیم

در ولسوالی بلخ- نام قریه چار باغ گلشن به (شینکی) نام قلعه به (سپین کوت) نام ینگگی ارق به (نوی کوت) نام دلبر جین به (شلخی) نام هزاره چقیش به (استولگی) تغییر میابد.

سال 1318 سال ورود وزیر محمد گل خان مهمند من حیث نایب الحکومه در شمال است بعض از گفتنی ها نوشته ابراهیم بیگ لقی به سرنوشت درد انگیز او در شماره پنجم نشریه اندیشه چاپ شده است. وزیر محمدگل خان که در

جریان کوتاه نایب الحکومه گی اش کار خوانینی چون نایب محمد نبی خان قزلق، وکیل محمدحسین خان کشمی، شیرمینگ باشی بغلانی و دیگران را یک طرفه می نماید دست به خریداری و سرقت آثار قلمی تاریخی در منطقه میزند.

محمد گل خان مهمند در تخریب ارزش های فرهنگی مردمان شمال کشور از طرف حکومت مرکزی کابل به طور بالقوه تایید می شده است در غیر آن او نمی توانست که بدون پشتوانه قوی مرکزی برای سال ها در شمال کشور به روش تعصبانه برتری جویی دست زند و افکارش را عملی دارد.

میگویند غیرپشتون تا درزیر چوب رئیس تنظیمه صاحب (محمد گل مهمند) بجای (از برای خدا)، ((دخدای دیاره)) نمیگفت از لت و کوب نجات نمی یافت. مردم میپرسند حضور مبارک ازین تبعیض ها و تفرقه افگنی ها خبر داشتند؟

بخش هشتم

استعمار و استحمار در پرتو بین‌المللیت کارگری و مصالحه ملی

میگویند یکی از رهبران رژیم وقت از سربازی پرسید: انقلاب چیست؟ سرباز گفت: تحول کیفی و بنیادی در حیات جامعه را انقلاب گویند.

رهبر باز پرسید- خوب تحول کیفی و بنیادی یعنی چه؟ - صاحب زیاد نمی‌دانم همین قدر میدانم ما را از بنیاد کند و کیفش را دیگران میکنند...

پیش از آنکه به عوامل خروج سربازان روس بپردازیم به زمینه‌های حضور آنها در ورشنی حقایق و اسناد موجود مکت کوناه می‌کنیم.

مدعیان "انقلاب" و داعیان "قوای دوست"
آنچه به تاریخ 7 ثور 1357 رخ داد به همه گان آشکار است، از نام‌های که در این روز و از این رویداد به کار می‌رود سخن خود را می‌آغازیم، "انقلاب کبیر ثور"، "انقلاب شکوهمند ثور"، "انقلاب برگشت ناپذیر ثور"، "انقلاب ظفر آفرین ثور"، "انقلاب شکست ناپذیر ثور" و غیره.

اما دستگیر پنجشیری مینویسد که آنرا برخی‌های دیگر چنین خوانده اند ((رویداد ثور "تحول سیاسی ثور" حادثه نامیمون ثور، حادثه خونین ثور، آغاز تراژیدی تاریخ معاصر، کودتای ثور، دستبرد ثور، کودتای تصادفی ثور، حادثه شوم، فاجعه ثور،

مصیبت ثور، و عامل اصلی همه کشمکشهای خونین جنگها، ویرانیها، خودسریها، و افراط کاریهای مستبدانه. حفیظ الله امین اظهار میداشت که چگونه راه رسیدن به یک مدل جدید انقلاب را از طریق عملیات مختصر نظامی یا راه کوتاه نیل به انقلاب را آموخته بود. او میگفت که این راه مختص به افغانستان بوده و استثنائی می باشد. او حتی ادعا میکرد که با پیروزی انقلاب کبیر ثور در افغانستان، راه جدیدی برای انجام انقلابات آزاد بیخس و پرولتری گشوده شده است و در گنجینه تجارب انقلابی جهان فصل نوینی آغاز گردیده است!

"حزب که پی شاهنگ طبقه کارگر بود، اردو را با سلاح ایدئولوژیک مسلح ساخت که نقش پرولتاریا را ایفاء نماید و انقلاب را به پیروزی برساند." "انقلاب ثوریک انقلاب پرولتری است."

حفیظ الله امین بر پایه همین باصطلاح استدلالات خویش نخستین سنگ پایه های کیش شخصیت را بنامهای رهبر کبیر خلق، آموزگار بزرگ و نابغه شرق گذشت. چنانچه او میگفت ((ماهم بحیث پیروان صدیق رهبر کبیر خود در پیروزی انقلاب کبیرثور و حفظ دست آوردهای آن چنان با هم متحد و همیشه دوررهبر پر افتخار خود جمع شده ایم و دسپلین حزبی خود را احترام گذاشته میگوئیم :

حزب و تره کی جسم و روح اند: جسم و روح از هم جدا شده نمیتوانند که از حزب سخن می زنیم، سخن از تره کی است. که از تره کی سخن میزنیم، سخن از حزب است ((مایکباره انقلاب کردیم و به یکبارگی حقوق مردم را اداء نمودیم اکنون دیگر آنان بالای ماحقی ندارند))

وی میگفت انقلاب ظفر آفرین ث ور برای نخستین بار این امکان را بوجود آورد که حزب طبقه کارگر از طریق قیام نظامی میتواند قدرت سیاسی را در یک کشور بدست گیرد و این مطلبی بوده است که وی همیشه در باره به رهبر کبیر اطمینان میداده است! چنانچه وی در بیانیه خویش بمناسبت سالگرد اولین کنگره ح د خ ا مورخ اول جنوری 1979 چنین ابراز داشت:

((رهبر محبوب ما در جامعه رو به انکشاف افغانستان درک کردند که با مجهز ساختن اردوی کشور با ایدیالوژی علمی طبقه پرولتاریا و متشکل ساختن آن در سازمانهای حزب طراز نوین طبقه کارگر می توان انقلاب کارگری را به انجام رساند که در آن، اردو نقش سرنگون ساختن دولت ستمگر را که بدوش پرولتاریا تصور می شد نیز ایفا نماید.))
سپس او ادامه میداد:

((اردورا باید خلقی و انقلابی ساخت. رفیق کبیر ما چنین کرد و طبق آن حزب را رهبری کرد تا انقلاب کبیر ثور به پیروزی رسید))

در باره خاطره شهدای سوم عقرب به تاریخ 25 اکتوبر 1978 چنین گفت:

((اینست ای شهدای قهرمان! تحت رهبری حزب پر افتخار شما بیریق سرخ و گلگون را که شما به آرمان آن جان سپردید، بدست رهبر کبیر و قهرمان خلق رفیق نور محمد تره کی در فضای انقلاب افغانستان بر افراشته شد و تاریخ پرشکوهی را بخود ثبت نمود. اینست حزب پر افتخار شما شهدای قهرمان انقلاب خلقی را انجام داده و بخاطر تحقق کامل زمینه اعمار جامعه بدون استعمار فرد از فرد مطابق

قوانین عام و خاص، ایدیالوژی دورانساز طبقه کارگر با سربلندی و اطمینان به پیش می‌رود و بزودی تحت شعار از هرکس مطابق استعدادش و به هر کس مطابق کارش زندگی خواهد کرد تا بخاطر تحقق شعار از هرکس مطابق استعدادش و به هر کس مطابق نیازش مبارزه نماید)).

((ما می خواهیم که باز بین بردن پایه های سیاسی، اقتصادی ایدیالوژیکی فیودالیزم مستقیماً اعمار جامعه سوسیالیستی را در افغانستان آغاز کنیم. در این هیچ ابهامی و جود ندارد و کاملاً واضح است که خلق مابه اعمار جامعه فاقد از استثمار فرد از فرد در افغانستان و در جهت جامعه فاقد طبقات به پیش می روند.))

در مورد گذشته سیاسی امین، کشتمند می نویسد: در درون حزب با مواصلت پر سر صدای آمدن او از آمریکا اختلا فات شکل گرفت رهبر حزب تلاش می ورزید تا برای نام برده شخصیت کذایی درست گردد ... از لحاظ فهم صرف چند اصطلاح مارکسیستی چون سوسیالیزم انقلاب پرولتری، دکتاتوری پرولتريا، ایدیولوژی طبقه کارگر ... با لهجه آمریکایی منش مورد استعمال قرار می داد وی دو مرتبه به آمریکارفت در آنجا رئیس اتحادیه محصلان افغان بود، بنا بر اعتراف خودش عضویت سیا را داشته است در ظرف یک سال در 1966 به کمیته مرکزی پذیرفته شد.

در روز هفت ثور به دیالوگی در مورد سرنوشت محمد داود خان از قول س ع کشتمند توجه می کنیم: در جلسه کارمل گفت: در باره داود باید محکمه تصمیم بگیرد کشتمند گفت با کشتن داود نباید روسیاهی تاریخی را پذیرفت، اما امین گفت ((ما با سازشکاری سازگار نیستیم)) از جا برخاست و تحت

بهانه تأمین تماس با برخی از قوماندانان قطعات جلسه را ترک گفت و پس از ساعتی باز گشت.

بحث پیرامون این مساله و مسایل دیگر بدون موجودیت امین و با موجودیت او برای مدتی ادامه داشت تا اینکه یک تن از افسران که گفته می شد از زمره خلقی های وفادار، ولی نه هوا خواه شخصی امین بود، بادست و بازوی راست خونین و ارداتاق گردید و مطالبی باین مفهوم اظهار داشت ((من با عده ای از افسران وس ربازان داخل گلخانه ارگ شدم و از نام شورای نظامی به محمد داود ابلاغ کردم که سلاح بر زمین بگذارد و تسلیم شود، ولی اونپذیرفت و باسلاح دست داشته خود بر ما فیر کرد. یک تن از رفقای ما کشته شد و طوریکه می بینیم جراحات برداشتم. همراهان من طاقت نیاوردند او و همه را که همراه او بودند تحت آتش متقابل گرفتند))

آنچه که معلوم است اینکه: حفیظ الله امین بنا بر ه ر انگیزه ای که در ذهن وی تسلط داشت اعم از اینکه سیاست انقلابیگرانه بود و یا شخصی، از همان آغاز تلاش می ورزید تا محمد داود را از میان بردارد.

بدینگونه آب سرد بالای آتش طرفد اران و مخالفین این مساله پاشیده شد. همه دانستند که امین آنرا سازمان داده بود تا همه را در برابر قضیه انجام شده ای قرار بدهد. هیچ یک از اعضای کمیته مرکزی واکنش آشکار ابراز نداشتند. آنانیکه جانب دار بودند به هدف خویش رسیدند و تبصره در این باره را زاید دانستند آنانیکه مخالف بودند تبارز احساس نفرت خویش را بیهوده و دور از احتیاط شمردند. در مورد بالا و هم در مورد دستگیری رهبران ح د خ ا جمعه نوپرور یکی از کادرهای خلقی می نویسد:

چنین هجوم و حمله گستاخانه او علامت نشانه آن خواهد بود که سرنوشت سردار داود و رهبر انقلاب ملی با سرنوشت اقمار ایرانی و پاکستانی ایالات متحده آمریکا قویا بسته شده و گره محکم خورده است، بدون تردید این سردار اشرافی نیز در راه رضا شاه پهلوی و انور سادات با شتاب درنگ ناپذیری به پیش خواهد رفت. بنا بر این خاموشی در برابر چنین دولت ضد خلقی و ضد ملی فقط یک مفهوم داشت و آن کوبیدن میخ در تابوت ح. د.خ.ا و جنبش دموکراتیک ملی و کوبیدن میخ در تابوت آزادی های دموکراتیک زحمت کشان بود. بنابر این درک و پیش بینی صحیح دستور قیام مسلحانه قبل از وحدت هر دو جناح حزب به رهبران نظامی ابلاغ گردیده بود و حفیظ الله امین به اساس همین تصمیم قبلی رهبری، پلان واکنش عادلانه را به رهبری سازمان نظامی رسانید و زمینه آغاز قیام هفتم ثور را برای نجات رهبری ح. د.خ.ا. از زندان و تحول سیاسی نوین مساعد ساخت.

نکته قابل یاد دهانی مرموز دیگر این است که تره کی قبل از سال 1355 سر و بروت های خود را می تراشید ولی از سال 1355 به بعد سر و بروت های خود را ننراشید و او به صراحت لهجه به هر خلقی می گفت (ظاهر خان و داود خان در بین مردم به نام های ظاهر کل و داود کل شهرت دارند و اگر من موی نداشته باشم من هم بنام کل شهرت می یابم این امر نشان دهنده آن است که او می دانست در مسند شاه قرار میگیرد.

در مورد سوء ظن امین در مورد کارمل، نوپور می گوید: در سال 1356 حوالی ساعت 8 شام یک جا با آفت روانه خانه حفیظ الله امین شدیم. کوچه های بین لیلیه و سیلوی مرکز را

پشت سر گذشتانندیم. تا بالاخره به خانه امین در خوشحال مینه رسیدیم. دق الباب صورت گرفت و بعداً در باز گردید و توسط پسر بزرگ آن به یکی از اتاق های حویلی رهنم ایی شدیم. با رسیدن ما امین نیز رسید. من نزد وی پرچمی ها را تخریب کردم او به کارمل دشنام داده گفت ببرک خان با داود خان ارتباط دارد اما اگر زور را ببیند خود را به پای آدم می اندازد در آنصورت باید با نوک پای بدهنش زد تاوی را به جهنم فرستاد

به بیروت مقررشدم بعد از چند روز سفر خود را به تره کی ابلاغ نمودم تره کی در همان روز برایم چیزی نگفت ام ا روزی دیگر برایم گفت که در بیروت کسی با شما تماس می گیرد، من حرف او را پذیرفتم. بعد از دو هفته در بیروت شخصی نزد آمد و خود را کارمند سفارت اتحاد شوروی در بیروت معرفی نمود، من هم به رسم افغانیت از وی مهمانداری نمودم ارتباط ما هفته وار بود. بعداً ترسیدم و ارتباط را 15 روزه پیشنهاد نمودم موصوف قبول کرد. وحشت و ترسم روز تا روز بیشتر می شد. بالاخره ارتباط را ماهوار و سرانجام ارتباط خود را با کارمند سفارت شوروی در بیروت قطع نمودم. وقتیکه رخصتی به کابل آمدم نزد تره کی رفتم تره کی برایم پروسه ارتباط را با کارمند سفارت شوروی در بیروت توضیح داد این موضوع مرا گیج ساخت و ترس من بیشتر شد و دیگر نخواستم با کسی ببینم و ارتباط بگیرم. امین در بازی دوگانه خود، مناسبات خویش را با شوروی خیلی گرم نگهداشته بود و از طریق مشاوران بیشمار نظامی و ملکی و نمایندگان بالا رتبه آن کشور که در رفت و

آمد بودند با ارسال نامه ها و صحبت های تلفونی ، پیام حسن نیت و رفقانه به رهبران شوروی می فرستاد و کماکان از ایشان کمک برادرانه نظامی و اقتصادی مطالبه می کرد. او به موضوعات در یافت کمک بزرگ تسلیحاتی از آن کشور به غرض سرکوب گروه های مسلح و دفاع از دست آورد های انقلاب، تقاضا های خویش را مبنی بر اعزام دسته ه ایی از سربازان شوروی به افغانستان تکرار می کرد . بر پایه همین تقاضا ها و بازی ها دسته های ی از قوای نظامی شوروی خیلی ها قبل از 27 دسامبر 1979 به افغانستان وارد گردیده بود.

در هر حال هر چه محرک امین بوده باشد ، وی از ماه مارچ 1979 به بعد 14 مرتبه ورود قوای ش وروی را به افغانستان تقاضا نمود رهبران خلقی مجموعاً 21 بار این تقاضا ها را به عمل آورده بودند. امین تنها پس از غصب کامل قدرت 7 بار تقاضا های خویش را به گونه مشخص ارایه نمود و صرف در ماه دسامبر سال 1979 وی 4 تقاضانامه در این باره به مسکو فرستاد. بر طبق اسناد موثق، رهبری اتحاد شوروی چندین مرتبه مطالبات رهبران خلقی و از جمله امین را در باره ی ورود قوای شوروی به افغانستان رد کردند.

صحبت های تلفونی چند مرتبه ای نور محمد تره کی و الکسی کاسگین صدر اعظم شوروی در این ارتباط معروف است و همه صاحب نظران در باره اطلاع دارند . این مطلب و حتی متن ثبت شده صحبت ها را گنریخ بوریویک ژونالست معروف روسی ، گروموف قوماندان قوای 4 شوروی در افغانستان ، دیگو کودوویز و دیگران انتشار داده اند . چنانچه

در جلسه که در حضور لئونید برژنف رهبر حزب و دولت شوروی به تاریخ 19 مارچ 1979 در ماسکو دایر شده بود کاسگین چنین گزارش داد:

من دیروز دو بار با رفیق تره کی گفتگو کردم. وی گفت که همه چیز از هم فرومی پاشد و لازم است که ما نیرو بفرستیم. برودسن امستونز در "اولین 5 سال اشغال شوروی" می نویسد:

تاریخ 24 دسامبر یعنی 4 جدی صرف سه واحد نظامی شوروی در کشور وجود داشت: یک واحد 2500 سرباز برای کمک جهت محافظت پایگاه هوایی بگرام در شمال کابل، یک واحد زرهی 600 تن سرباز برای محافظت تونل کوتل سالنگ و یک واحد کوچک نظامی در میدان هوایی کابل. علاوه بر آن در حدود 3500 تا 4000 تن از مشاورین نظامی و افراد فنی شوروی که در کشور پراکنده بودند.

ولی ببرک کارمل اعلام می داشت که شمار واقعی افراد نظامی شوروی قبل از بر انداختن امین در افغانستان به 15000 تن می رسید.

فرد هالیدی شرق شناس و افغانستان شناس بریتانیوی و پروفوسور مناسبات بین المللی در مکتب اقتصاد لندن وابسته به تئوریضی برای اثر راجا انور بنام تراژدی افغانستان چنین نوشته است: این ماجرا جویی و سوء اداره ی رهبران حزب دموکراتیک خلق افغانستان تره کی و امین بود، نه کدام پلان استراتژیک که نیروهای شوروی را به کابل کشانید.

پروفوسور هالیدی که از منطقه جنوب غرب آسیا و شرق میانه شناخت دارد و با تحولات در این بخش جهان خیلیها آشنا هست، در رساله ی ترس از شرق چنین نوشته است:

شواهد موجود القاء می نماید که امین سربازان شوروی را دعوت کرده بود و مصاحبه ای را نقل می نماید که امین باروزنامه عربی الشرق الوسط بعمل آورده و در آن وی از ورود سربلوان شوروی استقبال کرده بود.

اینک گزینشی از گزارش رئیس گروپ مشاورین شوروی در افغانستان تورنچرال ل ن گوریلوف از ملاقات با امین : مورخ 14 اپریل 1979 مسکو عاجل محرم:

من به بازدید رفیق امین دعوت شدم که وی به دستور من م تره کی تقاضا نمود که ما به کابل در حدود 15-20 هلیکاپتر جنگی با مهمات و عمل پروازی روسی بفرستیم تا در صورتیکه اوضاع در مناطق دور و مرکزی رو به خرابی بنهد آنها علیه گروه های اشرار و تروریستها که از پاکستان نفوذ کرده اند مورد استفاده قرار می گیرند . در این مورد اطمینان داده شده که ورود آنها و استفاده از عملی پروازی شوروی مخفی نگهداشته خواهد شد.

با کمیته مرکزی حزب کونیست اتحاد شوروی، ... دشواریهای ایجاد شده درج داء، دارای مشخصه عینی اولی می باشد . اینها به عقب ماندگی اقتصادی ، میزان کمی کوچک طبقه کارگرو ضعف حزب دوکراتیک خلق افغانستان مربوط می شوند.

آنچه در بالا گفته آمدیم نقش رهبران اولی در دعوت از روسها بود، کارمل که خود با تانک های روس به کابل آمده بود به بیان بیشتر ضرورت ندارد ، یکی از افسران می گوید: در تالار وزارت دفاع جلسه یی را ترتیب داده بودند و رئیس جمهور نیز حضور یافت. در حالیکه بیشتر از دوص نفر افسران و جنرالان قوای مسلح حضور داشتند کارمل با

طمراق که عادت همیشگی اش بود، به سخن آمد و حاضرین را چنین مخاطب قرار داد:

... افسران و جنرالان قوای مسلح جمهوری دموکراتیک افغانستان! من می خواهم علاوه از آنکه در جریان چگونگی فعالیت های نظامی قوای مسلح قرار میگیرم با شما یک موضوع را مشورت نمایم. به شما بهتر معلوم است که دشمنان ما امریکا، انگلیس، چین عربستان سعودی، ایران و پاکستان دست به دست هم داده اند و میخواهند که نظام مترقی و نوین را که ما به قیمت خون هزارن انسان به وجود آورده ایم نابود و سرنگون سازند.

رفقا! ما باید از آنها هوشیار تر باشیم و در هرگونه شرایط باید مقاومت کنیم و تدابیر عملی داشته باشیم. فرضاً اگر فشارها زیاد شود و مخالفین موفق شوند ولایات جنوب و یا کابل را تصرف نمایند، شما چه تدبیر عملی دارید؟ درحالی که دست هایش را بلند می انداخت افسران را مخاطب قرار داد و گفت "در آن صورت چه باید کرد؟"

بدون آنکه به کسی وقت دهد تا به جواب بپردازد چنین ادامه داد: مرکز را به مزار انتقال می دهیم همین حالا دستور می دهم تا شهری در حیرتان ساخته شود، برای آنکه آرمان های حزب را حفظ کرده بتوانیم، ولایات جنوبی، مشرقی و جنوب غربی را کاملاً تخلیه می کنیم و قطعات خود را همه به شمال انتقال می دهیم در آنجا یک مرکزیت قوی را ایجاد می کنیم که لوی قندهار را بسازیم بعداً مواضع خود را محکم ساخته به سراغ ولایت جنوبی و مشرقی می رویم همه را تصفیه می کنیم و دشمنان را نابود می سازیم.

باشنیدن این سخنان کارمل همه مبهوت ماندیم و در سرتاسر تالار خاموشی عجیبی به وجود آمد .
 در میان همین حیرت زده گی و خاموشی افسری به نام جان آقا بلند شد و اجازه خواست و باصدای رسایش خاموشی تالار را در هم شکست . جان آقابد از اخذ اجازه از رئیس دولت و اعضا و اشتراک کنندگان جلسه نظر خود را در مورد چنین بیان کرد ؟ :

رئیس جمهور خوب فکر کرده است و نظریات معقول دارند مگر من منحيث یک افسر اردوی افغانستان نظری دارم می خواهم خدمت رئیس شورای انقلابی و منشی عمومی کمیته مرکزی به عرض برسانم .

من مشوره می دهم قبل از آنکه چنین واقع شود که مخالفین یک قسمت افغانستان را تصرف نمایند و مابه شمال برویم و از آنجا دوباره لشکر کشی کنیم بهتر است قوت های قول اردوی مرکزی، قول اردوی فرقه پکتیا و فرقه جلال آباد را اکمال نموده و فعالیت آنها را منسجم سازیم و در یک حمله برق آسا یک قسمت پاکستان را در مناطق سرحدی اشغال نماییم و جنگ را از افغانستان بکشیم ، شما باور داشته باشید که اردوی پاکستان نسبت به اردوی افغانستان بسیار ضعیف است و پاکستان در موقفی قرار دارد که نمیتواند مستقیماً با ما بجنگد . با این کار از یک طرف ما می توانیم روحیه جن گ داخلی را نابود بسازیم و پشتیبانی یک تعداد زیاد مردم را حاصل کنیم و از طرف دیگر جنگ را از سرحدات افغانستان قبل از آنکه ما مجبور شویم یک قسمت کشور را تخلیه نماییم ، به خارج بکشانیم .

همان بود که تمام حاضرین تالار پشتیبانی خود را از نظر جان آقا ابراز داشتند و جلسه در میان احساسات افسران به پایان رسید ،
مگر حسرتا که روز بعد جان آقا همراه با همان نظر خود ناپدید شد و تا حال کسی از وی خبر ندارد.

مصالحه ملی

وفا یا ریا؟، استراتیژی یا تاکتیک؟، سیاست افغانی یا روسی؟

بیاپید قبل از آنکه در مورد مصالحه ملی صحبت کنیم در باره قهرمان آن و خانواده اش از برادرش محمد صدیق بشنویم: پدرم در پشاور خوش بود. خود را از هیچ حیث در آنجا بیگانه حس نمی‌کرد. زبان پشتو میدانست ، با مفکوره ای پشتونستان از طریق محمد گل خان مهمند آشنایی کامل پیدا کرده بود در تب و تلاش بود تا باز عمای پشتون در آن طرف سرحد تماس نزدیک پیدا کند.

پدرم عاشق ارایه نظریات پشتونیستی تنگ نظرانه ای خویش بود و بس . وی فکر می کرد که تمام جهان و مسایل زندگی در چهار(پ) خلاصه میشود . پشتون، پشت‌زالی، پکتیا و پشتونستان، وی دیگر هیچ نوع مسئولیت وطنی، وجدانی و خانوادگی احساس نمی‌کرد و عکس العمل جدی در مقابل روان بیمار نجیب نشان نمیداد.

نجیب در یکی از مهمان خانه های اندروپوف که رئیس کی جی بی بود به سر می برد. اندروپوف برایش وعده داد که عندالموقع وی را جانشین ببرک خواهد ساخت و باید شایستگی و آمادگی لازم از خود به خرج بدهد . نجیب در

اولین هفته ای اشغال وطن ما با مصئونیت از مسکو به وطن موصلت کرد.

نجیب بعد از اخذ کرسی خاد، سرفراز مومند را به حیث قونسل در پشاور مقرر نمود. و حاتم قیس که وکیل تجارو ضمناً سرپرست آنجا بود بمن حکایت کرد که روزها سرفراز مومند اسناد ساختگی می آورد که ب رای فلان بم گذاری و تخریب کاری چند میلیون ضرورت است، برای خرید اشخاص چند میلیون، برای ترور اشخاص چند لگ و برای سران و خانهای قبایل چند میلیون، وی با این عناوین از من امضاء گرفته از بانک پول می کشید. حاتم اضافه نمود من زیرکانه متوجه خیانت وی شدم و برای مومن با ظرافت گفتم: از این به بعد من حاضر به امضای این اسناد نیستم و شما نباید تمام بودجه افغانستان را در جیب قبایل مفت خوار بریزید. مومن بالاخره اعتراف کرد نمیدانی، من و نجیب از خود آینده داریم.

نجیب در سال 1979 یکجا با ببرک وعده ی دیگر از اعضای جناح پرچم حزب دموکراتیک خلق افغانستان به وسیله طیاره نظامی شوروی پس از اشغال کابل به وسیله قشون نظامی روس وارد کابل گردید و به حیث رئیس دستگاه جاسوسی خاد یعنی خدمات اطلاعات دولتی مقرر شد. وی در سال 1981 به حیث عضو بیروی سیاسی و در سال 1985 به حیث عضو دارالانشاء حزب تعیین گردید. موصوف پس از برکناری ببرک کارمل تحت حمایت مشاورین نظامی و سیاسی شوروی به حیث منشی عمومی حزب تعیین گردید، هنگامی که کارمل به مسکو انتقال داده شد به تاریخ اول اکتوبر 1987 وی به حیث رئیس شورای انقلابی قدرت

دولتی را نیز عهده گرفت، او در همان سال لویه جرگه را دعوت کرد که در این لویه جرگه اکثریت اعضای آنرا اعضای حزب و کارمندان خاد تشکیل می داد و خود را طی این لویه جرگه گویا به حیث رئیس جمهور کاندید نمود که طی همین لویه جرگه بحیث رئیس جمهور انتصاب شد.

نجیب هنگام فرار در راه میدان هوایی توسط ملیشه های جنرال دوستم ممانعت و موصوف در دفتر نمایندگی ملل متحد در افغانستان پناهنده شد. نجیب به تاریخ 26/25 سپتامبر 1996 ساعت یک شب از دفتر ملل متحد بوسیله نیروهای جنبش طالبان اخراج و به قتل رسید که به ساعت 30:6 صبح 26 سپتامبر جسد او را در چهار راهی آریانا با برادرش به دار آویختند.

قوماندان عبدالحق در سال 1989 نوشت:

نجیب رئیس خاد است قبل از آنکه او رئیس جمهور گردد ما هزاران قربانی دادیم زیاد تر از یکنیم ملیون کشته و هفتاد فیصد مملکت تخریب شد در حدود پنج ملیون انسان مهاجر گردید و اینکه گفته می شود ما در یک حکومت با قاعده وسیع به ریاست نجیب الله و دسته اش اشتراک نمائیم چه قضاوت عادلانه است؟ جای تعجب که امریکائیان تا به حال به کورت و الدهایم رئیس جمهور سابق اطیش ویزای دخول به آمریکا را نمی دهند به علت اینکه او مسول جنایت در حرب دوم جهانی شده بود، چهل سال از آن گذشت مگر از ما درخواست دارد که با هیتلر ملک خود توافق نمائیم و حکومت بسازیم.

همایون آصفی حکایت می کند:

...داکتر شمس همراه من بود ، از سید اسحق گیلانی نیز خواهش کردم تا در این سفر اشتراک نماید . در مدت دو روز توقف ما در کابل ، در مذاکرات از طرف مقابل دکتور نجیب، وکیل وزیر خارجه و یعقوبی وزیر امنیت دولتی اشتراک می کرد ، مگر من به هیچ وجه القاب رسمی آنها را که رئیس جمهور ، وزیر خارجه و وزیر امنیت دولتی بود استعمال نمی کردم و تمام شانرا با نام های شان خطاب می نمودم.

با آنکه این مسافرت با موافقه سه تنظیم محاذ ملی جب هه نجات ملی و حرکت انقلاب اسلامی صورت گرفته بود نجیب به من به حیث نماینده ظاهرشاه بیشتر اهمیت می داد تا ارتباط من را با مجاهدین و این سه تنظیم .

من برای نجیب می گویم که اشتباهاتی که شما مرتکب شده اید دیگر امکان ندارد که شما مورد قبول مردم افغانستان واقع شوید ، هر قدر که کوشش نمایید تا به قدرت بمانید وضع افغانستان خراب تر میشود و جنگ دوام می کند قربانی بزرگتر می گردد، اگر شما واقعاً و صمیمانه کوشش نمائید تا وضع افغانستان بیشتر از این خراب نشود و انتقال قدرت به صورت مسالمت آمیز صورت بگیرد ممکن مردم افغانستان یک حصه از گناهان شما را عفو کنند . نجیب در جواب میگوید که ما به کلی متوجه اشتباهات خود هستیم حال تمام کوشش ما همین خواهد بود که ما اشتباهات و نتایج آنرا رفع و اصلاح کنیم .

وقتی در گلخانه مصروف صحبت می باشیم می بینم که وقت نماز عصر است و خواهش می کنم جای نماز بیاورید که نماز بخوانیم با تمام تلاشی که می کنند در تمام ارگ یک جای نماز

پیدا نمی شود و این برایم موقع می دهد که بگویم که از یکطرف در رادیو و تلویزیون و عظمی کنید که دولت اسلامی است. عجیب است که در مقر یک دولت اسلامی یک جای نماز یافت نمی شود. نجیب گفت اینجا جای کار ما نیست و یا اینکه نجیب با لحن تهدید آمیز می گوید اگر مجاهدین به صلح حاضر نشوند روس ها برای ما سلاح های مدتش داده اند که ما مجبور به استعمال آن خواهیم شد.

کشتمند در کتاب معروف خود در مورد مصالحه می نویسد در تزه های ده گانه کارمل بملاحظه می رسد که رهبری ح د ا و دولت ج د ا قاطعانه باین حقیقت رسیده بود که باید تغییرات معینی در سیاستهای خویش در رابطه به مسأله جنگ و صلح در کشور، جلب نیروهای بالقوه مردم در دفاع از حاکمیت و نظام نوین و نشان دادن نرمش و انعطاف در برابر مخالفین مسلح و کشورهای حامی آنها، پدید آورند.

در واقع این سند سرآغاز و مقدمه اعلام سیاست مصالحه ملی بود که چندی بعد در جریان حاکمیت نجیب الله بگونه مشخص تر، صریحتر و با تفصیل بیشتر اعلام گردید. چنانکه در این سند از تمام جناحها رسماً دعوت به مصالحه و آشتی بعمل آمد؛ مسأله شرکت طیف و سیعی از متحدین سرباسی در مقامات رهبری کننده دولت مطرح گردید؛ در برابر مخالفین مسلح راه های مذاکره و مفاهمه باز گذاشته شد؛ در صورت قبول مصالحه اعلام عفو عمومی تعهد گردید؛ خروج فوری نیروهای شوروی از افغانستان بمجرد قطع مداخله از خارج (البته عمدتاً از پاکستان) بار دیگر تأکید شد؛ و بخاطر بازگشت داوطلبانه مهاجرین از خارج (البته عمدتاً از پاکستان) تضمینات ارائه گردید.

در عمل نیز تغییرات معینی رخ داد. از جمله شخصیت‌های معین غیر حزبی و وابسته به احزاب و سازمان‌های موجود برای عضویت در شورای انقلابی و شورای وزیران و در جبهه ملی پدروطن دعوت شدند؛ مذاکرات با احزاب، سازمان‌ها و گروه‌های اجتماعی و سیاسی موجود در کشور آغاز گردید.

عبدالحمید مبارز می گوید یکی از کارمندان طالبان در وزارت احتساب گفت: که نجیب در همان شب در ارگ بجرم آنکه وی صدها راکت اسکاد را امر آتش داده تا مجاهدین را از بین ببرد و توسط آن صدها نفر مجاهد و مردم بیگناه به شهادت رسیده اند اعدام شد، جنرال اسحق توخی رئیس دفتر نجیب و جنرال جفسر یا وری نیز بر علیه وی شهادت داده اند.

گروموف قوماندان اردوی 40 در این مورد صفحات 158، 121 و 161 کتاب خود چنین اقرار می کند: پرسش اصولی تر مطرح می گردد آیا ما می توانستیم در مجموع در جنگ افغانستان پیروز گردیم؟ عقل سلیم پاسخ می دهد که در جنگ بلمردم پیروزی ممکن نیست ... ما در آنجا حمایت داخلی به دست نیاوردیم ... ما پیکار به خاطر خلق افغانستان را باخته ایم. حکومت افغانستان از پشتیبانی اقلیت مردم برخوردار است.

مارین سترمکی در مورد اهداف گرباچف از مذاکرات ژنبو ادامه می دهد: (سه پاسخ ممکنه برای پیشبرد پلان گرباچوف می توان عرضه کرد: نخست این که گرباچف می کوشید در برابر کشتار عام روز افزون در افغانستان که از طریق قوای شوروی در جنگ به کار برده می شود پرده پی از ا بهام و اخفا را بگستراند. دوم اینکه گرباچف می خواهد طوری از

افغانستان برآید که به اصطلاح آبرویش نریزد. جواب سوم این است که گرباچف می خواهد با این همه تبلیغات پرسر و صدا اشغال افغانستان را به نازلترین خساره تحقق بخشد) تاوقتی که پاکستان می توانست کمک های خارجی را بخصوص از آمریکا به خاطر بلند بردن تخنیک و تجهیز اردوی خود حاصل نماید هر گز به برآمدن شوروی ها از افغانستان راضی نبود، اما زمانی دانست که اردوی خود را ساخته است، اسلحه اتمی را بدست آورده است و در جهان از اهمیت سیاسی برخوردار گشته است و بدون آنکه با تعهدات قبلی با مجاهدین وفا کند پشت میز مذاکره ژنیو قرار گرفت و حاضر گردید.

قوای شوروی بدون در نظر داشت طرحی به خاطر حکومت آینده و یا امتیاز خاص به مردم افغانستان که سال ها به خاطر کسب آزادی بر ضد ابر قدرت روس جنگیده بودند، از افغانستان خارج گردند و بند عدم مداخله در امور یکدیگر را که هیچ گونه شکل عملی نداشت بپذیرند.

امریکا هم نمی خواست بیشتر از این سرمایه گذاری کند او دیگر فاتح میدان شده بود و انتقام ویتنام را حاصل نموده بود. امریکایی ها می دانستند که شوروی در حالت متلاشی شدن است. شوروی ها چون وضعیت داخلی خود را پیچیده و در حال منزوی شدن دیدند از تمام شرایطی که قبلاً بخاطر امضای معاهده ژنیو داشتند، گذشتند و از آن پس در غم جان خود بودند، شوروی ها به سرنوشت دولت دست نشانده خود توجه هم نکردند تا جایی که از اسناد و مدارک منابع روسی بر می آید هیچ گونه امید آنها به خاطر بقای رژیم دست نشانده شان نمانده بود.

دیگو کوردویز نماینده خاص سرمنشی ملل متحد مینویسد: " در سال 1988 گورباچف به چنان یک سناریوی خروج عساکر اتحاد شوروی موافقه کرد که هیچ نوع تضمین را جهت دوام رژیم کابل بعد از تکمیل عملیه انسحاب قوای سرخ در بر نداشت، وی در حصول مشروعیت برای رژیمی که بعد از خروج قوای روس در کابل به جای می ماند نکوشید. اما نامبرده حاضر گردید که کارمل را که اکثریت افغانها از وی به حیث دست نشانده روس ها نفرت داشتند، با شخص دیگری تعویض نماید که عناصر غیر کمونیست را در قدرت سهیم سازد.

آقای پروفیسور سترجنرال محمود قاریف رئیس انستیتوت تاریخ نظامی فدراسیون روسیه که یکی از قهرمانان جنگ جهانی دوم نیز می باشد، در صفحه 45 کتاب خود " افغانستان پس از باز گشت سپاه کلن شوروی " در مورد چگونگی اتخاذ تصمیم خروج عساکر شوروی می نویسد " مقارن میانه های سال های هشتاد، هر چه بیشتر روشن گردید که جنگ در افغانستان برای اتحاد شوروی به بهای دشواری های بس سنگین و هزینه های هنگفت اقتصادی و پیامد های ناهنجار سیاسی می انجامد. در این حال موقف اتحاد شوروی در عرصه بی بین المللی به گونه روز افزون دشوارتر می گردید و هنوز گروه بندی ارتش در افغانستان با رمصارف کمر شکن و توان فرسایی را بر دوش اقتصاد و کشور گذاشته بود. در گوشه و کنار کشور افسران و سربازان کشته شده در کارزار را به گور می سپردند و در جامعه این کار را که انگیزه ی ناخوشنودی فراوان می گردید، بیش از هر چیز دیگر زیر تازیانه نکوهش می گرفتند.

به هر حال به تصامیم بنیادی در زمینه فراخواندن سپاهیان از افغانستان و پایان دادن به جنگ نیازی مبرمی احساس می گردید".

بی جا نخواهد بود اگر بگویم افغانستان برای شوروی ها به ماشین گوشت مبدل گردیده بود و آنقدر ترسناک شده بود که مردم شوروی می کوشیدند به هر وسیله بی که باشد فرزندان شان را از خدمت در اردوی چهل باز دارند. وقتی نام افغانستان در شوروی گرفته می شد، مردم گریه می کردند، فریاد میکشیدند بر عاملین فاجعه افغانستان نفرین میفرستادند. خسارت بزرگی که اقتصاد ناتوان ما در نتیجه تحول م قادیار عظیم اسلحه می دید، در درجه دوم اهمیت قرار می گرفت. کتاب افغانستان پس از بازگشت سپاهیان شوروی نوشته ستر جنرال محمود قاریف می نویسد که زمانی یازف وزیر دفاع شوروی می خواست یک نظامی ورزیده و کار دیده را به صفت رئیس گروه عملیاتی اتحاد شوروی و مشاور ارشد داکتر نجیب به افغانستان بفرستد (دو تن از رهبران نظامی که در گذشته با مسایل افغانستان سروکار داشتند، با شنیدن این مطلب وترس از اینکه ممکن است دوباره به افغانستان بروند، خود را در بیمارستان بستری ساختند)

گروموف در صفحه 168 ارتش سرخ در افغانستان در

این م ورد می نگارد: هزینه های صرف شده در کارزار افغانستان نتایج دلخواه ببار نیاوردند. ما به بن بست رسیده بودیم لازم بود تا ابتکار عمل را به دست رهبران افغان می سپردیم و تصمیم می گرفتیم تا سپاهیان شوروی را از افغانستان برون کنیم. این زمان با روی کار آمدن گرباچف به صحنه سیاست شوروی مصادف گردیده بود. اگر او می

خواست یا نمی خواست، راه دیگر جز خروج سپاهیان از افغانستان وجود نداشت. ما این را پنهان نمی کردیم و پیوسته به مسکو گزارش می دادیم که روحیه سپاهیان ما بسیار ضعیف است و ما دیگر نمی توانیم به این وضع ادامه بدهیم. افسران و سربازان ما بخاطر چه و در راه چه فدا می شوند و به خیل معیوبان و معلولان می پیوندند.

آیا داکتر نجیب خواهان خروج قطعات نظامی شوروی از افغانستان بود؟

حکومت نجیب چگونه اداره می شد؟

بدون تردید این سوالات به جواب پاسخ های نام ناسبی مطرح گردیده است که بعضی از مردم زمزمه می کنند مثلاً بعضی ها فکر می کنند حتی عقیده دارند که نجیب روسها را از افغانستان بیرون کرده و او بود که سبب شد که شوروی ها افغانستان را ترک بگویند.

یک تعداد اد دیگری که در گروپ قبلی ساده اندیش تر اند، فکر می کنند حکومت نجیب مستقلانه عمل می کرد و شخص داکتر نجیب طراح هر عملی بود. اگر به این پرسش ها دقت کنیم و سوالات را دوباره مطرح نموده پاسخ آنرا در پرتو اسناد و مدارک بدهیم در خواهیم یافت که نجیب چه نقشی در خروج شوروی ها داشته است و چگونه حکومت می کرده است.

در جریان نقد، من عمداً کوشیده ام از منابع روسی بیشتر استفاده نمایم و به نوشته های رجال سیاسی و نظامی روسیه استناد کنم، زیرا آنها از یک جانب طرف مستقل قضیه افغانستان بوده اند و از جانب دیگر چون حکومت دست نشانده

افغانستان را عملاً زیر فرمان داشتند، دست نشانده‌ها جرأت نمی‌توانند حرف سرداران خود را تردید نمایند. نجیب که یک غلام گوش به فرمان بود از کارمل در موقف خود هیچ فرقی نداشت جز آنکه کارمل مهره اول بود و در عین حال مسئولیت میزبانی شوروی‌ها را پذیرفته بود، در غیر آن در کشانیدن پای شوروی به افغانستان هر دوی آنها مساویانه دست داشتند.

امروز اسناد و شواهد زیادی وجود دارد که نجیب از جمله کسانی بود که پای شوروی را به افغانستان کشانیده بود. ستر جنرال محمود قارییف مشاور داکتر نجیب و رئیس گروه عملیاتی شوروی در افغانستان در صفحه 80 کتاب خود می‌نویسد که در جلسه دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب، دایر شدن کنگره حزب به خاطر تغییر نام حزب دموکراتیک و تغییر خط مشی آن اختلافاتی بین خلقی‌ها و نجیب به وجود آمد. خلقی‌ها خواهان دایر شدن کنگره شدند و بالاخره نجیب هم موافقت کرد. قارییف چنین می‌نویسد نجیب الله اعلام کرد در این صورت من حاضر هستم کن گره را بر گزار کنم و گزارش مفصلی ارایه نمایم.

روزنامه تایمز به تاریخ 3 مارچ 1983 از قول اندروپوف نوشت: بچه‌های ما در افغانستان با گلوله‌های شورشیان کشته می‌شوند و نیروهای مقاومت در نبرد های کوهستانی به آن اندازه توانمند و مجرب اند که میتوانند موثرانه در برابر پیاده‌نظام و زرهپوش های شوروی بایستند. با آن که زمان گورباچف رسید و چون او هم از حل نظامی عاجز ماند و شوروی را در حال فروپاشی و سقوط دید، بدون قید و شرط عساکر خود را تحت بهانه مذاکرات ژنیو از افغانستان خارج کرد.

شوروی ها در نظر داشتند که در آخرین تح لیل اگر استراتژی جنگی آنها موفق نشد به سیاست آشتی ملی روی خواهند آورد تا بتوانند روزنه‌ی بی‌خاطر حفظ سرحدات جنوبی خود داشته باشند.

دانشمندان انستیتوت تاریخ نظامی فدراسیون روسیه آقای ان پیکف، نیکتینکو، تیگین و شویدف در مورد این استراتژی شوروی‌ها در صفحه 136 کتاب جنگ در افغانستان چنین می‌نویسند: ما تلاش می‌ورزیم گره مسایل سیاسی در این کشور را از راه توسل با زور و پیشبرد اقدامات نظامی به مقصد سرکوب اپوزیسیون مسلح بکشاییم. به سیاست آشتی ملی آن هنگام رو آوریم که متقاعد گردیم که عملیات جنگی بی‌پایان راهی خوب نخواهد بود.

این سند می‌رساند که طرح آشتی ملی آخرین طرح روسها بود و آنها وقتی به آن توسل جستند که دیگر راهی به خاطر نجات نداشتند، اینکه کمونستان و خوش خدمتان آنها و تا اندازه بی‌خبران می‌گویند که این طرح ابتکار داکتر نجیب بود، اشتباه می‌کند زیرا داکتر نجیب با کارمل از نظر سیاسی کدام فرقی نداشت و هم در مسابقه جنایت با کارمل چند بار برنده شده بود.

هدف مشخص روسها این بود که از صحنه کنار بروند و هم برای رژیم دست نشانده راه دوام جستجو کنند. به خاطر آن که طرح آشتی ملی کامیاب شود روسها در قدم اول بیرک کارمل را از کرسی اول افغانستان برطرف نموده و بجایش داکتر نجیب را روی صحنه آوردند تا این با این کار بتوانند از یک سو برای طرح نو، رهبر نو داشته باشند و از سوی دیگر چون کارمل پیوسته با تجاوز روسها به قدرت رسیده بود با

برآمدن روسها کنار برود تا حکومت دست نشانده جدید با طرح جدید بتواند برای خود جایی در بین مردم پیدا کند. الکساندر لیاخفسکی در صفحه 4 جلد دوم (طوفان در افغانستان) این ادعای ما را تصدیق می کند که روسها بعد از شرکت در افغانستان به خاطر عوض نمودن قیادت سعی ورزید تا به خاطر عملی کردن آخرین طرح خود آشتی ملی به عوض کارمل شخصت دیگری را برگزینند. لیاخفسکی می نویسد: بدین گونه روشن گردید که دیگر نبرد به خاطر خلق افغانستان! را باخته ایم. آنگاه این پرسش مطرح گردید که چه کسی به جای کارمل خواهد آمد؟ طبعاً نجیب دقیقاً به خاطر این پست انتخاب شده بود.

در مورد طرح آشتی ملی، گروموف در صفحه 192 ارتش سرخ در افغانستان می نویسد: به یاری و کمک بلافصل مستشاران حزبی شوروی استراتیژی تازه ای تدوین گردید که هدف آن زدایش رویارویی های داخلی در کشور بود. این استراتیژی در سراسر گیتی به نام مشی آشتی ملی یا مصالحه ملی شهرت دارد.

ماچزین ارزیابی می کردیم که پیاده کردن خو است های ما چنین دشوار خواهد بود، چون مجاهدان بر بیش از هشتاد درصد سرزمین افغانستان یعنی بر اکثریت قاطع اهالی کشور کنترل داشتند و بیشتر افغانها از آنان هواداری می کردند. ولی ما چاره دیگری نداشتیم. جنگ چندین ساله ی توانفرسا و سهمگین، کشور را به لبه پرتگاه نابودی کشانیده بود.

حالا که دانستیم طرح آشتی ملی ستراتیژی جدید شوروی ها در قبال افغانستان بود بیایید ببینیم این طرح چه اهدافی را در خود نهفته داشت.

خروج قطعات شوروی از افغانستان: یکی از مهمترین اهداف مشی مصالحه ملی، زمینه سازی به خاطر خروج نیروهای شوروی از افغانستان بود، چون شوروی ها در افغانستان به این بن بست رسیده بودند و برای شان ثابت گردیده بود که دیگر نمی توانند این کشور را زیر فرمان خود آرند در حالیکه از هر طرف زیر تهدید های سیاسی و اقتصادی قرار داشتند تصمیم گرفتند که باید از افغانستان برآیند به خاطر عقب نشینی از افغانستان لازم بود مقدمه چینی شود و بعداً رژیم دست نشانده عوض و به خاطر آینده آن بازگشت عساکر شوروی برنامه مشخص طوری آماده گرد که در آن اهداف اساسی شوروی ها مدنظر گرفته شود.

بهتر است همه را در یک جمله خلاصه کنیم: زمانی قوای شوروی در افغانستان به شکست نظامی روبرو شد، به مشی مصالحه ملی رو آورد، تا نشان دهد که افغانها در بین خود باید فیصله کنند.

یکی از اهداف عمده و قابل اهمیت طرح (آشتی ملی) آن بود که اختلافات بین مجاهدین باید تا اندازه یی دامن زده شود که رژیم دست نشانده جدید وقت کافی به دست آرد تا از طرح جدید بهره کافی نماید. مخصوصاً شوروی با این طرح می خواست خالیگاه بزرگ بین مجاهدین به وجود آید و آنها را به دو قطب بنیاد گرا و ملی گرا تقسیم نماید. این موضوع آنقدر برای شوروی ها مهم بود که در یک سند سری پیرامون تدبیر های بعد از خروج عساکر شوروی از افغانستان جاداده شده بود.

گروموف این سند را در صفحات 208- الی 213 ارتش سرخ در افغانستان آورده است که در شمار ششم سند چنین می

خوانیم: (همزمان با کلیه این تدبیرها، بایست کماکان به تداوم همکاری باجانب افغانی در زمینه برپایی تماسها با جبهه مخالف مستقر در پاکستان، ایران و اروپای غربی پرداخت. بر ما لازم است دقیقاً مراقب کلیه باریکی های روحیه عجبه مخالف بوده مناسب ترین لحظات را برای وارد آوردن فشار لازم به آنان با پدید آوردن درز در میان آنها و دور ساختن ((میانه روان)) از تندروان در ایبیم. در اخیر این سند ادوار دشوار دندازه، الکساندر یا کولیف دیتمتری یازف و کریوچکف امضاء نموده اند.

داکتر نجیب که مهره اساسی تطبیق این طرح بود بسیار کوشید اختلافات را بین مجاهدین و دیگر مخالفین خود دامن بزند و واقعاً باید اعتراف کرد که وی ماموریت خود را موفقانه انجام داد.

نجیب شخصاً تمام مسوولیت ها را به دوش خود گرفت. او شخصاً با قوماندانان تماس می گرفت به آنها نامه می نوشت و وعده های عجیب و غریب می داد. ملیاردها افغانی بین قوماندانان مجاهدین توزیع می شد و آنان را یکی برضد دیگر برمی افروخت.

شیر شاه یوسفزی می گوید من خودم چندین نامه نجیب را که به قوماندانان اطراف کابل در آستانه سقوط حکومت کمونیستی نوشته شده بود دیده ام. واقعاً گفته می توانم که وی شعبده باز بی همتا بود که نظیرش را مادر گیتی نزاییده است. نجیب به هر قوماندان جدا جدا می نوشت که روی سیاست (آشتی ملی) حاضر است او را در قدرت با خود شریک کند حتی وی قوماندانان را در نامه هایش می ستود و راهبران را بدگویی

می کرد تا بدین وسیله بتواند درزی میان رهبران و قوماندانان به وجود آورد.

نجیب با حضرت ص بغت الله مجددی در ماه سرطان سال 1370 یعنی ده ماه قبل از سقوط حکومت ش در موجودیت حمیدالله رئیس نظامی جبهه ملی و ذبیح الله پسر حضرت صاحب در هندوستان ملاقات کرده بود.

قرار اسناد و مدارک نجیب به حضرت صاحب گفته بود: (جناب والا) شما در حسب و نصب از همه رهبران جهادی بالاترید. من به شما و خانواده شما احترام کامل دارم. شما از همه عالمتر، بزرگتر و مستحق تر هستید. رهبران جهادی هم باید به شما اختلاف نکنند زیرا برای اولین بار فتوای جهاد توسط شخص شما صادر گردیده است. من حاضر هستم حکومت را با شما شریک سازم حتی به شخص شما تسلیم کنم.

همین طور نجیب و نمایندگان نجیب چندین بار با حکمتیار و هیأت حزب اسلامی در لیبیا، عراق حتی پاکستان دیدار نموده بودند. نجیب با تمام رهبران و نماینده های آنها دیدن می کرد و به هر یک جدا جدا همین یک حرف را تکرار می نمود که (تو در حسب و نصب از دیگران بهتری و در مبارزه مقدم تر و من حاضرم قدرت را با تو شریک سازم).

بخش نهم عروج و نزول، از کجا تا کجا؟

بیاوید به قلعه عروج خود از سه هزار سال پیش نگاهی گذرای داشته باشیم:

به گواهی تاریخ پیدایش زرتشت خود در شمال افغانستان کنونی در سده هفتم پیش از میلاد یعنی 15 قرن پیش از اسلام اتفاق افتاده بود اگر کوروش به سرزمین ما در 529-535 ق لشکرکشی هم کرده بود آریایی بود بزبان ما صحبت می کرد و فرهنگ ما را داشت و باز نوه اش از سوی افغانهای آن زمان بصفت شاه برگزیده شد و اعلان استقلال کرد.

داریوش هخامنشی 515 تا 520 ق م دولت یونان باختری 256-170 ق م، دولت کوشانی در سده های اول و دوم میلادی، کنشکا 162 تا 200 م، ساسانیان در 230 تا 265 و در 565 تا 644، کیدایان 365 تا 400 یفتلی ها 565 تا 644 حکومت های مستقل افغانی بودند اما در برابر سکندر 327 تا 330 ق م موریایا 35 ق م و قبایل سکایی 130 ق م مردم ما مقاومت کرده اند هیچ یک آنها از یکسال بیشتر نمانده و یا چون سکندر زخمی فرار کرده و افراش مانده و در 699 تازیان به تصرف کابل توفیق یافته و به مشکل توانستند حدود 150 سال آنهمه بنام مذهب بر ما فرمانروایی کنند.

اگر در آستانه اسلام نزول اقتصادی و مدنی را هم بپذیریم باز هم توانستیم یک بار دیگر در باهمی با اسلام عزیز قد راست کنیم: در عصر امویان مسائل تشریعی در دو مدرسه فکری تجلی کرد مدرسه اهل حدیث که حجازیان و مخصوصا مردم مدینه بودند در راس ایشان امام مالک بن انس (179/93)

صاحب کتاب معروف موطا و اصحاب امام شافعی و اصحاب سفیان ثوری و اصحاب احمد بن حنبل و دیگر اهل تقلید قرار داشتند که در استخراج احکام بر نصوص آیت و سنت اتکاء میکردند قیاس جلی و خفی را مقام حجیت نمی دانستند. یک مدرسه دیگر بنام اهل رأی وجود داشت که پیروان فکری آن مردم عراق و خراسان بودند این مردم با وجود عقیدت و پیروی تام از قرآن و سنت، در زندگی خ و د، مدنیت و لوازم اجتماعی و مدنی از حیات ساده و بسیط مردم حجاز متمایز بودند و در طرز معیشت ایشان حوادث خاص اقتصادی و اجتماعی جنائی روی میداد و مجبور بودند آن اوضاع را با مقیاس شرعی و منصوصات اسلامی و فق دهند. اکثر این مردم عجمی بودند و در راس ایشان امام ابو حنیفه نعمان وجود داشت که حتی اعراب زبان عربی را چنانکه او شاید اداء نمیکرد و بدان مبالغت نداشت.

محکول کابلی بن ابی مسلم سهراب بن شازل فقیه و امام شام و حافظ حدیث و مولدش کابل است در آنجا اسیر و از موالی هندلیان شد و چون او را به مصر آوردند بالای او فقه خواندند و در طلب حدیث بعراق و مدینه رفت و بدمشق آمد و در این شهر در سنه (112 و یا 118 هـ) بمرد بقول زهری در عصر خود او از وی مرد داناتری در فتوا نبود.

اسحاق بن منصور بن بهرام مروی معروف به کوسبح فقیه حنبلی و از رجال حدیث است. که در مرو خراسان ببادنیا آمده و بعراق و حجاز و شام سفر نموده و بعد از آن در نیشاپور اقامت کرد و در آنجا در سنه (25 هـ) درگذشت کتاب حل مسائل در فقه از اوست که آنرا از آثار امام احمد حنبل تدوین کرده و نسخ خطی آن موجود است. ابو سلیمان داود بن

علی اسفهانی در حدود 200 هـ در کوفه بدنیا آمد و در بغداد نزد مشاهیر فقها محدثان و متکلمان درس خواند و بعد از آن به نیشاپور خراسان رفت و از اسحاق بن راهویه امام مدرسه مرو حدیث شنید و در سنه (270 هجری 864 م) در بغداد وفات یافت .

امام داود ظاهری در خراسان پرورش یافته و منابع فکری و حیات عقلی او در اینجا شهرت یافته بود و پیروان زیاد او هم علاوه بر عراق و پارس و عمان در بلاد سند شرقی خراسان بودند .

در عصر عبدالرحمن بن سمره از کابل به بردگی برده شد . از کتب او تفسیر و رد بر قدریه شناخته شده است .

نافع کابلی : ابو عبدالله از ائمه تابعین در مدینه و از فقیهان و محدثان معروف است که بعد از سنه 36 هـ در عصر عبدالرحمن بن سمره فاتح کابل از این شهر به بردگی گرفته شده و از موالی عبدالله بن عمر بود . که در مدینه نشو و نما یافت و از محدثان ثقه و معتمد علیه است که خلیفه اموی عمر بن عبدالعزیز او را به مصر برای تعلیم سنن فرستاد .

ابو عبدالله احمد بن حنبل بن هلال بن اسد شیبانی مروزی بغدادی پدرش والی سرخس و اسلافش از مردم مرو بودند و مادرش در هنگام حمل احمد از مرو برآمد و امام را در بغداد بسال 164 هـ 780 م زاد و در آنجا نشو و نما کرد . به کوفه و بصره و مکه و مدینه و شام و یمن سفرها کرد و از رجال معروف روایت حدیث نمود و در بغداد از امام شافعی فقه خواند و مجتهد گردید .

امام احمد از علماء و پارسایان و فقها و محدثان بزرگ بود که در مسند خود در حدود سی تا چهل هزار حدیث جمع

کرد هنگامی که بمرد کتب او دوازده بار بود. امام شافعی میگفت که من در بغداد از او دانشمند تر و پارساتر ندیدم. در عصر ماموران و خلفای ما بعد حضرت امام را به نسبت خلق قرآن زدند و بزدان بردند و درسنه 241 هـ - 855 م در بغداد از جهان رفت، توانایی ادبی او از همین گناهی معلوم است.

ابو حنیفه نعمان بن ثابت بن زوطی جدش در کابل و پدرش ثابت در نساء مرد خراسان زاده بود و زوطی در کابل و ابوحنیفه در کوفه بسال (80 هـ 699 م) متولد شد و بعمر هفتاد سالگی در سنه (150 هـ 767 م) وفات یافت که در مقابر خیزران در عسکر مهدی بغداد بخاک سپرده شد او از تابعین پارسایان امت بود. شغل تجارت ابریشم را در کوفه داشت که موسس مذهب معروف و بزرگ فقهی و تشریحی اسلامی بنام اوحنفی است و به حجت قوی و منطق درست و کرامت نفس و اخلاق نیکو و نفوذ کلام و کثرت علم و دانش در فقه و حدیث شهرت داشت و امام شافعی میگفت که مردم در فقه عیال ابوحنیفه اند.

امام ابوحنیفه موسس مدرسه قیاس است در فقه اسلامی صدها نفر شیخ و شاگرد داشته و 18 سال پای درس حماد زانو زد آنقدر سوالاتی از وی نمود که او دل تنگ شد و قتی که حماد بمرد ابوحنیفه بجای او نشست و به تعلیم شاگردان پرداخت. منصور خلیفه عباسی از او تقاضای قضا نمود و او قبول نکرد.

این ها همه در باره علوم دینی بود اما سوگمندان پاکستان امروز اسلام را مانند دیگر تولیدات ما پروسس نموده در کشور ما صادر می نمایند که تاریخ دهه گذشته با رزیابی

خوب آنرا هم در کشور نشان داد. در عرصه فرهنگی در سالهای بعد نیز از نشر سیاستنامه نظام الملک در عصر ترکمن های سلجوقی یا ایجاد مدارس نظامیه (گفته می شود که این مدارس اساس دانشگاهها را در جهان تشکیل داده است) که دانش آموزان آن از ماوراءالنهر به تمام آسیای میانه الی ماورای قفقاز تا سواحل شرقی مدیترانه به آنجا معروف بودند. همچنان در عرصه سیاسی، احزاب و نهاد های جامعه مدنی در مقطعی که هنوز سلجوقیان کاملاً غالب نشده بودند معتزلیان، ارافض و شیعیان اسماعیلیه قرامطه، باطنیان، زردشتیان، اخوان الصفا همانند اسلاف شان چون سربد اران، شعوبیان و دیگران در یک سیستم پلورالیسم و کثرت گرا بحیث مخالفین، متنفذین و اپوزیسیون بالقوه سیستم محسوس بودند. اما بدون شک بیشترین و حاد ترین مخالفتها با علوم و فلسفه در حوزة بغداد و شرک امپراطوری ظاهر گردید. از جمله مظاهر این روند وارد آوردن اتهام کفر و تزندق و بی دینی به دانشمندان بود که دامنه آن محدود به ابو علی ابن سینای بلخی و فارابی نبود، ابوریحان محمد البیرونی هم متهم به الحاد شد، خیام برای اثبات دینداری اش به مکه رفت.

در سایه همین اتهامات رصد خانه و دانشگاه معروف سمرقند که بدست الغ بیک تاسیس شده بود به گفته علم تاریخ کمبریج بزرگترین رصد خانه جهان در عصرش بود رو به انحطاط نهاد. از علوم دینی و طبیعی که بگذریم در امور تخنیکی و تولیدی همچنان در همان عصر در تولیدات صنعتی خطه ما سرآمد بوده است. لیستی که مورخین ذکر می کنند هم شامل تولیدات کشاورزی و مواد غذایی می شده و هم، بزبان امروزی، در برگیرنده تولیدات صنعتی و تسلیحات نظامی،

آنچه که این نتیجه گیری ها را قوت می بخشد اطلاعات بیشتری هست که مورخین در زمینه برخی تولیدات دیگر این مناطق بمانند در فرفران (فرقانه در افغانستان امروزی) انواع فلزات شامل آهن، قلعی، نقره، جیوه، مس، سرب، خاک نسوز، نوشادور و درخند نقره به مقدار زیاد استخراج می شده و بالطبع به مناطق دیگر نیز صادر می شده است. استخری مئوسید در ناحیه اسپره «کوه سیاهی وجود دارد که مانند ذغال درخت می سوزد».

ماز این اطلاعات می توانیم نتیجه بگیریم که اولاد در آن مقطع افغانها (مسلمین) صنعت استخراج معادن را دارا بوده اند، ثانیاً با برخورداری از معادن، آنان قادر شده بودند به سطحی از تولید برسند که نه تنها نیاز مندیهای داخلی خود را (که شامل بازار گسترده ای از سرحدات هند تا آسیای صغیر و از خلیج فارس تا دریای مدیترانه می شده) پاسخ گفته بلکه اضافه تولید خود را نیز به شرق (چین) و غرب (مناطق شمالی دریای سیاه، حوزه مدیترانه و اروپا) صادر نمایند. برای دستیابی به چنین وضعیتی دارا بودن معادن، کافی نبوده است، بلکه برای تبدیل آهن، مس، قلعی، سرب و جیوه به تولیدات آنروز (شمشیر، سپر، زره، گاو آهن، لوازم سواری، ظروف فلزی، سوزن و ... دانش تکنیکی و زیربنای مادی هم در کار بوده است.

در بخش تجارت علاوه بر مسیر تجاری بین شرق و غرب، در خراسان، یک مسیر شمالی جنوبی نیز نواحی آنرا از طریق کرمان و فارس به خلیج فارس پیوند می داد. در خلیج فارس، از سه طریق به تجارت بین المللی ارتباط پیدا می نمود. از طریق سواحل اقیانوس هند به شرق، از طریق جنوب خلیج

فارس به عدن و از آنجا به شمال آفریقا (مصر) و دریای مدیترانه و اروپا مسیر سوم از طریق شمال خلیج فارس ، بصره ، بغداد به لوانت (لبنان ، سوریه و فلسطین) به دریای مدیترانه و اروپا . مجموعه این عوامل سبب شده بود که : جغرافیا دانان ، خراسان نیمه دوم قرن دهم میلادی را مرکز جهانی دادوستد ، میعادگاه بازرگانان عراق و مصر ، بارانداز خوارزم ، ری و گرگان و مرکز توزیع کالا به فارس ، سند و کرمان و ساکنان آنرا ثروتمندترین مردم توصیف کرده اند . «ابن حوقل» مورخ و جغرافیه دان بزرگ عرب در قرن یازدهم ، می نویسد که در خراسان و ماوراءالنهر بیش از 200 شهر وجود داشته در منبع دیگر « حدود العالم» رقم 171 ذکر شده است . بعلاوه هر دو منبع نوشته اند که برخی از این شهرها از جهت صنعت و تجارت اهمیت فراوانی داشته اند گیاهان دارویی هم می توانسته محلی باشد و هم وارده از هندوستان . اگر در مورد «صادرات» ناحیه ترمذ ابهامی وجود داشته باشد ، لیست کالاهای مناطق دیگر کمتر با چنین مشکلی مواجه اند . از بخارا به عنوان مثال، پارچه و انواع منسوجات (نخی ، کتانی ، پشمی) ، چراغ های مسی ، مواد کیمیایی (روغن و چربی ها) ، افسار و لوازم سواری ؛ از شهر ربنجن ظروف قلعی، چرم ، گوگرد؛ از خوارزم انواع پوست ، شمع ، تیر و کمان ، کلاه خود ، چسب (سریش) ، روغن کوچک ، شمشیر ، نیزه ، گوسفند ، انگور ، بادام ، قفل ، گاو آهن، پنیر، ماهی قایق؛ از سمرقند انواع پارچه ، ادوات ساخته شده از نقره، ظروف بزرگ فلزی، لوازم سواری ، (رکاب ، دهنه، زین)، کمر بند ، سوزن ، گندم ، کاغذ ، وسایل جنگی (تسلیحات) ، آهن ، گاو ، اسب ... صادر می شده است .

که تا عصر خوارزمشاهیان هم تاحدی می توان نشانه های از ترقی دریافت . دیگر یک دوره افول کامل وجود دارد که بجز حرکت ماشین جنگی کمتر درکشور می توان از توسعه و انکشاف صحبت کرد و اگر هم بوده بسیار اندک بوده که حتی این حالت تا قرن نهم دوام می کند.

در زمان امارت عبدالرحمن خان پس از اینکه با گرفتن قربانی زیاد امیر دولت مرکزی دلخواهش را می سازد و امنیت هم تامین می شود علی رغم استعمار انگلیس در توازن سیاست خارجی اش با روسها هم می کوشد .

موسسه کوچک دندان سازی یا پروتیز دندان زیر رهنمایی مستر اومیا که در نتیجه تداوی دندان در داخل ممکن گردیده و صوفی عبدالحق با همکاری اش آنرا ایجاد کردند .

کارخانجات تفنگهای هنری مارتینی و سایر تفنگ ها، ماشین های بزرگ خراطی، رخداری، سوراخ کردن، دیگهای بخار، کفش دوزی، سراجی، باروت سازی، صابون پزی، شمعیزی، دباغی، کوره های ماشینی که در کارخانه های کابل روزانه چندین هزار بوت تولید می شد و صنعت آن توسط پسر عموی امیر و رهنمایی هموطن هزاره ایجاد شده بود تا سطح خود کفای و منع صدور پوست خام ازکشور رسید . یونیفرم موسسات هم با استخدام خیاطان هندی و آموزش

آن به افغانها زیر نظر داکتر انگلیسی به خود کفایی رسیده بود. از ملا و قاضی امتحان گرفته می شد، در حالیکه تعداد باسوادان 1000 نفر بود ایجاد مطبعه هم در آن وقت صورت گرفت. حکومت حبیب الله خان هم این رشد را دوام داد در عرصه های سیاسی معارف حرکتیهای به آن افزوده هم شد عصر امانی هم از یک رشد معین برخوردار شد فقط لست

خریداری اعلیحضرت امان الله خان از اروپا که بیشتر کارخانه های تولیدی است تا مصرفی بصورت نمونه می توان برای ما ذهنیت بدهد:

کارخانه پشم ریشی .- کارخانه بافت سان کوره . کارخانه بافت جیم کوره ماشین خورد دکمه سازی . ماشین های حفظ میوه (برای تاسیس شرکت حفظ میوه که تاسیس آن در استالاف مد نظر بود) . ماشین حفظ شیر . ماشین حفظ مسکه . ماشین زراعت . ماشین کار فولاد . سامان دوربین ها . بمبه آب کشی . ماشین ساختن گردم طیاره های کلان هشت نفری یونکرس . آلات جراحی و ادویه . ماشین های قند سازی . ماشین های نختابی . ماشین های چوچه کشی مرغ . ماشین های طبع آفست . کمره های زینکو گرافی مخصوص طبع بانک نوت و طبع رنگه .

ببینید حالا سرب ازان 30 هزار نفری ما با کلاشینکوف مجهزاند اما 90 سال پیش سامان ولوازم دفاع وطن تفنگ 35300 میل ویا هر میل تفنگ یک هزار فیر کارتوس توپ 106 میل وبا هر میل توپ - صد فیر مرمی . مترالیوز شش عدد . طیاره هشت دسته . تانک - شش عراده . موتر زره پوش - پنج عراده . خود های حربی (کلاه فولادی) یک صد هزار . دوربین سه صد عدد . فابریکه قند سازی باری جلال آباد- بطور مکمل . فابریکه کاغذ سازی . فابریکه تختابی جبل السراج و پل خمیری . فابریکه صحن بافی . فابریکه بافت پارچه های پشمی . فابریکه شستن و بستن پشم . فابریکه بستن پنبه . ماشین ساخت مواد کیمیایی . ماشین جاکت سازی و جراب بافی ماشین های اکسریز برای شفاخانه ها چهار پایه

. ماشین حساب ماشین های مسکه و پنیر . ماشین های تیل کشی و آب کشی.

با آنهمه تجدد یا اصلاحاتی را که اعلیحضرت امان الله خان در آغاز سلطنت خود پس از آنکه لقب شاهی را بجای امارت پذیرفت در افغانستان آورد یا خواست بیاورد و پس از سفر اخیر خود به اروپا آنرا جدی تر دنبال کرد . اما در زمان نادر شاه شاگردان مکاتب از 80 هزار در طی 4 سال به 4591 نفر تقلیل یافت و ایام تحصیل از 5 سال به 4 سال تنزیل یافت که این پدیده را می توان بیشتر در نظریات احزاب سری و دربار در آغاز سده نهم تا دوره صدارت شاه محمود خان بخوبی مشاهده کرد . پس از آن بخصوص در دوران آزمون دموکراسی که دموکراسی تاجدار هم لقب گرفته دیگر گرایش به غرب ترقی پنداشته نمی شود . احزاب و جریان های مطرح آنزمان چون خلق، وطن و ویش زلمیان صدای عوام و حتی در دهه قانون اساسی سرببرون آوردند که شعار های دیگر داشتند. پس از ایجاد افغانستان مدرن که با رحم شیرعلی خان آغاز و با قهر عبدالرحمن خان و کشتن و بستن و بی جا شدن و بی هویت شدن ها به پیروزی رسید لقب تکفیری که عبدالرحمن خان در آغاز کمایی کرد حرکت شریعت‌مابانه بی راکه طریقت مداران خاندان مجددی که بر فرق سیف‌الملت والدین کوبیدند از ملای لنگ تا ملا ی کور استعمار شدند و کشور را از کجا به کجا بردند.

بار دیگر در اخیر قرن 20 باز هم افغانستان در عرصه های آموزشی عرفانی، کشاورزی و صنعت مسیر توسعه را آغاز کرد حد اقل از کابل به سوی سه مرز کشور سرک های عصری ساخته شد . فابریکات اولیه بمیان آمد تعداد مکاتب که

در عصر امانی 200 بود تا 2000 بلند رفت و فارغان آن تا اخیر قرن به یک میلیون رسید .

اما دهه قانون اساسی که دموکراسی را تجربه می کرد به اقتصاد توجه کمتر شد و در زمان جمهوری محمد داود حالت عکس آن رخ داد یعنی مردم ماتوسعه نسبی را بقیمت آزمایش دموکراسی خریدند . پروژه های مختلفی روی دست گرفته شد که می توانست رشد ما را با همسایگان ما نزدیکتر سازد که با حرکت بیجا و بی وقت نظامیان ساقط شد . باز هم آنچه در دهه 80 از سر گرفته شد به آن درنگی می کنیم : ساختمان فابریکات جردوق در شبرغان برای تجرید سلفر از گاز، خشک کردن و آماده انتقال ساختن گاز طبیعی از طریق لوله ها به دو سمت مزار شریف و بندرگاه کلفت در کنار آمودریا، اعمار منازل رهائشی برای متخصصین، کارمندان و کارگران صنعت گاز و ملحقات آن در شهر شبرغان . احداث لوپنگ (لوله دوم) پایپ لاین گاز میان شبرغان تا سرحد شمال .

اکمال گالریهای انتقالی در معادن ذغال سنگ کرکر و دودکش در پلخمری . ایجاد فابریکه نان پزی در شهر کابل . احداث دستگاه مخابراتی برای اخذ و ارسال اطلاعات تلویزیونی و تلفونی بوسیله قمر مصنوعی . تکمیل مراحل اول و دوم بس های برقی (ترولی بوس) در شهر کابل مجهز با شبکه برقی و بسهای جدید . ساختمان و تجهیز شفاخانه در شهر هرات برای درمان بیماریهای چشم تکمیل و تجهیز فابریکه خانه سازی در شهر کابل با ظرفیت ساختمانی 2000 آپارتمان عصری در سال . اکمال 8000 آپارتمان در مکروریان و قصبه کارگری شهر کابل . ساختمان ایستگاه های عصری آتش نشانی در شهر های کابل ، هرات و مزار

شریف. احداث فابریکه نان پزی در مزار شریف. ساختمان آسیاب در پلخمری. ایجاد ذخیره گاه های بزرگ مواد نفتی در دشت سرقابه لوگر، در پلخمری و در دشت شادیان مزار شریف. ساختمان و تجهیزات انسنتیوت کیمیا در شهر کابل. ساختمان درسرخانه ها، لیلیه ها (مجتمع دوم) و لابراتوارهای جدید در دانشگاه کابل. ساختمان تعویض و تجهیز استدیوهای رادیو و تلویزیون در پایتخت. اكمال دستگاه های موج متوسط و کوتاه در کابل و ولایات. احداث تاسیسات انسنتیوت دولتی طب کابل. ایجاد موسسات ترانسپورتی و ایستگاه های خدمات تخنیکی برای انتقال خشکه با رومواد نفتی در دشت چمتله و هرات، پلخمری و حیرتان. احداث فابریکه پروسس زیتون برای کانسرو سازی و روغن کشی در ولایت نن گرهار. ساختمان انسنتیوت علوم اجتماعی در شهر کابل. ساختمان گالری ها در طول شاه راه سالنگ. ساختمان سیلوی مزار شریف. احداث پروژه های آبرسانی در مسیر دریا های کابل و لوگر برای تهیه آب آشامیدنی صحی برای شهروندان کابل. نوسازی، توسعه و تجهیزات مسلخ کابل. ساختمان دستگاه بزرگ برق حرارتی در خیرخانه شهر کابل. ایجاد پولی کلینیک مرکزی بیمه صحی کارگران و کارمندان دولت. ایجاد مجتمع لابراتوار تجزیه مواد مفیده جامد (مواد معدنی) در کابل. ایجاد انسنتیوت تشخیص بیماریهای حیوانی در دارالامان شهر کابل. احداث کرین کیبل بالای آمو دریا در ناحیه کلفت در شمال کشور. احداث فابریکه نلهای کانکریتی در کابل برای تولید لوله ها جهت تمدید خطوط برق. ایجاد دانشگاه نظامی - سیاسی در بالاحصار شهر کابل.

احداث دستگاہ ریخته گری و ذوب فلزات کارخانجات جنگلک کابل. ایجاد بانک خون در کابل.

تمدید لاین انتقال 220 کیلو ولت از مرز اتحادیه شوروی سابق تا شهر مزار شریف. ساختمان پروژه آبیاری بختیاران در ولایت کابل. حفر کانال جدید لشکرگاه - شمالان در ولایت هلمند. ساختمان مطبعه جدید و مجهز برای چاپ کتابهای درسی در پلچرخی ولایت کابل. تکمیل ساختمان عمارت بلند منزل مخابرات بشمول پوسته خانه مرکزی. احداث جاده اسفالت موتر رو جدید میان کابل - بگرام بطول 57 کیلومتر که از لحاظ انتقالاتی از اهمیت استثنائی برخوردار بود.

و ده ها پروژه دیگر در حکومتی که مشروعیت سیاسی لازم هم نداشت، با مخالفت سرتاسری مواجه هم بود و حکومت کابل و چند شهر خوانده می شد.

افولی که پس از آن در آخرین دهه و آخرین سده و هزاره پیش آمد دیگر به همگان روشن است که نظیری در تاریخ ندارد.

سخنی در فرجام

تاریخ افراط و خشونت به اسطوره های سامی و مذهبی به فرزندان آدم و حابیل و قابیل و به اساس اسطوره های آریایی به ضحاک و کیوس می رسد، زخمی شدن سکندر، بن بست تازیان، دیرپایی چنگیز خان، شکست قبایل مهاجم، جنگ های سه گانه با انگلیس از دیدگاهی هم خشونت را تداعی می کند.

در دوره مصاحبان اکثریت وزیران والیان و سرفیران اعضای خاندان بودند در این حکومت ارستوکراتیک فقط یک خانواده در یک کشور حکومت می کرد، در درون کابینه ها و

رهبری باند ها حکومت می کردند ، تمامی اعضای کابینه عین صلاحیت را نداشتند علاوه بر تبعیض های ملی ، مذهبی ، سمتی و زبانی زمانی تبعیض در برابر غیر سردار ، زمانی در برابر غیر تیم ، زمانی در برابر غیر حزبی، زمانی در برابر غیر جهادی وجود داشت ، استبداد و تبعیض حتی برای جوانان ما امر عادی بنظر می خورد، نخستین شعر را اگر از حنظله باد غیسی بپذیریم

" مهتری گر بکام شیر درست

شو خطر کن و از کام شیر بجوی
و یا نخستین شعر پشتو " زه یم زمری ما اتل نشته "خشونت و تبلور آن در غیرت و مردانگی نهفته بوده و از انسانیت، شهروندی، کیاست، خاتمیت، و خلافت کم تر بر می خوریم و یاهم بازاری ندارد، عقل به سواد و جهل بر بیسوادی مربوط نمیشود، ای بسا مکتب رفتگانی که در جهل مرکب غوطه ورنند.

چپی ها که در پارک زرنگار بر ضد استبداد گلو پاره می کردند و فقط آمدن معاون رئیس جمهور امریکا را استعمار می نامیدند خود مهماندار استعمار و عامل استبداد شدند ، مجاهدان که بیش تر از توحید می گفتند بزرگترین عوامل نفاق و تکثیر شدند ، تره کی و امین در زندان کشتند، زیر بلدوزر کردند، از طیاره پرتاب کردند، کارمل و روس ها بمباردم ان کردند و مردم آواره شدند ،نجیب در روز مردم را در آغوش کشید و در شب اسکات و لونا زد ، مجاهدین راکت زدند ، انفجار دادند ویران کردند ، طالبان پاکسازی کردند قمچین زدند و قتل عام کردند ما همیشه اگر استعمار را ندیده ایم استبداد را پذیرفته ایم .

در سده گذشته استعمار و استبداد با هم مسابقه داده اند، در عصر امیر حبیب الله کلکانی اگر استعمار حضور مستقیم نداشت امنیت هم نبود پس از آن با آنکه استعمار از در رفت و از دریچه آمد با استبداد نادر خان و هاشم خان ائتلاف کرد که باهمی این دو، تا حکومت شاه محمود خان دوام کرد، گرمی مسابقه آنها در زمان هاشم خان با غلبه استبداد بر استعمار انجامید که بیرق آن به دست شاعلی محمد داود عبور داده شد، فقط در دهه قانون اساسی بود که استبداد هم از پا افتاد و استعمار هم دیگر به مسابقه علاقه نشان نداد، این بار دزد سوم که انارشی بود جای هر دو را اشغال کرد و همین که محمد داود خان با استبدادش در 26 سرطان 1352 خواست انارشی را از میدان بکشد آن استعمار خود باخته قدیم دیگر همراهش شد، محمد داود در آغاز "داشته بکار آید" گفته پذیرفت بعد متوجه شد این هم استعمار است آنگاه دیر شده بود و لجاجت هم حاصلی نداشت و استعمار دیگر میدان را برده بود و خود داور شده بود بعضاً تنها و بعضاً به کمک استبداد سرتاسری شد. فرزند استعمار اولی وارد کارزار شده استعمار در حالیکه هم میدان را برد و هم جهان را.

استعمار چه شرقی، چه غربی، چه سرخ بود و چه آبی، از تجارب یکدیگر می آموخت در ایران برای به قدرت رساندن رضاخان ضیاءالدین طباطبایی را آوردند، در کشور ما برای به قدرت رساندن محمد نادر خان، به حبیب الله کلکانی چراغ سبز دادند، برای حضور مستقیم سربازان روس حفیظ الله امین را حاکم ساختند و برای حکومت دلخواه از طالبان به حیث پل استفاده کردند.

از قول رهبران مارکسیزم گفته می شود که براه انداختن انقلاب کار دشوار نیست آنچه مهم است دفاع از آن است، در فاصله دو قرن سه بار با انگلیس ها جنگیدیم و آزادی را با خشونت به دست آوردیم بخش دیگر نیم قاره هند که با خشونت کمتر آزادی به دست آوردند با ورود تکنالوجی عصر هم آباد شدند و هم توانستند پس از چند دهه توسط طالبان ما را استعمار کنند، این حقیقتی است تلخ و پذیرفتن آن دشوار.

آنچه امروز در کشور ما می گذرد استعمار به مفهوم دقیق کلمه است نه استملاک، استعمار که بیشتر در آبادانی به کار می رود، اتحادیه اروپا و چین هم با ایالات متحده، بالای جهانی شدن و محیط زیست مخالفت های بیشتر از ما دارند اما جنگ هرگز راه حل نبوده و نخواهد بود، بر افغانان است که چگونه از حضور نظامی ائتلاف بین المللی و جامعه جهانی به سود کشور خود سود ببرند، در غیر آن دیدیم که در دهه "قانون اساسی"، "دفاع مستقلانه و در جنگ های تنظیمی و طالبانی چگونه خورد و خمیر شدیم.

آنچه در افغانستان امروز به شکل جنگ سرد می گذرد جنگ بین مذاهب ملیت ها و زبان ها نیست جنگ بین قبیله و تمدن است، در قبیله هم می تواند مسلمان و غیر مسلمان، پشتو زبان و فارسی زبان زندگی کند و در زندگی مدنی هم. حال آنکه افغانستان مشروع ترین و دموکراتیک ترین نظام در تاریخ خود را تجربه می کند، در زندگی سیاسی، مسایل مذهبی، زبانی و ملی، راهی بهتر از گفتمان، مدارا و تفاهم نمی توان یافت، فقط از همین راه است که می توان بر دشواری ها غالب آمد و بر افراط و تفریط، خشونت، استبداد و استکبار نفرین گفت.

فهرست مآخذ

- افغانستان در مسیر تاریخ
 سرنوشت ملت مظلوم ما در مسیر سده بیستم
 تاریخ بلعمی
 کیانیان
 اوستا
 دوچهره از عبدالرحمن خان
 مشروعت سیاسی گرفتار ...
 یاد داشت های سیاسی و رویداد های تاریخی
 اردو و سیاست در دو دهه اخیر
 تاریخ مسخ نمی شود
 از موج تا طوفان
 داود خان در چنگال ک ج ب
 جریده فریاد
 از پاتک شاهی تا کیبل شاهی
 تاج التواریخ
 حبیب الله کلکانی مردی در حریق تاریخ
 آیا نجیب را می شناسید؟
 تحلیل وقایع سیاسی
 حقایق پشت پرده تهاجم شوروی
 مصاحبه در مجله آسمایی آلمان
 مبانی جامعه شناسی
 مشکل فرهنگ
 حکومت دینی و حکومت دموکراتیک
 تسلسل اتنولوژیک ...
 اسلام و سیاست ، ترجمه خلیل زمر
 ساختار قبیلوی افغانستان (سپیده)
 میعاد با ابراهیم
 تاریخ و شناخت ادیان
 انسان
- جلد دوم میر غلام محمد غبار
 غلام حضرت کوشان
 طبری
 کریستین سن دنمارکی
 دکتر عبدالاحمد جاوید
 نصیر مهرین
 بشیر احمد انصاری
 س ع کشتمند
 نبی عظیمی
 شیر شاه یوسفزی
 جمعه نوپرور
 الف هارون
 دوکتور سینتا
 ش ستانیزی
 امیر عبدالرحمن
 خلیل و داد
 محمد صدیق
 حمید مبارز
 کوردوویز و هریسن
 دوکتور جاوید
 حمید خضر حیات
 داود نیکزاده
 هاشم آقاجری
 دوکتور راعی برلاس
 اوستا اولسن
 دوکتور نیکی
 دوکتور علی شریعتی
 دوکتور علی شریعتی
 دوکتور علی شریعتی

فرهتر از ایدیولوژی	کریم سروش
قییض و بسط تیوریک شریعت	کریم سروش
زن در اسلام (آریانا برون مرزی سال هفت)	غلامعلی آیین
زن محوری ... صریر سال اول شماره 9	چاپ هلند
موقف زن (کاخ سخن) چاپ آلمان	سلیمان راوش
مطبوعات دوره ظاهرشاه(آریانا برون مرزی)	رسول رهین
بحثی در زبان فارسی صریر شماره 25 سال 98	دوکتور جاوید
خراسان وفرآورد مهدزبان فارسی (آریانا)	نجم الدین کاپویانی
هم زبانی و بی زبانی (فردا چاپ سویدن 25)	کازم کازمی
نوروز باستانی آیین آریایی (انیس مهاجر)	رحمت الله بیژن پور
جایگاهی والای نوروز (آریانا برونمرزی 1-77)	ن کاپویانی
نوروز انگیزه و رسالت فرهنگی	بشیر عزیزی
ما چگونه ما شدیم	دوکتور صادق زیباکلام
درآمدی به جامعه شناسی سیاسی	داریوش آشوری
اخلاق و سیاست	داکتر علی اصغر کازمی

همچنان از این منابع نیز سود برده شده است:

کریاس پوشان برهنه ها : حسن شرق ، دشنه های سرخ : فقی محمد ودان، ح د خ ا از ظهور تازوال : دستگیر پنجشیری، کشوری که دو ابر قدرت را زانو درآورد : عزیزی، افغانستان در آتش نفت : ب انصاری ، توهین نامه به نام تاریخ : محمد فرهاد، طالبان اسلام و نفت : احمد رشید، تلک خرس : دگروال یوسف، افغانستان عصر مجاهدین و برآمدن طالبان : چنگیز پهلوان ، چنایات روس از دوست محمد تابیبرک : حق شناس ، احزاب و جریانات سیاسی افغانستان : نصیر احمد دولت آبادی، افغانستان در دهه قانون اساسی : صباح الدین کشکی، سقوط افغانستان : عبد الصمد غوث، دویمه سقاوی: سمسور افغان، افغانستان بین دو ابر قدرت: حجار، ظهور مشروطیت و قربانیان استبداد : سید مسعود پوهنیار ، افغانستان در سر چهار راه : محمد امین واکمن ، اردوی سرخ در افغانستان و طوفان در افغانستان : گروموف، افغانستان و اتحاد شوروی: هنری برادشر، افغانستان زیر سلطه شوروی: اناتولی همن ، جنگ داخلی احزاب افغانستان : مایوروف ، کودتای ثور و پیامد

های آن، جنگ در افغانستان: پیکف، نیکیتینکو، تگین و شویدوف، در افغانستان چه گذشت: مایوروف، بازی بز رگ: پیتر هاپ کراک، رازی که نمیخواهم افشا گردد: غوث الدین فایق، دروغ های جدید بخاطر دروغ ها قدیم: اناتولی گوسرین، افغانستان 5 سال نخست اشغال شوروی: بروتس امستونز، تراژدی افغانستان: راجا انهر، افغانستان نوین: گرشی ماتور، قیام گلگون کفنان: شریف یوسفی، طامات تا بچند و خرافات تا بهاک: نبی عظیمی، موضع گیری گریاچف در مورد افغانستان: مارین ستریم کی، افغانستان پس از ب از گشت سپاهیان شوروی: ستر جنرال محمود قارییف، افغانستان گذرگاه کشور گشایان: جورج آرنی، مقدمه بر کودتای ثور: اعظم سیستانی، پتی بوطی او بر بندی چری: گلبدین حکمتیار، افغانستان سرزمین حماسه و فاجعه، تاریخ سیاسی جهاد: غلام علی ایبن، ما باشندگان این سرزمین: ایشر داس، سیر تحولات فرهنگی و آموزشی: نصیر احمد دولت آبادی، جنبش مشروطه خواهی در افغانستان: سعدالدین هاشمی، کرسی نشینان کابل: سید مهدی فرخ، افغانستان و ظهور طالبان: حسام الدین امامی، تاریخ روابط سیاسی افغانستان: لود ویک آمک، اوستا: اکادمی سین جاوید، نگاه ی به تاریخ ح د خ ا: قدوس غوربندی، افغانستان: لوپس دوپری، دشلمی پیری خاطری: صالح محمد زیری، افغانستان از سلطنت حبیب الله خان تا صدارت هاشم خان: ظفر حسن ایبک، جنگ اعلام نشده علیه افغانستان، جنگ مقدس پیروز نامقدس: کورت لوهیبک، افغانستان و مسایل جنگ و صلح: دانشمندان روسی، درو کردن گرد باد: مایکل گریفین، افغانستان نوین، جنگ و انقلاب در افغانستان، افغانستان اسلام گرایی و جنگ سرد، سیاست خارجی شوروی: فرد هالیدی، جنگ سیاست و جامعه در افغانستان: انتونو گوستوزی، افغانستان در قرن بیستم: ظاهر طنین (بی بی سی) تاج التواریخ: کاتب، نادر شاه چگونه به سلطنت رسید، تاریخ معاصر افغانستان 1999 تا 1978، پشتانه د تاریخ په رناکی: سید بهادر شاه ظفر کاکا خیل، خروج شوروی آینده سیاسی: احمد شاه جلال، انقلابی لار: حفیظ الله امین، زندگی نوین: نور محمد تره کی، جنگ در افغانستان: مارک اربان، افغانستان: سته ساروف، افغانستان چا واران کر: عبدالجبار ثابت، درس های تلخ و عبرت انگیز افغانستان: میر صاحب کاروال، جنگ نامقدس آمریکا: رسولی، مجاهدین در

مسکو، افغانستان و مداخلات خارجی : حق جو، الگوی دموکراسی
آمریکایی: ایبژ.

Afghanistan Land of Surfeit and Coarseness

شفیع الله خاوری در سال 1959 میلادی در کابل به دنیا آمده پس از فراغت از لیسه ابن سینا و دانشگاه کابل، در بخش های جوانان، برنامه ریزی، اداره و ژورنالیزم کار کرده و تحصیلاتش را در آسیای میانه و اروپای غربی در رشته های برنامه ریزی بازرگانی، نگارش و زبانشناسی به پایان رسانده است.

در سال 1992 مسئول اتحادیه پناهندگان افغان در تاجیکستان و بین سال های 95-97 مدیر مسئول ژوندون در تبعید و مسئول کانون ژورنالستان افغان در مسکو بوده پس از سال 98 دبیر مسئول کانون فرهنگ افغانستان بنیان گذار و مسئول رادیوی آریانا - صدای افغانان در بلژیک و بین سال های 2002 و 2004 به حیث مترجم در اداره اتباع خارجی بلژیک کار کرده و بعداً به حیث مشاور وزارت احیا و انکشاف دهات افغانستان مصروف بوده است، با خانم و فرزندانش در بلژیک زندگی دارد، الفبای افغانستان شناسی، واژه های ویژه زبان دری و مقالات زیادی در نشرات اروپا و افغانستان از وی نشر شده رسیده است.